

در باره انتخابات آزاد

بخشی از مباحثات در ای میل لیست جمهوری

با مطالبی از: بابک امیرخسروی، کاظم علمداری، فرخ نگهدار، رضا سیاوشی، مهدی فتاپور، حبیب پرزین، اسفندیار طیری، مزدک لیماکشی، حسن کلانتری، همایون ماکویی

مجموعه ای که در زیر می آید، بخشی از بحث ها در درون ای میل لیست اتحاد جمهوریخواهان ایران است. موضوع اصلی این بحث ها «انتخابات آزاد» و جایگاه آن در استراتژی و سیاست اتحاد جمهوریخواهان و دیگر نیروهای سیاسی در ایران است. گزیده ای از این بحث ها با توافق نویسندگان برای اطلاع عموم در سایت «جمهوری» منتشر می شود.

مزدک لیماکشی:

چرا مجاهدین شعار انتخابات آزاد را در سر لوحه کار خود دارند، موردی بی توجهی شما قرار می گیرند؟

با سلام به رضا سیاوشی عزیز
شما نوشته اید که هر کسی که از روزن راهبرد انتخابات آزاد برای گذار به دموکراسی نگاه کند ، خواهی نخواهی نقش رضا پهلوی را به عنوان هم استراتژی خود مفید می بیند
پرسش اول من این است که چرا مجاهدین که جمهوری خواه هستند و شعار انتخابات آزاد را در سر لوحه کار خود دارند مورد بی توجهی شما قرار می گیرند
پرسش دوم من این است که چرا شما دوستان سازمان جمهوری خواهان رسماً و علناً با رضا پهلوی که به گفته شما استراتژی انتخابات آزاد را قبول دارند وارد گفتگو و همکاری نمی شوید
مزدک لیماکشی

رضا سیاوشی:

مجاهدین با انتخابات آزاد رابطه جن و بسم الله دارند. .

مزدک گرامی ، با تشکر از پرسش هائی که مطرح کردی
دو پرسش داشته اید ، اول پرسیده اید،

که چرا مجاهدین که جمهوری خواه هستند و شعار انتخابات آزاد را در سر لوحه کار خود دارند موردی بی توجهی شما قرار می گیرند

در پاسخ باید تاکید کنم که من تعریف و دسته بندی شما که مجاهدین را بعنوان جمهوری خواه و همچنین بعنوان کسانی که شعار انتخابات آزاد را در سرلوحه کار خود قرار داده اند، را غیر واقعی می بینم. آیا تنها معیار جمهوری خواهی «نه» گفتن به سلطنت است. آیا می توان صدام حسین و اتحاد جمهوری خواهان را در یک کاتگوری دسته بندی کرد. مجاهدین یک کالت مذهبی - شخصی هستند که کارنامه اشان نشان می دهد به جمهوریت اعتقاد ندارند. پس دسته بندی آنها بعنوان جمهوری خواه، درست نیست، بویژه از طرف کسانی که برای براند جمهوری خواهی ارزش قائل هستند ، نوعی بی مبالاتی است.

در مورد انتخابات آزاد قضیه حتی از این هم روشن تر است. دو نیرو در صحنه سیاسی ایران هستند که با انتخابات آزاد رابطه جن و بسم الله دارند . .

الف - بیت ولایت مطلقه فقیه

ب - بیت مسعود رجوی

سرشت ایندو کانون سیاسی با مضمون و کارکرد انتخابات آزاد نفی متقابل است. مزدک جان، شما هم برای راهبرد انتخابات آزاد و هم برای جمهوری خواهی زحمت می کشید، بنا براین برای من تعجب آورد است که آقای رجوی را بعنوان جمهوری خواه و طرفدار انتخابات آزاد دسته بندی کنید. آیا تعجب من بجا است یا ناشی از یک اشتباه بنیادی از طرف من در این مورد است؟

در در ادامه می نویسد :

پرسش دوم من این است که چرا شما دوستان سازمان جمهوری خواهان رسماً و علناً با رضا پهلوی که به گفته شما استراژی

انتخابات آزاد را قبول دارند وارد گفتگو و همکاری نمی شوید

اول روشن کنم که من در اینجا از طرف دوستان سجا صحبت نمی کنم. به کنفرانس واشنگتن هم راه نداشتیم (مهران می تواند توضیح دهد). از نگاه من آنچه که در آن کنفرانس از طرف سجا بعنوان تر انتخابات آزاد طرح شد ، دکورش خوب بود، ولی مضمون و معنایش التقاطی بود (کولاژ خوب - کپی بد) و نتیجه اش ایجاد اغتشاش در مورد این تر و ضربه پذیر کردن آن از دو سو بود. نمونه این اغتشاش را هم آقای اشکوری در نوشته خود نشان داد. البته همه این ها بتدریج روشن می شوند، روشن تر از آفتاب. ریشه این اغتشاشات در تمرکز بیش از حد بر روی سیاست روز و کم لطفی به مفاهیم استراتژیک است. این مشکل را هم در تاییر حکمت-گنج بخش از انتخابات آزاد که در واشنگتن طرح شد، و هم در واکنش اشکوری به تر انتخابات آزاد، می توان نشان داد.

در مورد رابطه سیاسی با رضا پهلوی، از دید من مسئله بسیار ساده است. از این روزن، تمام کسانی که برای انتخابات آزاد مبارزه می کنند، خواهی نخواهی هم رزمند. البته بشرطی که در هدف ادعائی خود صادق باشند. این بحث بصورت دقیق تر در نوشته ای که ضمیمه ایمیل قبل تر بود ، به تفصیل تشریح کرده ام. توجه کنید که آن نوشته بیش از سه سال پیش نوشته شده بود، در آن زمان من اصلاً "رضا پهلوی را ندیده بودم. بنا براین مضمون آن نوشته بهیچ وجه شخصی نبوده و صرفاً" بر مبنای پیروی از تر انتخابات آزاد و استنتاجات منطقی مترتب آن بوده است. تنها برای اولین بار چند ماه پیش با رضا پهلوی ملاقات داشتیم.

اضافه کنم که تر انتخابات آزاد همزادی هم دارد بنام دیالوگ ملی، که اتفاقاً" دیالوگ ملی هم وقتی چند سال پیش در اجا مطرح شد مورد بی مهری قرار گرفت و تنها زنده یاد مهرداد مشایخی از آن دفاع کرد. توضیح بیشتر را در نوشته «برون رفت از پارادکس انتخابات آزاد» سایت اخبار روز خواهید یافت

سیاوشی

فرخ نگهدار:

بحث در باره استراتژی انتخابات آزاد یکی از مفید ترین و ضرور ترین بحث ها

با سلام

- به نظرم بحث در باره استراتژی انتخابات آزاد یکی از مفید ترین و ضرورتی بحث ها بین فعالان سیاسی مخالف وضع موجود در کشور ماست. راست این است که تفاوت برداشت از این مفهوم گسترده است:
- گروهی از ما اصلا قبول ندارند که چیزی بنام «استراتژی انتخابات آزاد» می تواند وجود یا معنا داشته باشد. آنها می گویند «انتخابات آزاد» استراتژی نیست. یک هدف مهم برنامه ایست.
- گروهی از ما آنچه که تحت عنوان استراتژی انتخابات آزاد مطرح شده را «تدبیری برای هموار کردن راه برای اتحاد وسیع تمام نیروهای اپوزیسیون» می فهمند؛ از جمله اتحاد اصلاح طلبان و سرنگونی طلبان، از جمله جمهوری خواهان و طرفداران سلطنت و فعالان قومی می فهمند. و هیچ شعار دیگری نیست که چنین ظرفیتی داشته باشد.
- گروهی از ما می گویند آنچه تحت عنوان «استراتژی انتخابات آزاد» طرح می شود در واقع استراتژی نیست و فقط یک شعار و یا یک مطالبه است. آنها طرح این شعار را بی معنا می شناسند چون در جمهوری اسلای و نظام حقوقی کنونی قابل تحقق نیست و لذا صرفا نقش بهانه ای برای عدم شرکت و تحریم خواهد شد.
- گروه های دیگری از ما هم شاید برداشت های دیگری داشته باشند.

من مدافع پیگیر سمت دادن تمام تلاش آزادیخواهان در سمت گشادن شرایط و بستر سازی برای برگزاری انتخابات آزاد در ایران هستم. معنای این کار هم چیزی نیست جز طراحی یک طرح استراتژی و تاکتیک برای نهادینه کردن انتخابات آزاد. لذا نه تنها چیزی به نام «استراتژی انتخابات آزاد» برای من قابل فهم و قابل قبول است، بلکه این نام گذاری را دقیق و متضمن مقصود می دانم. تردید ندارم که دیرتر یا زودتر جریان اصلی آزادی خواهی و جنبش عمومی ضد استبدادی در کشور ما در خواهد یافت که دگرگون سازترین خواسته از حاکمیت جمهوری اسلامی همانا تن دادن به همراهی با آزادیخواهان برای بستر سازی برای انتخابات آزاد است. سمت دادن تمام تلاش ها برای فراهم کردن شرایط برای برگزار شدن انتخابات آزاد آماده کردن ایران برای انتخابات آزاد هم نیاز به یک استراتژی روشن و همه فهم دارد و هم نیاز به طراحی تاکتیک های ممکن و موثر. از این روی نقد فله ای و گاه توأم با پیش داوری آنچه تحت عنوان «استراتژی انتخابات آزاد» مطرح شده کاری سنجیده و مفید نیست.

این که تمام طیف های فعال سیاسی، که علیه استبداد عمل کنند، شعار انتخابات آزاد را یک هدف بزرگ، پسندیده و مطلوب می یابند، خود یک نقطه قوت بسیار مهم و قابل اتکاء برای همه تلاش هایی است که برای دموکراسی در ایران برداشته می شود.

از نظر من این وظیفه ی تنها حکومت نیست که شرایط انتخابات آزاد را مهیا کند. وظیفه اپوزیسیون مهم تر است. حرف کسانی که می گویند با این حکومت انتخابات آزاد برگزار شدنی نیست ناسنجیده است. آمدن همه پای صندوق ها فقط در شرایطی میسر است که حدی از وجود اعتماد میان همه نیروها، منجمله میان حکومت و مخالفان، وجود داشته باشد. حداقل این است که هیچ کدام فکر نکنند هر کس برنده شود قدرت خود را صرف حذف و بیرون کردن دیگری از صحنه انتخابات بعدی خواهد کرد.

برای برگزاری انتخابات نخستین شرط این است که از تنش میان نیروها باشد کاسته شود. شرایط انتخابات آزاد وقتی مهیاست که همه بلد باشند با هم حرف بزنند و بتوانند به حرف زدن ادامه دهند (این حرف ریچارد رورتی فلیسوف فقید امریکایی است که تاثیر تدویم گفتگو را مهم تر از خود گفتگو می دانست. او می گوید تدویم گفتگوست که آزادی را میسر می کند) نیروهایی که دیگران را بایکوت می کنند به سیمای آزادی خدشه می کشند. و کسانی که چنین کنند پای صندوق های رای هم خواهان مشارکت بایکوت شدگان شان نخواهند شد.

همین الان صحنه مصر پیش روی ماست. دعوا بر سر این است که کدام نیروها حق شرکت دارند. هم نظامی ها و هم اپوزیسیون دارد می گوید طرف مقابل نصف بیشترش حق شرکت ندارد چون سابقه آن چنانی دارد. در عراق هم همین بساط بود. هنوز هم هست. فرض بگیرید همین امروز جمهوری اسلامی اصلا نیست. آیا «بقیه» به حضور «بقیه» در پای صندوق های رای با حقوق مساوی تن می دهند؟ جواب این سوال اصلا مشکل نیست. مناسبات حاکم میان «بقیه» اصلا طوری نیست که «بقیه» بتوانند مشارکت کنند. همین امروز اکثریت بزرگ سرنگونی طلبان در پیش وجدان خود کاملا قانع هستند که اگر این

رژیم را سرنگون کنیم، هرگز نباید بار دیگر به این «این آدم خورها» حق شرکت در انتخابات و عوام فریبی مجدد داشته باشند.

نیروهای سیاسی بردباری که قابلیت همنشینی و گفتگو و فهم همدیگر را داشته باشند از آسمان برای کشور ما نازل نخواهند شد. آنها که به آن حد از تحمل میرسند که حضور «دیگری» را پای صندوق رای تحمل کنند قطعا بر بستر تجارب و میراثی که همین نیروهای عملا موجود بر جای می گذارند سیاست مدرن را می آموزند. بند ناف آنها قطعا به یکی از همین نحله های عبوس امروزمین ما خواهد رسید، درست همانگونه که بند ناف همه ما به نسل دیروز بسته بوده است.

کسی که استراتژی انتخابات آزاد را پیش می کشد ولی وظایف مربوط به نرم کردن و تحمل پذیر کردن شرایط سیاسی را به بعد از پایان دادن به این رژیم می خواهد شروع کند کسی نیست که نهادینه کردن انتخابات آزاد را پی می گیرد. او در واقع می خواهد با انعقاد یک قرار داد سیاسی (تعهد به تقسیم قدرت از طریق برگزاری انتخابات آزاد) فعلا نیروی کافی برای برداشتن «مانع اصلی» مهیا کند. موضوع یک چنین استراتژی نرم کردن فضا و تحمل پذیر کردن شرایط برای حضور همگان پای صندوق های رای نیست. موضوع این استراتژی موکول کردن جنگ به بعد از پیروزی بر خصم امروزمین است.

برخی برگرداری یا عدم برگرداری انتخابات آزاد تابع تناسب قوا میان حکومت و مخالفان می دانند. برخی دیگر فکر می کنند برگردار نشدن انتخابات آزاد به «ماهیت حکومت» بستگی دارد. اما این ارزیابی ها دقیق نیست. برگرداری یا عدم برگرداری انتخابات آزاد قبل از همه به نوع مناسبات نیروهای سیاسی عمده ی کشور بستگی دارد. با این حد تنش میان نیروهای سیاسی، اگر تناسب قوا هم به هم بخورد انتخابات آزاد برگزار نخواهد شد. ایکاش نه در باره تناسب قوا میان حکومت و مخالفان، که از تناسب قوا میان حکومت و نهادهای مدنی سخن گفته می شد. تجربه بشری نشان می دهد که آنجا انتخابات آزاد پدیده ای نهادینه است که نهادهای مدنی واقعا قدرتمند باشند.

هیچ ضابطه تاریخی، ایدئولوژیک یا هویتی ماهیتی برای همکاری کردن یا همکاری نکردن با نیروهای سیاسی دیگر، اعم از اسلام گرا، سلطنت طلب، مجاهد، کرد یا طرفدار غرب و شرق را قبول ندارم. ضابطه ای که معیار است تنها یک چیز است: همسویی در استراتژی. همه نیروهایی که موضوع استراتژی سیاسی خود را بستر سازی «برای همزیستی همه مولفه های سیاسی کشور» قرار می دهند می توانند جدا از سوابق هم با هم همکاری داشته باشند. روی واژه «همه» تاکید می کنم. زیرا این شرط اصلی است. با این معیار کسانی که در برای بسط گفتگو میان حکومت و مخالفان و کاهش از میزان هراس متقابل را جزو استراتژی خود قرار نمی دهند، برعکس تشدید هراس طرفین از همدیگر را «مفید» ارزیابی می کنند نیز دیرتر یا زودتر راه همکاری با همدیگر را پیدا خواهند کرد.

بحث «گفتگو با شاهزاده» با بحث «استراتژی انتخابات آزاد» رابطه ای جدانشدنی دارد. درست به همانگونه که «بحث گفتگو با خامنه ای» و بحث «استراتژی انتخابات آزاد» رابطه ای گسست ناپذیر دارند. این که کاظم علمداری می نویسد ترویج گفتگو پایه ای ترین تلاش در راه دموکراسی است حرفی کاملا سنجیده است. تنها محدودیتی که در سخن اوست این است که او دامنه این گفتگو را در درون صفوف گسترده اپوزیسیون، از اصلاح طلبان تا سلطنت طلبان، محصور می کند. حرف او بیان کامل استراتژی انتخابات آزاد بود، هرگاه طیف های گسترده نیروهای حاکم، به شمول رهبر جمهوری اسلامی ایران، را نیز به دایره گفتگو فرا می خواند.

فرخ

حبیب پرزین:

استراتژی انتخابات آزاد هیچ راه معینی را نشان نمی دهد

فرخ عزیز

در ادبیات گذار به دموکراسی چیزی بنام استراتژی انتخابات آزاد وجود ندارد. اگر وجود داشت بخصوص دوستانی که من میدانم بدنبال آن خیلی جستجو کرده اند، آنرا بما نشان میدادند. چرا چنین چیزی وجود ندارد؟ برای اینکه در تمامی راههای قابل

تصور برای رسیدن به دموکراسی در پایان انتخابات آزاد انجام میگیرد. در تلاش برای دموکراسی از طریق اشغال نظامی (نمونه عراق) از اولین کارها بعد از اشغال برگزاری انتخابات آزاد بود. در مدل انقلابی رمانی انتخابات آزاد برگزار شد. در مدل تحول از بالا مجارستان انتخابات آزاد برگزار شد. همینطور در تمامی مدلهایی که جنبه‌هایی از این اشکال را داشته‌اند هم انتخابات آزاد برگزار شده. حتی اگر بخاطر دموکراسی کودتا هم بشود باز باید بعد از آن انتخابات آزاد برگزار بکنند. بدین ترتیب استراتژی انتخابات آزاد هیچ راه معینی را نشان نمی‌دهد، چون همه راه‌ها به انتخابات آزاد ختم می‌شوند.

از آنجایی که هر تغییر دموکراتیکی اجباراً باید از طریق انتخابات آزاد عملی بشود، هیچ جریان دموکراتیک یا حتا نیمه دموکراتیکی که مخالف آن باشد وجود ندارد. اصلاح طلبان از رفسنجانی تا کروبی، ملی مذهبی‌ها، جمهوری خواهان سکولار، طیف طرفداران جنبش توده‌ای بدون خشونت تا مبلغان انقلاب و حتا طرفداران آشکار و پنهان اشغال خارجی، همه معتقد به انتخابات آزاد هستند. اگر قرار است وحدت همه این جریانات سیاسی حول هدف نهایی باشد و نه راه رسیدن به آن، چرا نباید از وحدت حول دموکراسی صحبت کرد. که هدفی روشن و دقیق است. میدانی که انتخابات آزاد لزوماً به معنی دموکراسی نیست. در کمون پاریس هم انتخابات آزاد برگزار شد ولی دیکتاتوری پرولتاریا بود و نه دموکراسی.

آنچه را که تو بنام استراتژی انتخابات آزاد توصیف کردی نه استراتژی است نه نامش انتخابات آزاد. نام دقیق آن آشتی ملی است. که اروپایی‌ها آنرا «قرار داد» می‌نامند. آشتی ملی شکل شناخته شده گزار به دموکراسی است. آشتی ملی برخلاف انتخابات آزاد، روش معینی است که حساب خودش را از طرفداران اشغال و انقلاب و نظایر آن جدا می‌کند. علت اینکه شعار آشتی ملی برخلاف انتخابات آزاد طرفداران زیادی ندارد، این است که نمیتوان هم آشتی ملی را تبلیغ کرد و هم ژست انقلابی گرفت. آن بخش از طرفداران انتخابات آزاد که از یک طرف آنرا راه مسالمت آمیز می‌نامند ولی از سوی دیگر انتخابات آزاد را با برچیده شدن ولایت فقیهه عملی میدانند، این تناقض را فقط با یک شعار گنگ مانند انتخابات آزاد می‌توانند حل کنند، آشتی ملی جایی برای ابهام باقی نمی‌گذارد.

انتخابات آزاد استراتژی نیست، حتا آشتی ملی هم با وجود اینکه روش معینی را انتخاب می‌کند، هنوز استراتژی نیست. برای اینکه موضوع اصلی استراتژی نیروها هستند. نیروهایی که برای تحقق دموکراسی تلاش می‌کنند و نیروهایی که در مقابل آن قرار گرفته‌اند و رابطه و تعادل این نیروها، استراتژی چگونگی آرایش و تقابل نیروهای ما در مقابل نیروهای حریف است. برای درک درست استراتژی باید یک بازی که در آن دو یا چند بازیگر در مقابل هم تلاش می‌کنند را بررسی کرد. مانند بازی فوتبال در این بازی باید علاوه بر مهارت‌های فردی به دهها تاکتیک و استراتژی جمعی هم مسلط بود. اینکه کدامیک از آنها بکار خواهند آمد در جریان بازی روشن می‌شود و از قبل قابل پیش بینی نیست. مهم آماده بودن برای هر شرایطی است.

شاد باشید

حبیب پرزین

بابک امیر خسروی:

نقشه راه شما برای استراتژی انتخابات آزاد چیست؟

دوست ارجمندم آقای سیاوشی، پس از سلام فراوان!

پرسش اصلی و مشکل این نیست که «درک های متفاوت از استراتژی انتخابات آزاد وجود داشته باشند» یانه. خواهش می کنم در نظر داشته باش که استراتژی انتخابات آزاد که شما از آن سخن می گوئید، از نوع برخی آیه های آبنسره قرآنی نیست که تعبیر و تفسیرهای گوناگون از آن مجاز باشد.

شعار «انتخابات آزاد» اگر می خواهد استراتژی سیاسی فراگیر باشد و مردم را تجهیز کند و مردم و نیروهای سیاسی راه پیکار و جانفشانی وادارد، در درجه اول باید روشن و ساده و همه فهم و مورد پذیرش و قابل اجرا باشد. چگونه می شود دور شعاری حلقه زد و آن را به موتور تحركات سیاسی - اجتماعی مبدل کرد، که هر کس تفسیر و درک خاص خود را از آن دارد؟

سیاوشی عزیز! گمان کنم وقت آن رسیده است که شما و آقای امیرحسین، طرح را باز کنید و توضیح بدهید. و درضمن آن، لطف کرده، چند نکته زیر را نیز روشن کنید:

1 - اگر مدت نظر تان حرکاتی از نوع خیزش های کورخیابانی نیست، که فکر کنم چنین نباشد؟ پس فکری کنید در نبود حداقل آزادی ها، چگونه می توان نقشه راه «محاصره مدنی» را عملی ساخت؟ و با کدام ابزار؟ اگر معتقد هستید که در گام اول تامین حداقل آزادی ها در کشور الزام آور است، و بدون دستیابی به آن تحقق پروژه محاصره مدنی ناممکن و یا دشوار است. پس چنانچه راهی برای دستیابی به آن را در حال حاضر مطرح نمی کنید که نیروهای گسترده ای در ایران خواهان آنند؟

2 - هنگامی که «محاصره مدنی» پیشنهادی شما موفق گردید و رژیم تسلیم شد و به برگزاری «انتخابات آزاد» مورد نظر شما تن داد؛ موضوع آن انتخابات چه خواهد بود؟

3 - آیا پروژه شما اساساً راهکاری در درون جمهوری اسلامی است، یا در ورای آن و با تحمیل آن و در واقع، بانادیده گرفتن دولت بر سر کار و تسلیم آن؟

پرسش آخر!

دوست عزیزم! آیا واقعاً فکری کنی پیوند مفهومی میان طرح شما؛ بامثالاً پیش شرط های محمد خاتمی برای برگزاری انتخابات مجلس شورای اسلامی در شرایط نسبتاً آزاد و یا سخنان تاج زاده و محمدرضا خاتمی وجود دارد؟ پیشنهاد آنها در راستای احیاء مواد به فراموشی سپرده شده قانون اساسی جمهوری اسلامی است؛ حال آنکه طرح شما در گذار از این قانون اساسی، و در نفی آنست!

قربانت بابک 2012/05/08

رضا سیاوشی:

استراتژی رقیب انتخابات آزاد کدام است؟

پس از سلام از راه دور و از فاصله زمانی طولانی به بابک گرامی از او یک سوال دارم. چه اشکالی دارد اگر درک های متفاوت از استراتژی انتخابات آزاد وجود داشته باشند. آیا گناه یا خطا است. چه بسا آینده نشان دهد که درک دیگری بجز درک ما صحت داشته است. همچنان که گذشته نشان داده است. می توان نشان داد که از 4-5 سال پیش که استراتژی انتخابات آزاد بصورت کنونی طرح شده، آهسته ولی پیوسته در حال گسترش و فراگیری بوده است. این گسترش تنها به خارج و یا آپوزیسیون هم محدود نبوده، سخنان تاج زاده و یا محمدرضا خاتمی و حتی سخنان خود محمد خاتمی و شروطش، و مقاله اخیر اشکوری در مخالفت، نشان از گستره این دیسکورس- چه موافق و چه مخالف- دارند. بنا بر این خواهی نخواهی یک دیالوگ عمومی به گرد آن در سایت های خارج و حتی داخل شکل گرفته است. ایمیل لیست حاضر هم می تواند این دیالوگ را در خود بازتاب دهد، یا می تواند تصمیم بگیرد که به آن نپیوندد. نوشته فرخ را هم من در همین راستا درک می کنم. برای اینکار باید تلاش کرد تا دو یا سه نظر روشن در مقابل هم فرموله شوند. برای اینکار نیاز به یک دیالوگ هدفمند و سیستماتیک و محدود به درک های متفاوت از استراتژی انتخابات آزاد، و موافقت یا مخالفت با آن است. نه به قصد آنکه تئوری ها و تز های ما یکی شوند- که اگر بشوند هم اشکالی ندارد-. بلکه مهمتر آنکه تز های متفاوت در تقابل نظری با یکدیگری تدقیق شوند و تکامل یابند. تصور من این است که امروز همه ما به این نتیجه رسیده ایم که شیوه رایج در سابق که «اول بگو اصلاح طلبی یا برانداز تا ببینم با تو حرف بزنم یا نزنم» دیگر کار ساز نیست، در گذشته هم نبوده است. .

در مورد مخالفین استراتژی انتخابات آزاد هم یک اشاره کوتاه بی فایده نیست. از میان مخالفین استراتژی انتخابات آزاد، دست کم بخشی (نه همه) دلیل مخالفت اشان آنست که اساساً "ضرورت داشتن استراتژی را قبول ندارند یا نسبت به مفاهیم حوزه

استراتژی بی توجه یا نا آشنا هستند . آنها با «استراتژی» مخالفند ، با هر نوعش! نشانه اش هم آنستکه در مقابل استراتژی انتخابات آزاد هیچگاه خودشان استراتژی آلترناتیوی ارائه نمی دهند .

در نهایت بحث اصلی و سودمند بر سر رقابت دو یا چند استراتژی گذار در حوزه نظری است. اما استراتژی رقیب انتخابات آزاد کدام است؟
رضا سیاوشی.

مهدی فتاپور:

مشکل، درک های متناقض و یا متضاد از انتخابات آزاد است

فرخ و رضای عزیز

اینکه یک استراتژی بتواند نیروهایی با اهداف مختلف را حول یک راستا متشکل کند نشانه قدرت آن است ولی این در صورتی است که تدوین کنندگان آن استراتژی با همین منظور راستای معینی را مورد تاکید قرار دهند و بقیه عوامل را مسکوت بگذارند این امکان را پدید آورند که نیروهایی را که در یک یا چند راستا همسو هستند با هم متحد شوند ولی استراتژی های طرح شده برای انتخابات آزاد با این هدف تدوین نشده و چنین خصوصیتی ندارد و مشکل درک های متناقض و یا متضاد از آن است و نتیجه تنها اغتشاش و دشوار شدن بحث هاست. فکر نمیکنی رضا جان باید دنبال یافتن مشکل بود.

شما رضا گفته اید که بخشی از دوستان ضرورت داشتن استراتژی را قبول ندارند یا نسبت به مفاهیم حوزه استراتژی بی توجه یا نا آشنا هستند از دوستان خواسته اید که استراتژی های خود را ارائه دهند. و یا بگویند که استراتژی ندارند. فکر میکنم اکثر گرایشها در اجا تا بحال مشخص کرده اند که میخواهند چه کنند. ولی مشکل امروزین ما فقط تفاوت نظر در راهبردهای سیاسی نیست. متأسفانه کم نیست مفاهیمی که ما برداشت های کاملاً متفاوتی از آنها داریم و در نتیجه وقتی با زبان متفاوت صحبت میکنیم فهم نظر دیگری دشوار و یا ناممکن میشود. وقتی شما از من میپرسید که استراتژی شما چیست برای من روشن است که ما باید ابتدا راجع به اینکه از استراتژی چه میفهمیم و با چه متدی با راهبردهای درازمدت برخورد میکنیم بحث داشته باشیم و من به همین دلیل در چند نوشته خود همان متدی که اسفندیار طبری مطرح کرد بکار گرفته ام و بدون بکار بردن این اصطلاحات تلاش کردم آنچه به نظرم میرسد را بیان میکنم.

برای ورود به مطلب مثالی از گذشته های دور میزنم که کمتر حساسیت برانگیز باشد. یست سال پیش در سازمان اکثریت امیر ممبینی و من طرحی بعنوان طرح اقلیت به کنگره ارائه دادیم که امیر ممبینی آنرا استراتژی موازی نامید. مطابق این طرح ما باید از یکسو برای تقویت و پیشبرد هر اصلاحی که به بهبود شرایط منجر میشود تلاش کرده و سیاست عملی امروز ما در این جهت باشد و از سوی دیگر با توضیح مشکلات ساختاری سیستم زمینه برای پذیرش وسیعتر و امکان پذیر شدن تغییرات بنیادین را در آینده آماده میکردیم. هم در آن کنگره و هم در سالهای بعد این طرح توسط هم بهزاد کریمی و هم بخصوص فرخ نگهدار (از دو زاویه ضد هم) بعنوان نمونه ای از نداشتن استراتژی و میانه بازی مورد حمله قرار گرفت. این سیاست ناروشن تر و مبهم تر از ایده های رادیکال و معتدل آنروز این سازمان نبود ولی متدش فرق میکرد. اشکال من امروزین نیست که دوستان با این طرح مخالف بودند بلکه اشکال این بود که این طرح سیاست نداشتن تلقی میشد. اشکال من این نیست که ما در تدوین استراتژی با هم اختلاف داریم اشکال من اینست که تدوین استراتژی تنها به متدی که امروز در درون نیروهای سیاسی غالب است محدود نمیشود.

مطابق این نوع برخورد از سیاست و استراتژی اواما معلوم نیست میخواهد با ایران چه کند معلوم نیست میخواهد رژیم را سرنگون کند یا امتیاز بگیرد و سیاست و استراتژی را فقط باید در اسرائیل و کره شمالی جستجو کرد. در حالیکه سیاست چماق و هویج هم خود یک سیاست است که اهداف استراتژیک معینی را تعقیب میکند و میتوان با آن مخالف یا موافق بود

من همین مشکل را در بحث های امروزی دارم. در طرح انتخابات آزاد که شما و امیر منتشر کردید شما سناریوی معینی را برای گذار ترسیم کرده و واکنش خودتان را به آن سناریو تشریح میکنید. در طرح شما چگونگی دست یابی به آن سناریو مبهم است. فرخ طرحش (جدا از اسم که اگر من روی آن اسم بگذارم میگویم طرح مبارزه برای آزادی انتخابات از طریق مشارکت در انتخابات کنونی، اعمال فشار برای بازتر شدن تدریجی آن و بوجود آوردن فضای اعتماد بین هم نیروهای سیاسی چه پوزیسیون و چه اپوزیسیون) با تعاریف پذیرفته شده یک استراتژی، کامل و بی تناقض است ولی او هم فقط با یک سناریو بازی میکند. سناریویی که در ترکیه در حال پیشرفت است ولی در طرح او روشن نیست که اگر این ایده های خوب پیش رفت چه بلایی سر این استراتژی میاید. در همین راستا خیلی دقیقتر (از نظر من نادرست تر) آقایان سازگارا و فرهنگ قاسمی دو پروژه یکی بنام پروژه رفراندوم و دیگری بنام پروژه انتخابات آزاد در سالهای اخیر ارائه داده اند که ممکن است اکثر دوستان فراموش کرده باشند. در این دو پروژه گامها و مراحل مختلف پیشبرد این دو استراتژی مشخص شده بود. امروز این دو پروژه که هر دو روی آنها خیلی کار کرده بودند و خیلی هم در میان برخی نیروها زمانی مورد استقبال قرار گرفت بی هیچ توضیحی فراموش شده است چرا که در همان یکی دو گام اول اتفاقی در ایران افتاد که در این دو پروژه پیش بینی نشده بود و آن هم شکل گیری جنبش سبز بود. در این دو طرح تصور میشد پس از شکست دو خرداد اصلاح طلبان حکومتی دورانشان تمام شده و وقتی این جنبش شکل گرفت تمام پروژه رفت روی هوا. طرحهایی مثل محاصره شهرها از طریق روستا یا توده ای شدن مبارزه مسلحانه و یا نظایر آن صرفنظر از موضع امروز ما نسبت به مضمون آنان در همین چارچوب متدیک استراتژی قرار میگرفت که متاسفانه امروز نیز در هم سن های ما غالب است. یا جای دیگر بخشی از فرهیختگان و سیاستمداران کشور ما میروند در کنفرانس استکهلم و بر استراتژی انتخابات آزاد برای عبور از رژیم توافق میکنند و توجه نمیکنند که انتخابات آزاد یعنی پذیرش متدی با نتیجه نامعلوم. معلوم است که همه خواهان انتخابات برای بردن ولی از کجا معلوم که حتی اگر انتخابات رفراندوم باشد شما نبازید. این نوع بیان با نفس پذیرش انتخابات آزاد بیگانه است ولی اشکال در این نیست که دوستان (یا حداقل اکثر دوستان) در این زمینه تردید داشته باشند مشکل در خود متد است که این تناقض را شکل میدهد.

در همه این طرحها استراتژی یعنی پیشبرد و واکنش معین به یک سناریو و اگر کسی از این سیستم تبعیت نکند بی استراتژی و اسیر روزمرگی تصور میشود. باید حتما باید به این سوال که رژیم اصلاح پذیر است یا نه پاسخ آری یا نه داد. شما خود بهتر از من واقفید که چه سوالات بجایی در رابطه با استراتژی انتخابات آزاد شما مطرح شده. انتخابات آزاد هدفی است که با هر تحولی باید به آن دست یافت ولی شما از استراتژی انتخابات آزاد ترسیم یک سناریوی دلخواه برای دست یابی به آنرا مورد نظر دارید و همه سوالات، نقد آن سناریو و عمدتا گذاشتن یک سناریو دیگر بجای آن است. با حمله یا نقد سوال کنندگان مشکل حل نمیشود. مشکل خود مساوی دانستن استراتژی با یک سناریو و بعد بر اساس آن نیروها را به موافق و مخالف تقسیم کردن و بر اساس این دوگانه نیروها اتخاذ سیاست است. مشکل تلاش برای تعیین خطوط و واکنش نیروها در شرایط و تعادل نیرویی است که شکل نگرفته و معلوم نیست شکل بگیرد. مشکل ساده کردن صحنه بدو قطب (اصلاح طلب، برانداز --- طرفداران و مخالفان استراتژی انتخابات آزاد --- طرفداران و مدافعان دخالت کشورهای غربی) است. در واقعیت زندگی هم سناریوها در آینده دور متنوعتر است و هم صف بندی نیروها متنوعتر از این تقسیم بندی های ساده شده است و هم واکنش نیروهای سیاسی به تغییر شرایط متنوع و متغیر است. آنچه باید بر اساس سمت گیری های خود روی آن مکت کنیم و دقت بخشیم مسیرها و واکنش های ما در قبال تحولات امروز و آینده نزدیک است.

من دو ماه پیش برای مصاحبه ای از طریق اسکایپ به تلویزیون افق دعوت شده بودم. گوینده که گویا مواضع مرا نمیدانست از من پرسید که شما چه طرح و پیشنهادی برای شکل گیری شواری انتقال دارید. من از این سوال حیرت کردم و گفتم حکومت که فعلا سرچایش است، شما دارید از الان بر سر تشکیل شورای انتقال طرح میریزید و اختلاف پیدا میکنید. از من پرسید که چه کاری میتوانیم انجام دهیم برای این مردمی که برای احقاق رایشان به خیابان آمدند. چه کاری میتوان انجام داد که سایه جنگ از سر کشور ما برطرف شود. آن دوستان از من میخواستند نقشه راه کنار رفتن رژیم را ترسیم کنم و جوابهای مرا نمی توانستند بفهمند چون در سیستمی متفاوت با من فکر میکردند. من آنروز در بحث داغی که داشتم بیشتر متوجه شدم وقتی الفبای بحث ناروشتن باشد بحث چقدر سخت است.

خلاصه کنم در طرحی که من از استراتژی در ذهن دارم گامهای امروز باید روشن و دقیق باشد و روندهای فردا کلی. راجع به فردا فقط میتوان از سمت گیری و سمت تاثیر گذاری خود بر روندهای آتی و خلاصه از انتخاب و سمت جانبداری خود سخن گفت و نه بیشتر.
مهدی فتاپور

بابک امیر خسروی: انتخابات آزاد چه وظیفه ای برعهده دارد؟

دوست ارجمندم فرخ، پس ازسلام!

صادقانه بگویم، شگفت زده ام که تو مقصود دوستانی را که شعار «انتخابات آزاد» را مطرح ساخته اند، هنوز دریافته ای؟ آیا این «تجاهل عارف» است یا علت دیگری دارد؟ برخلاف آنچه تومی پنداری، از منظر آنها، معنای شعار «انتخابات آزاد» طراحی «یک طرح استراتژی و تاکتیک برای نهادینه کردن انتخابات آزاد»، نیست. یعنی فراهم کردن شرایط سیاسی که در آن، برگزاری همه انتخابات ها در شرایط آزاد، میسر باشد؟ مثلاً در مورد: انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شوراها و مجلس خبرگان و غیره!

تو درباره فواید نهادینه شدن انتخاباتی که در شرایط آزاد برگزار شود، مثلاً نظارت استصوابی نباشد، مطبوعات آزاد باشند، احزاب آزاد باشند، تبعیض نباشد، صحبت می کنی. ولی این مطالب ربطی به شعار «انتخابات آزاد» ندارد که برخی از دوستان ما مطرح می کنند و تازگی هم ندارد. آنها خواستار برگزاری یک انتخابات آزاد زیر نظر ناظران بین المللی هستند که باید درباره رژیم مطلوب مردم در لحظه آن انتخابات تصمیم بگیرد. انتخاباتی که نقشی در مقام «همه پرسی» دارد نه انتخابات عادی! بی آنکه روشن بگویند، چنین استنباط می شود که هدف این دوستان از انتخابات آزاد، (Régime Change) است. راه تحمیل چنین «انتخابات آزاد» را بر رژیم حاکم، تاکتیک «محاصره مدنی» که یک اصطلاح نظامی است، پیشنهاد می کنند. در طرح این دوستان، دستگاه حاکمه نقشی جز تسلیم به خواست انتخابات آزاد زیر فشار توده های مردم ندارد.

امیدوارم من اشتباه می کنم و نظراین دوستان را درست نفهمیده ام. جا دارد آقای گنج بخش که طراح آنست، این سوء تفاهات را مرتفع بکند. روشن بگوید انتخابات آزاد پیشنهادی آنها، چه وظیفه ای برعهده دارد؟

ارادتمند بابک امیرخسروی

2012/05/06

فرخ نگهدار:

دگرگونی در مناسبات نیروهای سیاسی عمده در کشور انتخابات آزاد را نهادینه می کند.

دوست ارجمند بابک عزیز و گرامی
ممنون از اظهار نظر.

بابک جان من در ابتدای نوشته ام تصریح کرده بودم که درک واحدی از آنچه «استراتژی انتخابات آزاد» مطرح شده وجود ندارد. مساله تجاهل عارف نیست. من می دانم و می دانستم که برخی دوستان در سجا مراد دیگری از آنچه «استراتژی انتخابات آزاد» می نامند ارایه می دهند. مراد آن دوستان از «استراتژی انتخابات آزاد» که شما هم به آن اشاره کرده ای این

است که: همه نیروهای اپوزیسیون از راه «محاصره مدنی» به حکومت متحد فشار بیاورند که قبول کند که زیر نظارت بین المللی در ایران انتخابات آزاد برگزار شود. این که برخی از دوستان در سجا به غلط نام استراتژی سیاسی خود را «استراتژی انتخابات آزاد» گذاشته اند دلیل این نمی شود که هیچ استراتژی سیاسی روشنی برای فراهم کردن شرایط برای انتخابات آزاد وجود نداشته باشد. در پائین خواهیم دید که چرا استراتژی دوستان با یک استراتژی سیاسی برای بستر سازی برای انتخابات آزاد زاویه دارد و چرا و چگونه می توان و باید یک استراتژی سیاسی واقع بینانه و متضمن مقصود برای بستر سازی و فراهم آوردن شرایط برای انتخابات آزاد طراحی کرد.

همه می دانیم که، در نوشته های دوستان در سجا، نه در باره یک نقشه راه برای فراهم کردن زمینه انتخابات آزاد سخنی روشن دارد و نه در این مورد که زمینه مذکور را باید در همین حکومت هموار کرد یا در حکومت بعدی سخنی گفته شده است. لذا به هیچ تعبیر نمی توان آن را یک استراتژی برای تحقق شرایط انتخابات آزاد قلمداد کرد.

مراد امیر گنج بخش و رضا سیاوشی از آنچه تحت عنوان «استراتژی انتخابات آزاد» بیان می کنند در واقع تلاش برای رسیدن به نوعی توافق میان همه نیروهای سیاسی مخالف وضع موجود است بر سر شیوه تشکیل حکومت. مراد این دوستان این است که همه مخالفین جمهوری اسلامی با هم توافق کنند که نوع و ترکیب حکومت از طریق صندوق رای، با نظارت بین المللی و با تضمین حق مشارکت تمام نیروها، تعیین شود. معنای این سخن سخنی کاملاً روشن است و برای همه دموکراسی خواهان هم کاملاً پذیرفتنی است. همان طور که گودرز اقتداری هم نوشته است: فقط مستبدین و سلطه جویان ممکن است در عمل مخالف آن باشند.

بنابراین واژه «استراتژی» را دوستان سجا بجا بکار نمی برند. آنچه در سجا تحت عنوان «استراتژی انتخابات آزاد» اعلام می شود در واقع «هدف استراتژی» است و نه خود استراتژی.

آنچه امیر گنج بخش و رضا سیاوشی می گویند یک استراتژی سیاسی است. اما نه برای بستر سازی برای انتخابات آزاد. استراتژی آنان، به استنباط من، این است که همه نیروهای مدافع انتخابات آزاد را برای به دست گرفتن قدرت باید با هم متحد کرد و پاسخ به این سوال، که انتخابات آزاد مطالبه ای از همین حکومت است یا از حکومت بعدی، را به همان اتحاد واگذار و اگذار نمود.

و من، بابک جان، درست عکس این دوستان فکر می کنم.

فکر من این است که فقط کسانی می توانند و باید با هم متحد شوند که مصمم اند در همین حکومت و از همین امروز برای بستر سازی برای انتخابات آزاد، تا هرجا که ممکن است، تلاش کنند. هیچ گاه معتقد نبوده ام و قبول ندارم که کسانی که معتقدند برای برگزاری انتخابات آزاد اول باید این حکومت را از سر راه برداشت، می توانند با کسانی که با وجود جمهوری اسلامی می خواهند نظامات انتخاباتی موجود را به سمت آزادی بیشتر و مشارکت بیشتر سوق دهند نیروهایی هم فکر یا همسو هستند و می توانند با هم در این زمینه همکاری سیاسی داشته باشند.

تفاوت نظر فوق قطعاً به یک تفاوت نظر جدی تر فرا می روید. تفاوت نظری که به جدایی نابهنگام این دوستان از اجا انجامید: معتقدم به همان اندازه که کاستن از فضای خصومت، بد فهمی، و انگ زنی labelling، میان گروه های اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران اهمیت دارد (و در تاکید بر این اهمیت من و امیر و رضا و کاظم همه هم نظریم) به همان اندازه کاستن از فضای تنش و تخاصم و دشمن انگاری و ترس میان گروه های اپوزیسیون جمهوری اسلامی و حاکمان بر جمهوری اسلامی هم حائز اهمیت است. آرزویم این بوده و هست که احتیاط و توجهی که در سخن و در رفتار امیر و کاظم و رضا نسبت به گروه های غیر جمهوریخواه مخالف جمهوری اسلامی هست، نسبت به رهبران جمهوری اسلامی ایران هم دیده می شد.

هم عقل سلیم و هم تجارب ما ثابت می کند که در هیچ کجای دنیا نیروهایی که با هم اختلاف وجودی existential دارند، اگر زورشان برسد حق یک دیگر را برای شرکت در انتخابات مراعات نمی کنند. محور اصلی هر استراتژی سیاسی برای سوق شرایط حاکم بر کشور به سمت انتخابات آزاد - از نظر من - همانا تلاش برای ریختن ترس نیروهای سیاسی از به حکومت

رسیدن دیگری است. و هسته اصلی این محور همانا مداوم کردن و نهادینه کردن دیالوگ میان آن نیروهاست. اصلاً بیهوده و تصادفی نیست که در تمام جوامع دموکراتیک مهم ترین و پایه ای ترین رکن آزادی همانا آزادی بیان شناخته شده است. راست این است که هم از «شرایط مطلوب برای انتخابات آزاد» و هم از «شیوه هموار کردن راه برای انتخابات آزاد» در بین ما دو درک متفاوت وجود دارد. من نام آنچه را که دوستان در سجا آن را «استراتژی انتخابات آزاد» نهاده اند استراتژی انتخابات آزاد نمی گذارم. نام آنچه آن دوستان می خواهند «اتحاد میان نیروهای معتقد به انتخابات آزاد برای کسب قدرت و توزیع آن بر اساس انتخابات آزاد» است.

من در اعتقاد این دوستان و دیگر متحدانشان به انتخابات آزاد هیچ تردید ندارم. آنها واقعا قصد دارند «تناسب قوا» میان اپوزیسیون و حکومت را شکسته و انتخابات آزاد در ایران برگزار کنند. اما مگر «توازن قوا» تنها مانع نهادینه نشدن انتخابات آزاد در ایران است؟ مگر در عراق توازن قوا شکسته نشد؟ مگر در سوریه و لیبی توازن قوا شکسته نشده؟ مگر انقلاب بهمن توازن قوا را شکست؟ حرف مهدی فتاپور راست است که می گوید: با درکی که سازمان های اصلی سیاسی ایران در ایام پس از انقلاب از مقاصد یک دیگر داشتند، با آن سطح از بدگمانی و زیادت طلبی همگانی، حتی اگر دست بالا را هم پیروان آیت الله خمینی نمی گرفتند و مجاهدین و سلطنتی ها و چریک ها فائق تر از این می بودند باز هم بسیار بعید بود که همه گروه ها حق و حقوق دیگران را برای مشارکت محترم می شمردند.

برای مشارکت سیاسی همگانی باید مناسبات میان نیروها دگرگون شود و نه فقط تناسب قدرت اجتماعی و سیاسی میان آنها. انتخابات آزاد را دگرگونی در تناسب قوا میان حکومت و مخالفین نهادینه نمی کند. انتخابات آزاد را دگرگونی در مناسبات نیروهای سیاسی عمده در کشور نهادینه می کند.

من تا این جا به بخش مهم دیگری از تفاوت ها با استراتژی سیاسی برخی دوستان در سجا اشاره نکردم. بخشی که به همسویی یا ناهمسویی با فشارهای خارجی علیه جمهوری اسلامی ایران باز می گردد. میدانیم که بخشی از نیروهایی که دوستان در سجا جزو نیروهای متحد «استراتژی انتخابات آزاد» در نظر می گیرند کسانی هستند که معتقدند برای شکستن تناسب قوای موجود میان حکومت و مدافعان انتخابات آزاد می توان و باید از فشارهای بین المللی علیه جمهوری اسلامی نیز بهره گرفت. منظورم کسانی است که فشار بیشتر بر جمهوری اسلامی را از جمله در مساله هسته ای، از جمله در انتقال بازار نفت کشور به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، از جمله حمایت فعال تر از ارتش آزاد سوریه، و چیزهای دیگر را جزئی از پروژه شکستن تناسب قوا میان حکومت و مخالفین و به سود انتخابات آزاد تصور می کنند.

و همه ما به خوبی آگاهیم که کسانی که برای شکستن توازن قوا میان خود و حکومت به افزایش فشار خارجی دل می بندند با تقسیم ایرانیان به نیروهای چشم دوخته به شرق و غرب به بی اعتمادی و تقابل میان آنان دامن می زنند. آنها با این کار چشم انداز انتخابات آزاد را باز هم دورتر می برند.

و می دانم که من و تو با اکثریت بزرگ فعالان اجا در این عرصه عمیقاً همدلی داریم.

سلامت و سبز باشی

فرخ

حبیب پرزین:

گنگ بودن انتخابات آزاد به دلیل وجود استراتژی های متفاوت به این نام!

با سلام به فرخ عزیز

من تاکنون نظر خودم را در باره استراتژی تغییرمطرح نکرده ام،

من با اینکه برای یک استراتژی جدید نامگذاری جدید هم بکنیم یا برای یک استراتژی شناخته شده با نام دیگر یک نام جدید ایرانی بگذاریم هیچ مخالفتی ندارم. من با توجه به وجود استراتژیهای متفاوت با نام انتخابات آزاد فقط به گنگ بودن این نام اشاره کرده ام. در همین نوشته تو به دو استراتژی کاملاً متفاوت انتخابات آزاد اشاره شده. استراتژی انتخابات آزاد (فرخ) و استراتژی انتخابات آزاد (بابک) هردوی اینها یک وجه مشترک دارند و آن اینست که ابتدا باید روند لیبرالیزه کرده به پایان برسد

و بعد مرحله دموکراتیزه کردن آغاز بشود، اما تفاوت آنها در این است که یکی نیروی اصلی تغییر را در خود حکومت می بیند و دیگری در جنبش توده ای و احتمالاً نیروهای اصلاح طلب در حاشیه حکومت.

در مورد استراتژی های انتخابات آزاد دو نوع اختلاف وجود دارد اول اینکه عده ای مانند شما معتقداند که اول آزاد سازی سیاسی (لیبرالیزاسیون) و دوم شروع روند دموکراتیزاسیون گروه دیگری معتقداند که باید مستقیم وارد روند دموکراتیزه کردن شد. در مورد نیروهای مختلف تغییر هم نظرات متفاوتی وجود دارد. عده ای نیروی اصلی تغییر را در حکومت می بینند، عده ای در جنبش توده ای و عده ای در فشار خارجی و اگر ترکیبات مختلف اینها را هم در نظر بگیریم آنوقت استراتژیهای انتخابات آزاد شماره 3، 4 و 5 و ... هم پیدا خواهد شد. یعنی همین وضعیت کنونی که با خواست انتخابات آزاد یا با بیان نام استراتژی انتخابات آزاد به تنهایی هیچ چیز مشخصی نگفته ای و از آن اشتباه تر اینکه تصور کنی چون همه از استراتژی انتخابات آزاد صحبت میکنند میتوان بین آنها وحدت بوجود آورد

قربانت

حبیب

کاظم علمداری

پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیرخسروی، سلام

برخلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و غنلی ما، در درجه نخست نیروهای سبز و اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جنابعالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما را به سیاوشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهدار می خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقرای حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و در چه مرحله ای باید طرح شود؟

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم برقرار می شود؟

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، آنطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، آنطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

با احترام فراوان

فرخ نگهدار:

رکن اصلی استراتژی سیاسی، تغییر در مناسبات میان نیروهای سیاسی و در راس همه، مناسبات اپوزیسیون و حکومت است.

با سلام بر بابک و حبیب و کاظم و رضای عزیز

حالا خیلی روشن تر از سابق معلوم شده است که حداقل در مورد مساله انتخابات آزاد مقدار زیادی از برداشت ها می تواند یکی شود.

تا این جا آن طور که من فهمیده ام بابک عزیز فکر می کند شعار انتخابات آزاد شعاری پیش رس است و ما مطالبات عاجل تری داریم که اگر آنها برآورده نشود انتخابات آزاد هم برگزار نخواهد شد. از آن جمله اند: آزادی قلم و بیان، آزادی احزاب و رسانه ها، آزادی زندانیان سیاسی و از این قبیل. بابک پیش کشیدن شعار انتخابات آزاد را تدبیر تازه ای برای پیشبرد سیاستی سرنگونی طلبانه و غیراصلاح طلب ارزیابی می کند.

تا آنجا که من متوجه شده ام حبیب عزیز می گوید چیزی به نام «استراتژی انتخابات آزاد» در فرهنگ سیاسی وجود ندارد. و آن چه من تحت این عنوان طرح می کنم در واقع همان طرح آشتی ملی است.

رضای عزیز می گوید استراتژی انتخابات آزاد کاملاً قابل تعریف و مشخص است. معنای آن این است که همه نیروها با هر عقیده و سابقه و برنامه با هم به برای برگردانی انتخابات آزاد فشار بیاورند و به اتکای یک ائتلاف گسترده از نیروهای حامی همان خواست ها و جلب حمایت متحدین جهانی خود، حکومت را وادارند که مطابق موازین شناخته شده ی بین المللی و تحت نظارت بین المللی انتخابات عمومی برگزار کند.

در مورد نظر بابک:

این نظر او که می گوید برای رسیدن به انتخابات آزاد باید پیش زمینه های آن - یعنی آزادی های سیاسی - فراهم شود کاملاً درست است. نکته ای که من به آن اضافه می کنم ضرورت طراحی سیاست و پیگیری اقداماتی است که به گشایش فضای سیاسی و تخلیه فشارهای اعمال شده از سوی حکومت از یک سو و اطمینان او به حفظ ثبات سیاسی و اجتماعی در صورت گشایش فضای سیاسی است. تصورم از حرف بابک این است که او می گوید بیائیم با هم علیه حکومت متحد شویم اما نه برای شعار درستی مثل انتخابات آزاد، بلکه برای خواسته هایی که گرفتنی تر است. فهم من این است که بابک مشکل نبود آزادی سیاسی، که مقدمه انتخابات آزاد است - را در ضعف نیروی اپوزیسیون و عدم تناسب قوای ضرور برای گرفتن این حق می بیند. من ثمر بخش بودن تغییر تناسب قوا میان اپوزیسیون و حکومت را نه رد می کنم و نه نامفید می شناسم. اما به تجربه دریافته ام که رعایت آزادی ها فقط مقدار کمی به تناسب قوا مربوط است و مقدار بیشتری به مناسبات قوایی که در صحنه هستند با یک دیگر مربوط است. در یک فضای خصمانه یک طرف طرف دیگر را دشمن می داند، اگر هم حاکم به رعایت آزادی ها التزام دهد، تا وقتی این فکر از سر او بیرون نرود که اپوزیسیون دشمن نیست، به محض اغتنام فرصت سر آن دشمن زیر آب خواهد رفت. اگر آزادی سیاسی ناشی از اعتماد طرفین به رعایت قوانین بازی توسط طرف مقابل نباشد، آن آزادی هرگز ماندگار نخواهد بود و هر طرف در اغتنام فرصت برای حذف دیگری است. تا کنون در تاریخ ما این نوع از آزادی ها - که بر اساس تناسب قوا بوده چندین بار پیش آمده. اما بیاد بیاوریم که آن شرایط به واقع از سوی هر دو طرف «شرایط بحرانی» انگاشته شده است. شرایطی که هر طرف کوشیده است هرچه زودتر تکلیف را به سود خود یک سره کند.

این کاش بابک در توصیف کارهایی که باید برای فراهم سازی پیش شرط های انتخابات آزاد انجام دهیم بیشتر صحبت می کرد. او از «مبارزه در راه آزادی قلم و بیان» صحبت کرده است. اما توضیح نداده است که آیا تامین آزادی قلم و بیان هم لوازم

و پیش شرط هایی را می طلبد یا نه. اما آشنایی نسبی ام با فکر بابک به من کمک می کند که دریابم او می گوید «ما نیروهای آزادیخواه باید در این مرحله با نیروهایی که توان تغییر دارند، مثل ملی مذهبی ها و مشارکتی ها، متحد شویم (یا همکاری کنیم) تا نیروی کافی برای شکستن تناسب قوا پدید آید. (این را من از توضیحات بابک در این مورد که آنچه او می گوید یک استراتژی سیاسی است - یعنی نیروهایش و اهدافش و مسیرش مشخص است - برداشت کرده ام).

این تصور که بابک امیر خسروی یک طرح استراتژی و تاکتیک روشن را در ذهن ندارد درست نیست. کارنامه سیاسی تو و تمام اقدامات سیاسی به دقت سنجیده ات نشان می دهد که تو یک طرح استراتژی و تاکتیک روشن را در ذهن طراحی کرده ای و همان را هم در عمل به اجرا گذاشته ای و این سال هاست که چنین است. آنچه تو می گویی و توصیه می کنی با آنچه من پی می گیریم شباهت ها و همسویی های بسیار دارد. دوستان هم به خوبی بر این نزدیکی و همسویی واقف اند. فقط یک نکته است که در هر عمل سیاسی من راهنمای عمل و رعایت آن اهمیتی استراتژیک دارد و در کلام تو هنوز جایگاهی را که شایسته است به زعم من نیافته است. در فکر من هم درک نیروهای سیاسی از ماهیت یک دیگر و هم تناسب قوا میان مولفه هایی مستقل از مناسبات میان آن نیروها نیست. هر استراتژی سیاسی که موضوع تغییر ماهیت نیروهای طرف دیگر را - و یا شکستن تناسب قوای میان خود و «آن دیگری» را در مرکز خود قرار دهد یک استراتژی سیاسی است که نمی تواند در طرف مقابل - آنهم در یک فضا بشدت استبداد زده - فکری جز دفاع و مقابله تولید کند.

ما زمانی - و فقط زمانی - به سوی یک دموکراسی پایدار پیش می رویم که نیروهای سیاسی عملاً موجود در صحنه سیاسی کشور به جای نیروکشی یا نیرو کشی مشی خود را برای تغییر در فهم آنان از یک دیگر بسیج کنند و بکار گیرند و مهم ترین و برآترین و کارسازترین وسیله برای تغییر در فهم و قضاوت دیگری نسبت به خود گفتگوی مستمر با اوست.

سوالاتی که در ذهن من بالا و پائین می شود چنین است: برای این که نحله های سیاسی عملاً موجود در کشور به سمت پذیرش حق همدیگر برای مشارکت بروند چه باید کرد؟ پاسخ رایج این است که باید تناسب نیرو بین جریان هایی که می خواهند این حق پذیرفته شود و نیروهایی که نمی خواهند چنین شود به سود اولی ها شکسته شود. این جواب گرچه قانع کننده است اما هنوز پاسخ «چه باید کرد» نیست. برای بسط و رعایت حق مشارکت (انتخابات آزاد) درک نیروها از مقاصد همدیگر دگرگون شود. باید شناخت های نحله ها از همدیگر دگرگون شود. از نظر من باز کردن باب گفتگو میان نحله مهم ترین کاری است که در این جهت باید انجام داد. حتی به جرات می توانم مدعی شوم که نحله های اجتماعی که روابط مبتنی بر گفتگو (communication) بین نمایندگان آنها مستمر است کمترین تمایل را به سرکوب یک دیگر دارند و گروه های اجتماعی که کم ترین میزان رابطه مبتنی بر گفتگو را با هم دارند بیشتر تمایل به حذف دیگری را در خود ذخیره می کنند. برای این که گفتگو را جاری کنیم به دو چیز نیاز داریم: اول زبان گفتگوست و این زبان باید لزوماً طوری گزین شود که راه تداوم گفتگو را هموار کند (زبانی که با زبانی که برای قطع گفتگو گزین می شود از زمین تا آسمان متفاوت است). دوم قواعد بازی است. ما برای رسیدن به گفتگوی مستمر با هر نحله دیگری نیاز به رعایت چارچوب حقوقی معین داریم. وقتی نحله ها به صورت «حکومت و اپوزیسیون» نیستند توافق روی این چارچوب هم سهل تر است و هم کم اهمیت تر می شود. اما بدون تکیه بر ضوابط حقوقی معین با حکومت تنظیم مناسبات با حکومت ناممکن است. سال هاست به این نتیجه ی قطعی رسیده ام که حکومت و اپوزیسیون قادر به سامان دهی یک گفتگوی ثمر بخش با هم نیستند هرگاه هیچ سیستم حقوقی شکل گرفته ای را مبنای روابط خود قرار ندهند. از نظر من این سیستم حقوقی هیچ چیزی جز سیستمی نیست که خود حکومت، در مناسبات با آحاد ملت، خود را به آن پای بند اعلام می کند.

می فهمم و می پذیرم که مشکلات عدیده سیستم حقوقی حاکم بر کشور ما باعث رویگردانی طیف وسیعی از نحله های سیاسی از مبارزه قانونی شده است و به حق. تازه عدم پای بندی این حکومت به حقوق قانونی مخالفان نیز غوز بالای غوز است. با وجود این دو مشکل من و شما اذعان می کنیم که هیچ سیستمی که مناسبات حاکمیت جمهوری اسلامی ایران با مخالفان را و حقوق طرفین را در مناسبات روزمره تعریف کند و بتواند مورد توافق طرفین هم قرار گیرد سراغ نداریم. کسانی که به دلیل استبدادی بودن قانون اساسی موجود مبنای دیگری جز قانون اساسی موجود را مبنای مناسبات حکومت با خود قرار می دهند در واقعیت و در عمل سیاسی برقراری مناسبات با حکومت را به برداشته شدن حکومت و استقرار نظامی تازه موکول می کنند. بنابراین:

- برای رسیدن به انتخابات آزاد و تضمین حق مشارکت همگان در آن، تامین شرایط معینی - یا آزادی های معینی که بابک عزیز هم آن ها را برشمرده است - قطعاً ضروری است.
- برای تامین پیش شرط های انتخابات تغییر در تناسب نیرو میان اپوزیسیون و حکومت مهم است اما تعیین کننده نیست. آنچه حق مشارکت (آزادی سیاسی) را نهادینه می کند تغییر در مناسبات نیروهاست.
- تغییر در مناسبات (در فهم) نیروها نسبت به یکدیگر محصول تحول اجتماعی-اقتصادی و نیز محصول عمل آگاهانه بازیگران سیاسی و اجتماعی است. آنچه از عهده نیروهای سیاسی مدافع مشارکت ساخته است تلاش برای تولید زبان و وسائط سامان دهی و دراندازی گفتگوی مستمر میان نخله های سیاسی متخاصم است.
- این گفتگو در مدار صفر درجه باقی خواهد ماند هرگاه حکومت و اپوزیسیون قادر نشوند طرح حقوقی معینی برای استمرار گفتگو میان خود دراندازند.
- از این روی تلاش هایی می تواند به دراندازی پیش شرط های انتخابات آزاد کمک کند که برقراری گفتگوی مستمر میان حکومت و اپوزیسیون، و به طریق اولی میان نخله های اپوزیسیون، را در مرکز توجه و عمل سیاسی خود قرار دهد.
- مناسبات اپوزیسیون و حکومت قطعاً نیازمند یک مبنای حقوقی مرضی الطرفین است. قانون اساسی مبنای عملی و حقوقی تمام چالش های میان حکومت و مخالفان است. طراحی یک زبان شایسته ی استمرار گفتگو با حکومت و تکیه بر چالش های قانونی و حقوقی مبتنی بر حقوق مندرج در قانون اساسی است.

بابک جان

کاظم علمداری هوشمندانه از تو پرسیده است: آیا فکر نمی کنید تقسیم بندی جناب عالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما رابه سیاوشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهدار می خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

و تو هوشمندانه تر گفته ای: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی ویا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاوشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شمامی پرسید؟ پاسخ به پرسش هایی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهدار می خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟»؛ مارا بیهوده وارد نوعی پلمیک بادوستان دیگر می کند.

با این وجه از حرفت که ما نباید وارد پلمیک شویم و مبنا را دوری و نزدیکی از افراد قرار دهیم کاملاً موافقم. اما یکاش به محتوای حرف هوشمندانه ی کاظم می پرداختی. او به درستی می بیند که تفاوت نظر - اگر وجود داشته باشد - بر سر سطح مطالبات، یعنی مبارزه برای کسب آزادی قلم و بیان، یا مبارزه برای انتخابات آزاد نیست. تفاوت مهم تر - اگر وجود داشته باشد - بر سر روش تامین شرایط است. آری. من روی گفتگوی مستمر سیاسی با تمام نخله های سیاسی کشور تاکید داشته ام و دارم. من تلاش برای تغییر رفتار حکومت از طریق مخاطب گرفتن حکومت را تجویز و اجرا می کنم. و به نظرم می رسد که بابک و سیاوش هر دو با این روش زاویه دارند. آنها هردو مخاطب گرفتن حاکم را به تناسب قوا موکول می کنند. اما یکی گفتگوی با سرنگونی طلبان را تجویز نمی کند چون به تناسب قوا لطمه میزند و دیگری گفتگوی با سرنگونی طلبان را تجویز می کند چون به تناسب قوا فایده میرساند. یکی می گوید انتخابات آزاد خواست واقع بینانه ای نیست و آزادی سیاسی را طلب کنیم. و دیگری می گوید اشکال ندارد. سطح مطالبه را می توان پائین تر آورد مشروط بر این که به تغییر دادن تناسب قوا میان حکومت و «مردم» مومن باقی بمانی و حاضر باشی با تمام نیروهایی که حرف تو را می پذیرند متحد شوی.

بابک عزیز

اگر تناسب قوا را اصل بگیریم و برای تغییر آن مبارزه کنیم، آنوقت مساله سطح مطالبه مساله ای قابل حل یا توافق است. مگر این که شما بگوئید و صراحتاً هم می گوئید که نزدیکی و همسویی و همکاری با سرنگونی طلبان بر تناسب قوا بسود گرفتن مطالبات ما از حکومت کمک نمی کند و وضع را به زیان ما تغییر می دهد. چون بخش بزرگ تری از نیروهایی که برای این خواسته ها تلاش می کنند را از ما دور می کند. در این جا رضا و کاظم از شما می پرسند: اگر واقعا معتقدی که آن نیروهایی که از شما دور می شوند معتقد به آزادی قلم و بیان هستند و آن را مطالبه می کنند پس تلاش کن که نروند و دور نشوند. آیا دور شدن آنها اشتباه نیست؟

این استدلال فرجام منطقی دلچسپی ندارد. کار را به آنجا می کشاند که خیلی ها به آن رسیده اند. آنها می گویند: اپوزیسیون دموکراتیک باید نه با حکومت وارد گفتگوی فعال شود و نه با سرنگونی طلبان. آنها این کار را به وقتی موکول می کنند که تناسب قوا به سود اپوزیسیون دموکراتیک برهم خورده باشد. و حال پیدا کنید پرتقال فروش را: روابط با هیچ طرفی را تغییر ندهیم تا تناسب قوا به نفع ما به هم بخورد؟ و این حرف البته خریدنی نیست. نه تو به آن باور داری و نه کاظم و سیاوش.

کاظم علمداری و رضا سیاوشی می گویند مهم نیست هدف اتحاد را بزرگ بگیریم یا کوچک. اما بر سر هر چه توافق شد پی اش را بگیریم و هرکس خالصانه قدم پیش گذاشت خوش آمد بگوئیم. آنها می گویند هیچ مانعی ندارد. بیائید اتحادی درست کنیم که همه مدافعان آن شعار را در خود جای دهد. کاظم علمداری و رضا سیاوشی می گویند رضا پهلوی پای این کار هست و امتناع ما از حرف زدن با او بر برای روی هم گذاشتن نیروهامان بی منطق است. بابک می گوید این نزدیکی ما را از دیگران دور خواهد کرد و بر تناسب قوا تاثیر منفی دارد.

کاظم علمداری و رضا سیاوشی می گویند این که عده ای پای مبارزه برای خواست مشترک نیابند نشانه عدم پای بندی به آن خواست مشترک است. به این دلیل باید تلاش کرد آنها تکلیف خود را با آزادی بیان و قلم و غیره روشن کنند. آنها در عین حال می پرسند آیا ما متحد جهانی برای مبارزه در راه آزادی بیان و قلم و غیره داریم یا نداریم؟ اگر داریم، که داریم، چرا نباید با آنها برای تغییر تناسب قوا به سود جبهه آزادی وارد عمل شویم؟

این ها همه حرف هایی کاملاً منطقی و پذیرفتنی است اما فقط آنگاه که مبنای استراتژی ما **تغییر تناسب قوا**، منزوی کردن حکومت و واداشتن آن به عقب نشین از طریق اعمال قدرت باشد.

من با صدای رسا گفته ام و باز هم می گویم که رکن اصلی آن استراتژی سیاسی که من برای تامین آزادی سیاسی (پیش شرط های انتخابات آزاد) ممکن و متضمن مقصود می دانم متکی بر تغییر تناسب قوا میان حکومت و اپوزیسیون نیست. آنچه شرایط را برای فعالیت احزاب و تامین آزادی های حداقلی باز می کند تغییر در مناسبات میان نیروهای سیاسی و در راس همه مناسبات اپوزیسیون و حکومت است. من نخستین گام برای تغییر فضای مناسبات میان نیروهای متخالف، به شمول حکومتیان، را استقرار گفتگوی مستمر میان آنان و التزام همگان، به شمول حکومت، به یک میثاق مشترک می دانم. من مطمئنم که نیروهایی که آزادی را برای براندازی می خواهند، نیروهایی که حکومت کنونی را التزام پذیر به قانون و رعایت حقوق ملت نمی دانند و خود نیز چارچوب قانون اساسی را برای حقوق خود نمی پذیرند نیروهایی هستند که چنانچه کسانی که این ضوابط را می پذیرند در راه نزدیکی همسویی و همکاری با آنان گام بردارند بشدت به موقعیت خود و مناسبات میان خود و حکومت لطمه زده اند.

من گفته ام و تکرار می کنم که باید تلاش کرد رضا پهلوی و دیگر کسانی که تا امروز به مبارزه حقوقی و قانونی با حکومت برای تضمین حقوق خود تن نداده اند به جنبش اصلاح طلبانه ایران بپیوندند؛ به گفتگوی با مخالفان سیاسی و تلاش برای التزام حکومت به قانون تن دهند. گفته ام و تکرار می کنم که هیچ نوع سابقه ای و ماهیتی نباید و نمی تواند شرط اتحاد کردن یا اتحاد نکردن نیروهایی باشد که فعالیت خود را برای استیفای حقوق قانونی ملت، مندرج در قانون اساسی قرار می دهند. از همین امروز هم هرگاه رضا پهلوی و مریم رجوی اصول و قواعدی را بپذیرند که برای دراندازی پیش شرط های انتخابات آزاد ضروری است، من فوراً تغییر موضع داده و از همگان دعوت خواهم کرد که با تمام قوا برای بازگرداندن این دو مولفه به جرگه نیروهایی که برای انتخابات آزاد تلاش می کنند اقدام کنیم. در این صورت آنها به ما همان قدر نزدیک خواهند بود که نیروهای اصلاح طلب درون و پیرامون نظام.

سرانجام باید همه ما باور کنیم که پیش شرط های انتخابات آزاد (که بابک پیشنهاد می کند و سیاوشی و فرخ و دیگران همه آن را می خواهند) با تغییر در تناسب قوا - با پیدا کردن متحدین ایرانی و خارجی بیشتر برای اپوزیسیون - نهادینه نمی شود. این شرایط با تغییر فضای مناسبات میان عمده ترین نحله های سیاسی کشور، با بسط گفتگو میان آنها و با التزام و اتکای طرفین به مبنای حقوقی واحد نهادینه می شود. من راه دوم را توصیه می کنم و برای آن هم دو اهرم معین توصیه می کنم:

گفتگوی پایدار و مستمر با همه نحل‌های سیاسی کشور و التزام حاکمیت (و نیز مخالفان) به رعایت حقوق قانونی همه نحل‌های سیاسی کشور.

من نام این خط مشی را به اصرار و کاملاً آگاهانه استراتژی انتخابات آزاد می‌گذارم. چون که به روشنی هدف و غایت تمام تلاش‌ها و چالش‌هایی را که توصیه می‌کنم همانا بستر سازی برای رفتن همگان به پای صندوق رای می‌دانم. فکر کنم همه دوستان می‌توانند تصور کنند که فرخ نگهدار کدام تدابیر و تلاش‌ها را برای بستر سازی انتخابات آزاد توصیه می‌کند. دوست گرامی حبیب پرزین می‌نویسد چیزی تحت عنوان استراتژی انتخابات آزاد در هیچ یک از مطالعات پیرامون توسعه سیاسی و دموکراسی وجود ندارد و من در آوردی است. شاید چنین باشد. اشکال ندارد. ما آن را می‌پرویم و عرضه می‌کنیم. شاید دانشوران سیاست هم بعداً عنایت کردند. حبیب عزیز هم چنین توصیه کرده است که به جای لفظ انتخابات آزاد ما از واژه «آشتی ملی» صحبت کنیم. آشتی ملی البته شاید برخی از جهات استراتژی مورد نظر مرا حمل کند. اما به سهولت می‌توان دریافت که آشتی ملی تمام بار حقوقی را که انتخابات آزاد حمل می‌کند با خود ندارد. آشتی بیشتر در اذهان عامه بیشتر به مفهوم بخشش و شروع تازه است و نه لزوماً به معنای رعایت حقوق سیاسی مساوی برای مشارکت در سازمان دهی قدرت سیاسی.

با پوزش از اطلاع کلام
فرخ

اسفندیار طبری:

برای رسیدن به انتخابات آزاد چرا خواهان حذف نهادهای مانع به ویژه ولی فقیه نباشیم؟

- باعرض سلام،
- خطاب من به همه دوستان این می‌بحث است.
- با توجه به تمامی بحث‌هایی که شده من از «استراتژی انتخابات آزاد» این برداشت را کرده‌ام که اگر اشتباه است خواهش می‌کنم تصحیح کنید:
- منظور از استراتژی در اینجا ، یک هدف دراز مدت است که راه رسیدن به آن را نیز در بردارد. به عبارت دیگر استراتژی در این مباحث هم راه است و هم هدف، از یک راه مشخص می‌خواهیم به هدفی مشخص برسیم.
 - منظور از «راه» در اینجا رفتار اپوزیسیون در برخورد با رویدادها در ایران می‌باشد.
 - هدف در این مفهوم یک اوتویی نیست ، بلکه شرطی است که بدون آن تحول و تغییر مشخصی غیر ممکن به نظر می‌آید.
 - انتخابات آزاد یک هدف مرحله ای است برای رسیدن به هدف اصلی یعنی دموکراسی.
 - من در این مباحث سه راه متفاوت دیده‌ام :
 - راهی که رضا سیاوشی و کاظم علمداری به دنبال آن هستند: از آنجا که رژیم مخالف انتخابات آزاد است ، تمامی نیروهای سیاسی میتوانند حول این متحد شوند و از حکومت «بخواهند» که تسلیم این خواسته شود. استراتژی انتخابات آزاد در مفهوم راه و برنامه این خواهد بود که برای رسیدن به تمامی شرایط لازم برای رسیدن به انتخابات آزاد ، نظیر آزادی زندانیان سیاسی، آزادی مطبوعات ، خلع قدرت سیاسی ولی فقیه ، مجازات مسببین کشتارها رژیم و غیره. زیرا انتخابات آزاد به مفهوم تضمین نتایج آن نیز هست که با وجود یک دیکتاتوری نظیر ولی فقیه غیر ممکن است.

- برداشت که بابک امیر خسروی از انتخابات آزاد دارد: انتخابات آزاد در شرایط فعلی یک اوتوبی است و اتحاد اپوزیسیو باید بر حول هدف انتخابات آزاد باشد، بلکه به طور پراگماتیک با بیروهایی در جامعه که توان تغییر در شرایط سیاسی را دارند هر چند که حتی آنها نیز آنه خوهان انتخابات آزاد به مفهوم واقعی آن باشند.

- برداشت فرخ نگهدار از انتخابات آزاد: همه نیروهای سیاسی میتوانند حول این هدف متحد شوند، شرط آن این است که این نیروها به دنبال آن باشند، که بر چهارچوب حقوقی که رژیم به آن متعهد نیست، رژیم را وادار به چنین رفتاری کنند، یعنی رژیم زمانی مجبور به اجرای این انتخابات شود.

(باز هم خواهش می‌کنم، اگر نظری را اشتباه بیان کرده ام، اصلاح کنید)

اما نظر من:

استراتژی در مباحث مربوطه هنوز به مفهوم اصیل خود نرسیده است و به همین دلیل لازم است، از آنجا که یک بحث تیوریک است، پایه های تیوریک آن را نیز به درستی مورد ارزیابی قرار داد. یک استراتژی سیاسی بر سه بعد استوار است: واقعیت اجتماعی، بازیگران سیاسی و سطوح عقلانیت.

- یک استراتژی سیاسی که با راه مشخصی به دنبال هدف مشخصی است باید با واقعیت های اجتماعی در هارمونی باشد. یکی از واقیت های مهمی که به جنبش سبز انجامید، فقدان انتخابات آزاد در بافت استراتژیکی که نیروهای دمکرات به آن معتقد هستند نبود، بلکه تقلب در یک انتخابات، «کماکم» آزاد در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و اعلام قدرت ولی فقیه بود. استراتژی انتخابات آزاد از این جهت که آیا نتیجه آن واقعا دمکراسی باشد یا نه بسیار مبهم است. قبل از آن باید از نظر قانونی از سوی یک مجلس موسسان که نمایندگان آن به نوبه خود در یک انتخابات آزاد انتخاب شده اند، شرایط حقوقی چنین انتخاباتی تنظیم شده باشد، که مثلاً دوباره به یک دیکتاتوری دیگری نظیر جمهوری وایمر کشیده نشود و یا هر چهار سال یکبار ادامه پیدا کند و غیره. بنابر این به نظر من شرایط اجتماعی برای انتخابات آزاد یک استراتژی «کلان هدف» است که با استراتژی پروژه ای قابل حل نیست.

- از نظر بازیگران سیاسی استراتژی انتخابات آزاد نمیتواند همه را در بر گیرد، زیرا بازیگران سیاسی بسیار هم در درون، حکومت، هم بیرون از آن در ایران، و هم در خارج تصوره های بسیار متفاوتی از آن دارند. که البته به نکته حبیب پرزین نیز اشاره کرده است: در همین لیست با چند استراتژی بسیار ناهمگون آشنا شده ایم...

- یک استراتژی که تنها خود را به یک سطح عقلانیت محدود میکند، خود را در موقیت بسیار خطرناکی قرار میدهد. به طور مثل همه ما در کودکی بازی «قچی، سنگ، آتش، کاغذ» را میشناسیم. اگر یک بازیگر همواره قچی بگوید به امید اینکه طرف مقابل همیشه با کاغذ مسلح شود حتما خواهد باخت. اگر ما معتقد به رفتار سیاسی هستیم باید به دنبال استراتژی های متفاوتی باشیم. به این دلیل به نظر این درست نیست که از انتخابات آزاد که همه در نهایت به آن اعتقاد داریم یک پروژه محدود سیاسی بسازیم.

اما پیشنهاد من:

اگر همه دوستانی که معتقدند با وجود سیستم های نظارتی موجود در درون حاکمیت نظیر شورای نگهبان یا مجلس خبرگان و ولی فقیه تحول سیاسی به سوی انتخابات آزاد ممکن نیست، پس چرا خواهان حذف این نهادها به ویژه ولی فقیه نباشیم؟ ولی فقیه عمده ترین مشکل برای یک تحول سیاسی در جامعه است که در این مورد حتی نیروهای اصلاح طلب در درون ایران نیز شاکي ندارند. ونام این پروژه را میتوان «آزادی از دیکتاتوری فردی» گذاشت. این میتواند یک پروژه در کنار پروژه های دیگر باشد که هر تغییر سیاسی را در برمیگیرد.

که از آنجا که طولانی شد، اگر لازم بود در نوشته بعدی بیشتر در این باره خواهم نوشت.

با سپاس

اسفندیار

کاظم علمداری:

برخی تفاوت ها و توافقات برای دگرگونی آن طور که من می فهمم:

فرخ نگهدار از یکسو به سیاووشی و از سوی دیگر به امیرخسروی نزدیک است. او هم به استراتژی انتخابات آزاد و هم به پیش شرط های انتخابات آزاد تکیه می کند. او می خواهد با همه نحله ها، از جمله رژیم گفتگو کند. او فرض را بر آن نهاده است که رژیم هم یک نحله است و اهل گفتگو. این امر سبب می شود طرح او از دیگران جدا بیفتد. او گفتگو را برای تامین پیش نیازهای انتخابات آزاد لازم می داند.

بابک امیرخسروی استراتژی مبارزه با رژیم را به مراحل مختلف تقسیم می کند. پیکار با رژیم در مرحله نخست برای آزادی های اولیه مانند آزادی قلم و بیان (پیش نیازهای انتخابات آزاد) است. مرحله بعدی خواست انتخابات آزاد طرح می شود. رفع سایر مشکلات برای برقراری حاکمیت مردم، از جمله جدایی دین و دولت و پایان بخشی به ولایت مطلقه فقیه در مراحل نهایی انجام می گیرد.

رضا سیاووشی باید از خواست منطقی، قانونی، خالی از خشونت انتخابات آزاد برای چالش رژیم و سازماندهی مردم استفاده کرد. برخورد او به این خواست استراتژیک است. به این معنا که تا عملی شدن این خواست باید این شعار حفظ شود. فرض او این است که رژیم دیگر رأی اکثریت را ندارد و در رقابت انتخاباتی آزاد نهایتاً بازنده خواهد بود و جامعه با هزینه کم به دموکراسی می رسد.

امیرحسین گنج بخش می خواهد با شعار انتخابات آزاد، نهاد های مدنی بوجود آورد که ضمن محاصره و درتنگنا قرار دادن خالی از خشونت رژیم با این نهاد ها، دموکراسی آینده را هم تضمین کند. (دموکراسی بدون نهاد های مدنی دوام نمی آورد) **حبیب پرزین**، استراتژی انتخابات آزاد را درست نمی داند و بر آشتی ملی تکیه می کند.

کاظم علمداری گفتگو با رژیم، حتی اگر ممکن باشد، شطرنج با گوریل است. آشتی ملی منوط به تناسب قوا یا درماندگی رژیم است، که فعلاً وجود ندارد. ریشه استبداد دینی ادغام دین و دولت و مقام مادام العمری ولایت مطلقه فقیه است. دیکتاتوری در هیچ جامعه اجازه انتخابات آزاد و شکل گیری پیش نیازهای آن را نداده است. اما انتخابات آزاد خواستی قانونی، خالی از خشونت و مردم پسند است و می تواند در خدمت رشد جنبش های اجتماعی قرار بگیرد. تنها جنبش های اجتماعی حریف دیکتاتوری می شوند. بنابراین جنبش سبز را باید دوام و قوام بخشید.

رژیم جمهوری اسلامی انتخابات آزاد و پیش نیازهای آنرا اهم از دست دادن قدرت انحصاری خود می بیند. بنابراین، با تمام توان مانع آن می شود. آنها سهمیم کردن نیروهای متزلزلی مانند خاتمی در قدرت را صدمه به ساختار قدرت انحصاری خود می بینند. تنها ادامه وضعیت کنونی را می پذیرند و به جای گفتگو و کنار آمدن با مخالفان، سرکوب را راه حل مشکل خود می دانند.

اگر برداشت من نادرست است می بخشید. لطفاً اصلاح کنید.

علمداری

اسفندیار طبری:

من معتقد به «استراتژی مخلوط» هستم

مرسی آقای علمداری عزیز،

دقیقا به همین دلیل که تفسیرهای متفاوتی از انتخابات از وجود دارد، من معتقد به «استراتژی مخلوط» هستم، که در آن همه نیروهایی که به هدف کلان دموکراسی و انتخابات آزاد به عنوان یک آرمان نهایی معتقد هستند با هم به گفتگو بنشینند. به نظر من نام همه این استرتجیها را انتخابات آزاد نهادن، بسیار پرسش برانگیز است. من هم کاملا با شما موافق هستم که حضور والی فقیه مانع اصلی در پیشرفت سیاسی و اجتماعی است.

به طور مثال به نظر من نیروهای اپوزیسیون آنگاه که در درون حاکمیت حتی میان آیت الله ها شک و تردیدی در باره وجود ولی فقیه رشد کرده بود، باید با تمام نیرو به به خطر انفرادی شدن سیستم حکومتی هشدار میداند.

به عبارت دیگر وجود استراتژی های متفاوت میتواند ما را بنا به شرایط موجود در آن رهکار باشد. به عبارت دیگر بنا به رفتار رژیم و تناسب قوا یک استراتژی بر دیگری برتری داده میشود.

این مفهوم استراتژی در یک بازی سیاسی است، که در آن بازیگران نمیداند، حریف چه رفتاری از خود نشان میدهد. اسفندیار طبری

مهدی فتانور:

انتخابات آزاد یکی از اهداف استراتژیک اجاست

کاظم جان در جمع بندی تو یک برخورد مورد توجه قرار نگرفته. من در اینجا این برداشت از استراتژی و انتخابات آزاد را مینویسم

انتخابات آزاد یکی از اهداف استراتژیک اجاست که مجموعه به هم پیوسته آن در بیانیه ده ماده ای اجا منعکس گردیده. در سالهای اخیر بدلیل رشد تمایل به مشارکت در حیات سیاسی بالاخص توسط اقشار میانی این خواست مورد توجه وسیعتری قرار گرفت و بهمین دلیل درست آنست که بعنوان خواست مرکزی نیروهای دمکرات مورد تاکید قرار گیرد. امروز در این راستا خواست مشخص تامین پیش شرط های انتخابات آزاد و تامین آزادی انتخابات میتواند همسو کننده وسیعترین نیروهای خواهان تحول باشد.

استراتژی اجا تکیه بر جنبش های مدنی، تلاش برای تحقق رفهمهایی که بتواند در وضعیت زندگی مردم و یا باز شدن فضای سیاسی موثر باشد و تلاش برای تغییرات بنیادین سیاسی و تحقق اهداف استراتژیک اجا با کمترین تلاطم های اجتماعی است

توضیحات :

1 - من در رابطه با خواست های مشخص امروز تامین آزادی انتخابات را ذکر کردم و هدفم تاکید بر نسبی بودن آزادی انتخابات و روند تامین آنست. شاید بتوان واژه بهتری در این رابطه بکار برد

2 - خواست های استراتژیک دیگر ما که در ده ماده همایش اول منعکس گردیده مثلا رفع تبعیض یا غلبه بر فساد یا تعدیل شکافهای اجتماعی زیر مجموعه خواست انتخابات آزاد نیست. مبارزه برای تحقق این خواسته ها نباید تحت الشعاع مبارزه برای انتخابات آزاد تلقی شده یا بگونه ای بر خواست آزادی انتخابات تاکید گردد که این تصور بوجود آید پیگیری آنان بدوران پس از تحقق انتخابات آزاد موکول میگردد

3 انتخابات آزاد و خواسته های مشخص ناشی از آن که ذکر شد، در شرایط کنونی ویژگی مرکزی یافته این تصور که یک خواست استراتژیک میتواند همواره نقش مرکزی در خواسته های ما داشته باشد نادرست است و میتواند مثلا در شرایطی مقابله با خطر حمله نظامی یا ماجراجویی در سیاست خارجی یا مقابله با تبعیض نقش جدیتر و وحدت بخش تری ایفا کند

4 اگر برای اجا و سازمانهای سیاسی مشابه خواست آزادی انتخابات میتواند خواستی وحدت بخش باشد؛ این الزام برای همه جریانهای سیاسی وجود ندارد که ضمن پذیرش وحدت و همراهی حول این خواست اولویت های مشابه ما داشته باشند. مثلا جریانهای سیاسی موضوعی مثل جمعیت همگرایی زنان یا احزاب قومی ضمن تاکید بر انتخابات آزاد نمیتوانند مرکز مبارزه شان مبارزه با تبعیض نباشد و یا برای جریانات چپ مبارزه با فساد و شکافهای اجتماعی اولویت و یا یکی از اولویت هایشان نباشد.

5 تحقق خواست استراتژیک ما در پیشبرد تحولات بنیادین با کمترین تحولات اجتماعی نیازمند شکل دهی اعتماد بین نیروهای اجتماعی سیاسی است. این اعتماد باتکا رابطه و وزن پایه های اجتماعی این جریانات میتواند شکل گیرد. تلاش برای شکل دهی به این اعتماد یکی از اجزا این استراتژی است و در ضمن هر اقدامی که با انگیزه جلب اعتماد مخالفین به تشست و بی اعتمادی درون نیروهای جمهوریخواه یا نزدیکان آن بیانجامد علیه شکل دهی اعتماد عمل میکند. این امر هم در مورد نیروهای درون حاکمیت و هم در رابطه با نیروهای اپوزیسیون ولی مخالف اهداف و استراتژی ما صادق است

6 در جهان به هم پیوسته امروز کسب حمایت جهانی از تحولات دمکراتیک ضرور است. در این راستا هم اقداماتی که به بی اعتمادی یا بدتر از آن شکل دهی دیوارهای غیر قابل گذر میان نیروهای سیاسی اجتماعی کشور منجر شود با استراتژی ذکر شده مغایر است

7 موقعیت سیاسی اجتماعی کشور و حاکمیت آن زاینده جریانات خواهان رفرم در درون و پیرامون حاکمیت ایران است. وجود چنین جریاناتی حتی معتدلترین آنان برای تحقق استراتژی فوق الذکر ضرور و اقدامات آنان تا آنجا که در دفاع از رفرمهایی باشد که بتواند تغییرات محسوسی را در راستاهای ذکر شده موجب گردد مورد تایید ماست

8 شکافهای عمیق اجتماعی کشور به شکل گیری مداوم جریانهایی که به شعارها و شیوه های رادیکال تر مبارزه اعتقاد داشته باشند منجر میشود. عملکرد چنین جریانهایی تا آنجا که به توضیح شکافهای اجتماعی و بسیج نیرو برای غلبه بر آنان است مثبت و مورد تایید ماست و آنجا که علیه مبارزات و تحولات آرام است علیه این استراتژی است. رابطه، دیالوگ و تلاش برای تقویت همسویی با این نیروها میتواند بسود تحولات آرام اجتماعی باشد

9 اجا برای مبارزه قانونی و نیمه قانونی (اشکالی از فعالیت که هنوز رسمیت قانونی نیافته ولی در عمل پذیرفته و اجرا میشود) میکوشد. در این راستا هم تلاش برای جلب حمایت تحقق این حق و هم احتراز از کلام و اقداماتی که بتواند در آینده تحقق این امکان را دشوار سازد لازم است

10 چگونگی روندهای آینده و گذار ناروشن است و ما بر تکیه بر اصول استراتژیک خود در برابر هر شرایط واکنش مناسب را نشان خواهیم داد. تعمق در امکانات مختلف گذار تنها برای آمادگی در برابر هر شرایطی و نه محدود کردن خود بیک فرم آن مثبت است.

مهدی فتاپور

بابک امیر خسروی:

سخن گفتن درباره «انتخابات آزاد» همچون یک شعار، آن هم استراتژیک بی معناست.

دوست عزیزوارجمندم فرخ پس از عرض سلام!

از توضیحاتی که برای باز و روشن کردن موضع و نظریات ات داده ای، صمیمانه سپاسگذارم. بی گمان اگر همین نامه را بجای نامه پیشین فرستاده بودی، من واکنش نشان نمی دادم. متأسفانه نامه پیشین، لااقل برای من، ناروشن بود. شاید واکنش من این سود را داشت که موجب شد مواضع ات رابیشتر بازبینی تا سوء تفاهم هابطرف گردد. در اینجا، تنها روی یکی دونکته آن هم به اجمال انگشت می گذارم:

1 - با تاکید نوشته ای: «مراد آن دوستان از «استراتژی انتخابات آزاد» ... این است که: همه نیروهای اپوزیسیون از راه «محاصره مدنی» به حکومت متحد فشار بیاورند که قبول کند که زیر نظارت بین المللی در ایران انتخابات آزاد برگزار شود».

فکر نکنم مراد آن دوستان، برگزاری «انتخابات آزاد»، آنگونه که من وتو مدنظر داریم، باشد؟ یعنی برگزاری انتخابات، مثلاً انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس شورای اسلامی؛ درهمین جمهوری اسلامی ودرچارچوب قانون اساسی باشد! مراد آن دوستان از «استراتژی انتخابات آزاد»، آنگونه که من استنباط می کنم، وصمیمانه آرزومندم اشتباه کرده باشم؛ برگزاری آن درورای دولت برسرکاروبا دورزدن آن ودرمحاصره گرفتن آن، وفرجام پیکاری تحت عنوان «محاصره مدنی» است؛ که دولت جمهوری اسلامی راعملاً تسلیم کند، ووا دارد تابه برگزاری یک «انتخابات آزاد» زیرنظرناظران بین المللی تن دردهد(ملاحظه می کنی که دولت برسرکارازاین منظر، درنقش «شاه سلطان حسین» است). موضوع این «انتخابات آزاد» نیزگزینش نظام مطلوب مردم درآن لحظه است. که می تواند جمهوری باشد یا سلطنت مشروطه یا چیزدیگر! تعیین آن تابع توازن نیروهادرآن لحظه است. بدیهی است که اگر اصراراین دوستان برحفظ خواست انتخابات باشد، قاعداً منظورشان انتخابات مجلس موسسان است، وگرنه، چیزی جزهمه پرسی نیست.

بنابراین فرخ جان دقیق کردن این موضوع بسیارمهم است. باید ازپردن درتاریکی پرهیزکرد. زیرا اگراین موضوع وخط ومرزهابه درستی روشن شود، ملاحظه خواهد شد که دیگرسخن گفتن درباره «انتخابات آزاد» ازسوی ما، همچون یک شعار، آن هم استراتژیک بی معناست.

سیاست ما برای اتحاد با سایرنیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگردرشرایط کنونی پیکاربرای تامین حداقل آزادی ها:آزادی مطبوعات وقلم، آزادی احزاب و سندیکاها وتشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی ونیزتامین پیش شرط های انتخابات ها درآزادی است؛ که لازمه آن، اضافه برتامین مطالبات بالا، لغونظارت استصوابی نیزهست؛ درآنصورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشوررابه این پیکارفراخواند. متحدین عینی وعملی ما، دردرجه نخست نیروهای سبزو اصلاح طلبان درون کشوراست.

بی گمان، دستیابی به این خواست ها، فی نفسه هدف نیست. بل فراهم آوردن پیش شرط های هر مبارزه سیاسی دیگردرجهت تامین حاکمیت ملت است که درآن همه نهادهاناشی ازاراده ورای آزاد ملت باشد. ازاین منظر، که تو هم موافقی، وقتی خواست های حداقلی بالا فراهم آمد، انتخابات ها به طورطبیعی وناخواسته، آزاد خواهند بود. نکات دیگری هم هست که میل داشتم درمیان بگذارم. فعلا به همین مختصر بسنده می کنم. سلامت وموفق باشی.

سلامت وموفق باشی.

قربانت بابک 2012/05/08

رضا سیاوشی:

هنوز این پرسش باقی می ماند که آلترا تئو استراتژی انتخابات آزاد کدام است؟

بابک بسیار عزیز

در زیر چند نکته در باره بحث جاری، پیشنهاد شما و رابطه آن با استراتژی انتخابات آزاد

یکم - طرح پیشنهادی شما و استراتژی انتخابات آزاد

طرح پیشنهادی شما در نقل قول زیر را که می خوانم، آنرا بسیار نزدیک، بلکه منطبق با پیشنهادی می بینم که از استراتژی انتخابات آزاد برای مرحله کنونی استخراج می شود، این امر از چشم تیز بین علمداری نیز پنهان نمانده و در ایمیل خود به آن اشاره کرده است. شما نوشته اید:

« در شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی ... »

این طرح شما می تواند محور اتحاد عمل، یا پروژه اتحاد عمل اکثریت آپوزیسیون باشد، مگر آنکه بدایلی که در پاراگراف بعدی توضیح می دهم خودمان نخواهیم. اما اینجا تاکید می کنم که دست کم از منظر استراتژی انتخابات آزاد، پیشنهاد شما بعنوان یک گام یا یک مرحله از کمپین انتخابات آزاد (کمپین بعنوان تجلی عملی همان استراتژی) تبیین می شود. برای نمونه شما را رجوع می دهم به مقاله ای با عنوان « کمپین انتخابات آزاد، نقشه راه گذار گام به گام به دموکراسی » که چند سال پیش، در آستانه جنبش سبز نو شتم (سایت اخبار روز). اما همین پیشنهاد وقتی از منظر استراتژی انتخابات آزاد یا هر استراتژی دیگری مطرح شود می تواند جامع تر و کامل تر باشد. چرا که در آن صورت همین پیشنهاد در دل یک پرسپکتیو فراگیرتر و چشم انداز دراز مدت تر و در مجموعه ای کامل تر ارائه می شود. برای نمونه، پرسش هایی مانند اگر نظام به مطالبات ما پاسخ نداد چه کنیم، اگر سران این نظام دوباره مانند سال 67 عمل کردند چه باید کرد، اگر مانند متحد استر اتزیک اشان حافظ اسد در سوریه اقدام کردند چه می توان کرد. اگر جنگ داخلی شد، اگر فروپاشی شد، ... پاسخ به همه این پرسش ها را می توان از استراتژی انتخابات آزاد استخراج کرد. اما در فقدان استراتژی روشن و مدون و فرموله، نه تنها پاسخی برای این پرسش ها وجود ندارد، بلکه، حتی طرح آنها می تواند تابو محسوب شود. با این همه مشکل اصلی در راه اتحاد عمل بر سر پیشنهاد شما چیز دیگری است.

در بالا گفتم که این طرح شما می تواند محور اتحاد عمل، یا پروژه اتحاد عمل اکثریت آپوزیسیون باشد، مگر آنکه ... (همه مشکل در این یک نکته نهفته است. تفاوت کسانی که راهبرد انتخابات آزاد را با مقتضیات آن می پذیرند، با آنها که با آن مخالف اند، و یا حتی موافقند ولی نمی خواهند مقتضیات آن را بپذیرند، همین جا است) ... مگر آنکه بخواهیم با بازگشت به دسته بندی قدیمی «اصلاح طلب - برانداز» و یا تاکید بر زنده کردن دوباره دسته بندی های دیگر مانند (سلطنت - جمهوری)، اتحاد عمل را تنها به خودی ها محدود سازیم.

خلاصه آنکه هر کاه استدلالات نظری و تئوری را کنار بگذاریم و صرفاً از زاویه عمل و پروژه ها و اقدامات عملی به پیشنهاد شما بنگریم، خواهیم دید که تفاوت چندانی میان اقداماتی که شما پیشنهاد می کنید و آنچه از استراتژی انتخابات آزاد استخراج می شود، نیست.

دوم - آیا وجود برداشت های متفاوت از استراتژی انتخابات آزاد امری طبیعی و دیهه است یا امری استثنائی است که موجب بلاموضوع شدن آن میگردد. نوشته اید:

استراتژی انتخابات آزاد که شما از آن سخن می گوئید، از نوع برخی آیه های آستره قرآنی نیست که تعبیر و تفسیرهای گوناگون از آن مجاز باشد. شعار «انتخابات آزاد» اگر می خواهد استراتژی سیاسی فراگیر باشد و مردم را تجهیز کند و مردم و نیروهای سیاسی را به پیکار و جانفشانی وادارد، در درجه اول باید روشن و ساده و همه فهم و مورد پذیرش و قابل اجرا باشد. چگونه می شود دور شعاری حلقه زد و آن را به موتور تحریکات سیاسی - اجتماعی مبدل کرد، که هر کس تفسیر و درک خاص خود را از آن دارد؟

بابک ارجمند، اشکالی را که شما مطرح می کنید در واقع امری طبیعی و بدیهی و جهانشمول برای هر راه حل و هر گفتمان و هر استراتژی است. گل بی خار سخت پیدا می شود. برای نمونه همین ایراد به «اصلاحات» هم وارد است. در همین نقل قول شما، هر کجا عبارت «انتخابات آزاد» بود آن را با واژه «اصلاحات» جایگزین کنید تا برایتان آشکار شود. فراموش نکنید

که آقای خاتمی خودش بارها از وجود برداشت های مختلف و گاه متضاد از «اصلاحات» گلگی کرده است. از آن فراتر، شاید بتوان گفت درک امروزی سران اصلاحات با درک گذشته آنها متفاوت است. در مورد استراتژی انتخابات آزاد هم، همین امروز هم درک من با بخشی از دوستان سجا کاملاً" منطبق نیست. ولی اشکال اساسی در پیش برد پروژه مشترک ایجاد نمی کند. البته کار را سخت تر می کند ولی طبیعی است.

سوم - هنوز این پرسش باقی می ماند که آلترناتیو استراتژی انتخابات آزاد کدام است. زیرا در نهایت بحث اصلی و سودمند بر سر رقابت دو یا چند استراتژی گذار خواهد بود. اما استراتژی رقیب انتخابات آزاد کدام است؟ شاید پاسخ در بقیه ایمیل ها باشد که هنوز نخوانده ام.

به امید بهترین ها

سیاوشی

حبیب پرزین:

آیا کشوری وجود دارد که بدون انتخابات آزاد به دموکراسی رسیده باشد؟

رضا سیاوشی عزیز

خوشحالم از اینکه به این بحث پیوستی، چون ممکن است بعضی نکات ناروشن حل بشوند. من چندسوال دارم
آیا کشوری وجود دارد که بدون انتخابات آزاد به دموکراسی رسیده باشد؟
چگونه میتوان بدون انتخابات آزاد به دموکراسی رسید؟ یا آلترناتیوهای انتخابات آزاد چه هستند؟
آیا فقط یک استراتژی انتخابات آزاد وجود دارد، یا استراتژیهای متفاوت انتخابات آزاد وجود دارد
چرا طرح بابک به استراتژی انتخابات آزاد نزدیک است اما طرح فرخ نیست؟ این قضاوت بر اساس مقایسه با کدام الگوی شناخته شده آکادمیک یا تاریخی صورت گرفته؟

شاد باشی

حبیب پرزین

بابک امیر خسروی:

منظور شما از «انتخابات آزاد» چیست؟ انتخابات آزاد برای تشکیل مجلس موسسان است؟ ...

سلام رضا جان!

نوشتۀ درنگ شده ات را با علاقه خواندم. بی گمان زمینۀ جالبی برای گفتگو و جستجوی راهی برای تفاهم است. لذا علاقمند به این گفتگو هستم. منتهی پیش از بیان نظرم درباره نکات مطرح شده در نامه ات؛ و بررسی تفاوت ها و همسوئی ها؛ لازم می بینم با پاسخ های روشن تودر بارۀ پرسش هائی که در نامه پیشین خود مطرح کرده بودم، و هنوز پاسخی دریافت نکرده ام، آشنا بشوم. بعضی از استدلالات من، مبتنی بر استنباطاتی است که از نوشته های شما دارم؛ که برای داوری روشن و قطعی، ناکافی است. لذا مصرانه از تو خواهش می کنم، ولو کوتاه **نظرات کلی همفکران**تان را، بیان بکنی. از نگاه من، **موضوعی** را که «**انتخابات آزاد**» پیشنهادی شما باید به کرسی بنشانند یا مسالۀ سیاسی- اجتماعی معینی را که در نظر دارد، حل کند، کاملاً روشن نیست. و یا اینکه منظور شما از «**انتخابات آزاد**» چه می باشد، اهمیت دارد؟ حدس هائی می زنم، ولی لازم است روشن گردد. مثلاً آیا منظورتان انتخابات آزاد برای تشکیل مجلس موسسان است و یا «انتخابات آزاد» پیشنهادی شما چیزی از تبار «همه پرسى»

برای تعیین تکلیف نظام برسرکاریا انتخاب نظام مطلوب است؟ استراتژی اگر می خواهد: «**روشن وساده وهمه فهم ومورد پذیرش وقابل اجرا باشد**»، می باید به این پرسش ها پاسخ روشنی ارائه دهد.

به همین ترتیب است چگونگی تحقق پروژه «محاصره مدنی»، درنبود آزادیهای اولیه است؛ که ازنگاه من، وجود آنها، کلید راه اندازی هرطرح سیاسی می باشد. لذاپاسخ شما به پرسش هائی که درنامه پیشین خودمطرح کردم، بسیارضروری است.

برایت آخرهفته خوبی آرزو می کنم.

قربانت بابک 2012/05/12

حسن کلانتری:

چگونه می خواهیم بیشترین فشار را بیاوریم؟

سلام به دوستان

در اینکه که بقول مزدک عزیز باید "**بیشترین فشار**" را به رژیم بیاوریم برای قبول شرایط نیرو های مخالف، که شامل آزادی های سیاسی،انتخابات آزاد و همه ی خواسته های دمکراتیک فکر کنم بیشتر دوستان هم نظر هستند. ولی "**چگونه**" میخواهیم با توجه به قدرت حاکم، توان جنبش، نبودن آزادی و ...به نقطه ای برسیم که رژیم را مجبور شده و تسلیم به انجام این خواسته ها بکنیم ،در بسیاری از نظرات مبهم، مانده هست. برداشت من هم مثل شاهرخ این هست که آقای امیر خسروی گرامی به این "**چگونه رسیدن**" جوابی مشخص، روشن،ایجابی، و قابل انجام داده اند. (البته از نظر من این امکان هم هست که راه های دیگری که مکمل باشد هم هست)

" **چگونگی راه رسیدن**" (مسالمت آمیز) به آن نقطه که رژیم مجبور به قبول خواسته های نیرو های مترقی بشود ،اگر در صحبت دوستان مشخص و روشن شود این امید را میدهد که در این گوناگونی افکار و روشها، راه هایی افزون بر آنچه تا امروز میدانیم را داشته باشیم.

با تشکر،

حسن کلانتری

مزدک لیماکشی:

با فشار به حکومت خواهان لغو انحصار قدرت شویم

با سلام به حسن کلانتری عزیز و دیگر دوستان

ببینید این رژیم در جنگی 33 ساله با مردم ایران است و همزمان با بخش عمده ای از جهان در گیر است این رژیم قرار بود که همه مسلمانان جهان را بر علیه جهان متمدن متحد کند اما اکنون اکثر کشورهای اسلامی را در مقابل خود دارد

یک مساله دیگر که برخی از دوستان فراموش می کنند و یا نمی خواهند بپذیرند این است که اگر فشار جامعه جهانی به بلوک شرق نبود اکنون خبری از دمکراسی در این بخش از جهان نبود و در باره ایران وقتی صحبت از فشار جامعه جهانی به رژیم ارتجاعی ، دیکتاتوری و جنایت کار جمهوری اسلامی می شود برخی از دوستان شدیداً در مقابل باصطلاح امپریالیست ها صف آرائی می کنند

مبارزه قهرمانانه مردم ایران و فشار سنگین جامعه جهانی رژیم جمهوری اسلامی را از هم خواهد پاشید وظیفه ما است که برای ایجاد دمکراسی به رژیم فشار آورده و خواهان لغو انحصار قدرت شده تا انتخاباتی آزاد با شرکت همه گروه ها و از جمله احزاب حاکم بر گزار شود

در تحلیل بابک دو ضعف اساسی وجود دارد اول آن که مساله انحصار قدرت حکومتی را مورد پرسش قرار نمی دهد و به گمان من این امر به نفع خامنه ای است و تلاش های ما بر اساس آن چه که بابک پیشنهاد می کند نیز در خدمت رفسنجانی و خاتمی برای سهم خواهی از ولی فقیه تمام خواهد شد و دوم اینکه بابک در رابطه با جامعه جهانی تا هنوز متأثر از ایدیولوژی گذشته خود می باشد و از تجربه فروپاشی بلوک شرق نمی خواهد بیاموزد. فروپاشی رژیم امری حتمی است اما به باور من اگر ما بتوانیم به اصلاح طلبان، بخش هایی از اصول گرایان و جنبش سبز بقبولانیم که برای جلوگیری از فروپاشی رژیم که معلوم نیست به کجا می انجامد و ایجاد دموکراسی خواهان پایان دادن به انحصار قدرت شوند شانس ما برای رسیدن به دموکراسی در کوتاه مدت بیش تر است اما اگر این سیاست تحقق پیدا نکند از کشور ما تیکه پاره هایی بیشتر به جا نخواهد ماند و فروپاشی نظام جمهوری اسلامی به فرزندپاشی کشور نیز خواهد انجامید

با تشکر از شما
مزدک لیماکشی

بابک امیر خسروی:

نقشه راه پیشنهادی من، به صورت ایجابی: «پیکار برای تامین حاکمیت ملت»!

دوست ارجمند کاظم علمداری، پس از سلام!

ابتکار جالبی برای روشن دیدن تفاوت ها و همسوئی هاست. ولی متأسفانه، موضع من درست بازتاب نیافته است. بخش مربوط به جمع بندی نظرم رادرمتن با رنگ بنفشه ملاحظه می کنید. امیدوارم هم شما و نیز سایر دوستان، در اشاره به نقشه راه پیشنهادی من، عنایت کرده و موضع مرا، به گونه ای که باردیگر در زیرنقل کرده ام، بازتاب داده و مورد توجه قرار دهند.

ارادتمند بابک امیرخسروی 2012/05/14

برخی تفاوت ها و توافقات برای دگرگونی آنطور که من می فهمم:

فرخ نگهدار از یکسو به سیاوشی و از سوی دیگر به امیرخسروی نزدیک است. او هم به استراتژی انتخابات آزاد و هم به پیش شرط های انتخابات آزاد تکیه می کند. او می خواهد با همه نحله ها، از جمله رژیم گفتگو کند. او فرض را بر آن نهاده است که رژیم هم یک نحله است و اهل گفتگو. این امر سبب می شود طرح او از دیگران جدا بیفتد. او گفتگو را برای تامین پیش نیازهای انتخابات آزاد لازم می داند.

بابک امیرخسروی استراتژی مبارزه با رژیم و دستیابی به حاکمیت ملت را به مراحل مختلف تقسیم می کند. پیکار با رژیم در مرحله نخست برای آزادی های اولیه مانند آزادی قلم و بیان و مطبوعات (و نیز پیش نیازهای انتخابات های آزاد) است. مرحله بعدی خواست انتخابات آزاد طرح می شود. رفع سایر مشکلات برای برقراری حاکمیت مردم، از جمله جدایی دین و دولت و پایان بخشی به ولایت مطلقه فقیه در مراحل نهایی انجام می گیرد. تامین پیش نیازهای انتخابات های آزاد (از جمله لغو نظارت استصوابی) برای گزینش نهادها و ارگان های حکومتی، نظیر انتخابات ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای و نظایر آن، بخش جدائی ناپذیر و محوری همین مرحله از پیکار نیروهای سیاسی آزادیخواه و مردم ایرانست. زیرنتیجه آن، دستیابی نیروهای اصلاح طلب و آزادیخواه به قوه مقننه و مجریه و شوراهاست؛ که توازن نیروها را به هم می زند و طرح و تصویب لوایح در راستای آزادی و حاکمیت ملت را فراهم می سازد.

در مرحله بعدی، پس از ارزیابی دوباره توازن نیروها، و سنجش آمادگی ذهنی نیروهای سیاسی و فاکتورهای دیگر، طرح های مطالباتی نظیر لایحه تازه قانون مطبوعات، انحلال دادگاه های انقلاب، لغو دادگاه ویژه روحانیت، لوایحی در راستای دفاع از حقوق زنان و نظایر آن، پی گیری می شود.

تمام این مطالبات درچارچوب قانون اساسی وازراه های مسالمت آمیزقانونی شدنی است. سپس، و درمرحله بعدی، طرح خواست هائی نظیربرداشتن صفت «مطلقه» ازولایت مطلقه فقیه کنونی، محدودکردن دوره اشغال مقام رهبری، شورائی کردن آن، بازنگری درترکیب مجلس خبرگان و...

ابن ها و بی گمان برخی دیگر از مطالبات، گام به گام؛ وهر بار بارزیابی توازن نوین نیروها صورت گرفتنی است. وازحالا قابل طرح وپیش بینی نیست. چه بسا درشرایط مساعد بتوان سرعت بیشتری به تحقق این گونه خواست ها، بخشید.

این راهم تاکید کنم که نقشه راه پیشنهادی من، نه به صورت **سلبی**، در بیان: «**پیکار بارژیم**»، بل به صورت **ایجابی** در بیان: «**پیکار برای تامین حاکمیت ملت**» پیش می رود. که ماده های قانونی آن، قابل استخراج ازقانون اساسی نیزمی باشد. تاکید من دراتخاذ رویکرد **ایجابی** طرح مسائل سیاسی، تنها ناشی از تجربیات تلخ زندگی طولانی سیاسی من نیست. بلکه درشرایط مشخص جمهوری اسلامی، پدیده «حاکمیت»، دربرگیرنده نیروهای موثر اصلاح طلب درون وپیرامون آن نیزهست، که به طور عینی و عملی، البته با شدت وضعف؛ آمادگی برای پذیرفتن اینگونه مطالبات دارند و برای تحقق آنها، تلاش می ورزند

رضا سیاووشی باید از خواست منطقی، قانونی، خالی از خشونت انتخابات آزاد برای چالش رژیم و سازماندهی مردم استفاده کرد. برخورد او به این خواست استراتژیک است. به این معنا که تا عملی شدن این خواست باید این شعار حفظ شود. فرض او این است که رژیم دیگر رأی اکثریت را ندارد و در رقابت انتخاباتی آزاد نهایتا بازنده خواهد بود و جامعه با هزینه کم به دموکراسی می رسد.

امیر حسین گنج بخش می خواهد با شعار انتخابات آزاد، نهاد های مدنی بوجود آورد که ضمن محاصره و درتنگنا قرار دادن خالی از خشونت رژیم با این نهاد ها، دموکراسی آینده را هم تضمین کند. (دموکراسی بدون نهاد های مدنی دوام نمی آورد) **حبیب پرزین**، استراتژی انتخابات آزاد را درست نمی داند و بر آشتی ملی تکیه می کند.

کاظم علمداری گفتگو با رژیم، حتی اگر ممکن باشد، شطرنج با گوریل است. آشتی ملی منوط به تناسب قوا یا درماندگی رژیم است، که فعلا وجود ندارد. ریشه استبداد دینی ادغام دین و دولت و مقام مادام العمری ولایت مطلقه فقیه است. دیکتاتوری در هیچ جامعه اجازه انتخابات آزاد و شکل گیری پیش نیازهای آن را نداده است. اما انتخابات آزاد خواستی قانونی، خالی از خشونت و مردم پسند است و می تواند در خدمت رشد جنبش های اجتماعی قرار بگیرد. تنها جنبش های اجتماعی حریف دیکتاتوری می شوند. بنابراین جنبش سبز را باید دوام و قوام بخشید.

رژیم جمهوری اسلامی انتخابات آزاد و پیش نیازهای آنرا اهرم از دست دادن قدرت انحصاری خود می بیند. بنابراین، با تمام توان مانع آن می شود. آنها سهمیم کردن نیروهای متزلزلی مانند خاتمی در قدرت را صدمه به ساختار قدرت انحصاری خود می بینند. تنها ادامه وضعیت کنونی را می پذیرند و به جای گفتگو و کنار آمدن با مخالفان، سرکوب را راه حل مشکل خود می دانند.

اگر برداشت من نادرست است می بخشید. لطفا اصلاح کنید.

علمداری

بابک امیر خسروی:

جنبش های اجتماعی را در نبود حداقل آزادی ها و احزاب سیاسی وسندیکاها چگونه می خواهید راه بیندازید؟

دوست عزیزم آقای علمداری، پس از عرض سلام!

نامه اخیرت رامثل همیشه با علاقه واشتیاق خواندم. با کمال میل نظرم رادرباره نکات اصلی مندرج در آن خواهم داد. فقط درانتظار پاسخ های آقای سیاووشی به پرسش هایم هستم. چون نکات مشترکی با نامه های شما دارد که مایلیم یکجا به آنها بپردازم.

در اینجا تنها یک سوال دارم و خواهش می کنم توضیح بدهید: این جنبش های اجتماعی را کلید و اهرم اصلی برای دفع دیکتاتوری می پندارید، در نبود حداقل آزادی ها و وجود احزاب سیاسی و سندیکاها و تشکلات مدنی دیگر؛ و در این شرایط سرکوب و خفقان و بسته جمهوری اسلامی که آنهمه روی آن تکیه می کنید؛ چگونه می خواهید به راه بیندازید؟ و هدایت کنید که قابل کنترل باشد و به شورش های کورخیابانی منجر نشود؟ همین پرسش البته در مورد «محاصره مدنی» نیز مطرح است. ارادتمند بابک 2012/05/13

کاظم علمداری:

جنبش های اجتماعی دقیقا به این دلیل به وجود می آیند که حکومت ها نمی گذارد این نهادها ساخته شوند.

سلام به دوست عزیزم، بابک جان

از توضیحات اصلاحی شما بسیار سپاسگزارم.

در ضمن آیا شما یادداشت زیر را که دیروز در پاسخ پرسش شما فرستاده بودم دریافت کردید؟ چون من خودم بر خلاف سایر ایمیل ها آنرا دریافت نکردم و دوباره به لیست فرستادم ولی باز دریافت نکردم. یادداشت آقای نگهدار را هم دریافت نکردم و از طریق ایمیل آقای پرزین مطلع شدم.

با احترام

کاظم

دوست عزیزم آقای امیر خسروی، با سلام و سپاس از پرسش روشنگرانه شما

هرزه‌ری پاد زهر خود را دارد.

در تمام جوامعی که جنبش های اجتماعی دگرگونی ایجاد کرده اند دیکتاتوری و خفقان بوده و امکان ساخت حزب و سندیکا و تشکل مدنی نبوده است. جنبش های اجتماعی در کشورهای اروپای شرقی، آمریکای لاتین، کشورهای آسیایی، و خاورمیانه در شرایط اختناق بوجود آمدند و موفق شدند که دیکتاتوری را در یک بزنگاه تاریخی حذف کنند. تقریبا هیچ یک از این جنبش ها به شورش های کوربدل نشدند، ولی ممکن است گفته شود که رهبری جنبش های بهار عربی بدست جریانات غیردمکراتیک افتاده است، که داوری در این موارد نیز زود است. آنچه در دوره پیش و پس از انتخابات سال 88 رخ داد ناشی از شکل گیری جنبش اجتماعی سبز بود که دلایل ناکامی آن باید مطالعه شود. آیا آن جنبش به شورش های کوربدل شد؟

تلاش برای ایجاد حزب و سندیکا و تشکیلات مدنی هیچ زمان نباید متوقف شود، ولی اینکه به امید شکل گیری آن بنشینیم و با طرح های دیگر مخالفت کنیم، درست نیست. دقیقا جنبش های اجتماعی به این دلیل بوجود می آیند که حکومت نمی گذارد این نهادها ساخته شوند. اگر امکان ساخت آنها بود، انتخابات آزاد هم می بود و شما و من هم در مملکت خودمان بودیم و در یکی از احزاب قانونی خواست های سیاسی خود را پیش می بردیم. گره کار در این است که دیکتاتوری مانع ایجاد همه آنها از جمله آزادی است.

بنابراین، پرسش شما در مورد هر طرحی، از جمله طرح شما به مراتب بیشتر مطرح است. زیرا نهادهای حزبی و مدنی و سندیکایی نمی توانند غیر قانونی فعالیت کنند، جنبش های اجتماعی از اساس غیر قانونی و علیه بی قانونی شکل می گیرند. در شرایطی که فردی مانند خاتمی اجازه فعالیت سیاسی ندارد و حکومت مانع یک تجمع بیست نفره می شود، مراسم دفن و کفن راسرکوب می کند، وکیل مدافع را زندان می کنند و موارد بسیاری که نیاز به بازگو کردن آنها نیست چگونه می خواهید حزب و سندیکایی بسازید که دیکتاتوری کنار بزند؟ مگر رهبران سندیکای شرکت واحد در زندان نیستند؟ مگر احزاب اصلاح

طلب غیر قانونی اعلام نشدند؟ مگردراین سی و سه سال ما خواستی جز آزادی داشته ایم؟ پاسخ حکومت به خواست ها چه بوده است؟

باید کوشید که جنبش سبز قوام و دوام یابد و کمبودهای آن جبران شود و در کنار آن خرده جنبش های دیگر شکل بگیرد. و نگذاشت یأس و ناامیدی غلبه کند. متأسفانه کسانی از درون اصلاح طلبان می کوشند که جنبش سبز را از بین ببرند. باید با آنها مقابله کرد.

ارادتمند شما

بابک امیر خسروی:

رویکرد ایجابی یا سلبی در طرح مطالبات و سیاستگذاری، برای مشی سیاسی اصلاح طلبی بسیار اساسی است

فرخ عزیز، پس ارسال!

به سهم خود، از مشارکت تو در این گفتگو و تبادل نظر استقبال می کنم و خوش آمد می گویم. نکات گوناگونی را مطرح کرده ای که شایان درنگ و واکنش است.

در اینجا تنهابه توضیح دوسه نکته بسنده می کنم که در توضیح مواضع من، نادرست مطرح شده اند. بحث و اظهار نظر درباره ساینکات مطرح شده در نامه ات را که عمدتاً به توضیح مواضع تو در رابطه با مناسبات میان حکومتگران و اپوزیسیون است، به فرصت دیگری می گذارم! شاید دیگر مخاطبان نامه ات به ویژه آقای علمداری به این موارد بپردازند.

1 - نوشته ای: «تا این جا آن طور که من فهمیده ام بابک عزیز فکرمی کند شعار انتخابات آزاد شعاری پیش رس است و ما مطالبات عاجل تری داریم که اگر آنها برآورده نشود انتخابات آزاد هم برگزار نخواهد شد».

تاکید آن را پیش از هر چیز ضروری می دانم که من هرگز «شعار انتخابات آزاد» را به عنوان موضوعی مستقل، که بشود بر محور آن یک استراتژی مبارزاتی تدوین کرد، مطرح نساختم؛ تا آن را، آنگونه که مطرح ساخته ای، «شعاری پیش رس» ارزیابی کرده باشم.

تا آنجا که بخاطر دارم، هر جا اصطلاح «استراتژی انتخابات آزاد» را به قلم آورده ام، صرفاً برای نقد آن و نشان دادن گوهر Régime change آن بوده است.

نقشه راه پیشنهادی من در راستای تحقق انتخابات های نهاد ها و ارگان ها در شرایط آزاد، در جمهوری اسلامی مطرح شده است؛ که خود، بخش جدائی ناپذیر و بسیار ضروری از همین مرحله پیکار ما برای تامین آزادی های اولیه می باشد. در این رابطه من توضیحاتی در پاسخ به نامه 2012/05/14 آقای علمداری (تحت عنوان: برخی تفاوت ها و توافق ها برای دگرگونی آنطور که من می فهمم، در میلینگ لیست گذاشته اند) داده ام که دیگر تکرار نمی کنم. امیدوارم خواننده باشی.

حال آنکه طرح آن دوستان، آنگونه که من استنباط کرده ام و امیدوارم آقای سیاوشی با توضیحات خود موضوع را روشن تر بکند؛ برگذاری فقط یک انتخابات آزاد است! آن هم، نه به دست دولت بر سر کار در جمهوری اسلامی؛ بلکه در وراء آن وبا دورزدن از آن وبه تسلیم واداشتن رژیم بر سر کار صورت خواهد گرفت!

چنانکه ملاحظه می کنی، متأسفانه، هیچ وجه تشابه و هیچگونه سنخیت ماهوی میان آنچه دوستان تحت عنوان «استراتژی انتخابات آزاد» مطرح می سازند، که گوهر آن تغییر نظام است؛ با مطالبی که من در باره برگزاری انتخابات های متداول در جمهوری اسلامی، یعنی: انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس شورای اسلامی وغیره، در شرایط آزاد، از آن سخن می گویم، وجود ندارد.

در اینجا اضافه کنم که اگر موضوع بحث و نقد نظردوستان ما درباره «استراتژی انتخابات آزاد» نبود، من شاید، به مقوله انتخابات های آزاد ارگان ها و نهاد های جمهوری اسلامی، حتی اشاره ای هم نمی کردم. زیرا اگر آن خواست های مرحله ای اولیه مورد نظرم، یعنی: آزادی مطبوعات، احزاب و سندیکاها و نهادهای مدنی و نیز پیش نیازهای لازم برای برگزاری انتخابات ها در آزادی در کشورما، از جمله لغو نظارت استصوابی، فراهم شده باشند؛ در آن صورت دیگر نیازی به طرح شعار انتخابات های آزاد نبود! زیرا برگزاری آزاد انتخابات ها، نتیجه طبیعی وجود چنین جامعه نسبتاً باز و آزاد است و گفتن و خواستن ندارد! صد که پیش آید، نود هم پیش ماست!

منتهی در شرایط کنونی جمهوری اسلامی، بخاطر نبود آزادی ها، هربار که انتخاباتی پیش می آید، فرصتی دست می دهد تا خواست های آزادیخواهان مردم، از جمله تامین پیش شرط های انتخابات آزاد مطرح گردد. کاری که از جمله آقایان محمد خاتمی و میرحسین موسوی به آن دست یازیدند.

2- نوشته ای: «تصورم از حرف بابک این است که اومی گوید بیائیم باهم علیه حکومت متحد شویم اما نه برای شعار درشتی مثل انتخابات آزاد، بلکه برای خواسته هایی که گرفتنی تر است».

من پیش تر، درباره مرزبندی ام با طرح «استراتژی انتخابات آزاد» توضیح داده ام و تکرار نمی کنم. خلاصه من چنین حرفی زده ام و اعتقادی به آن ندارم. در رابطه با رویکرد سلبی یا ایجابی درباره حکومت نیز در نامه مورد اشاره ام به آقای علمداری توضیحاتی داده ام که از تکرار آنها پرهیز می کنم. مسأله رویکرد ایجابی یا سلبی در طرح مطالبات و سیاستگذاری، برای کسانی که طرفدار مشی سیاسی اصلاح طلبی هستند، بسیار اساسی است. زیرامی شود و باید، یک جنبش سیاسی - اجتماعی برای اصلاحات به راه انداخت و در کل جامعه اثر گذاشت. اما اصلاحات در نهایت از بالا صورت می گیرد و نقش حکومت در این راستا، پراهمیت است.

قربانت بابک امیر خسروی 2012/05/14

فرخ نگهدار:

شاید مشکل در نام «استراتژی انتخابات آزاد» نیست

با سلام بر بابک عزیز

ممنون از توضیحات

اعتقادم این بوده است که من و تو در نکات توافق نظر داریم:

1. این انتخابات هایی که در جمهوری اسلامی ایران برگزار می شود به این معنا آزاد نیست که بخش عمده ای از نیروهای سیاسی - به شمول همه ماها که در این بحث شرکت داریم - از حق مشارکت در آن ها محروم هستیم.
2. همه ما داریم تلاش می کنیم و خواهان این هستیم که موانع حقوقی و سیاسی موجود بر سر راه شرکت بخش های محروم از حق مشارکت در جامعه ما از میان برداشته شود و شرکت در انتخابات برای همگان آزاد باشد.
3. همه ما داریم بحث و تبادل نظر می کنیم که برای این تلاش های خود یک طرح و نقشه ی مشخص تری تنظیم و با همدیگر همان طرح و نقشه را به طور هماهنگ با وجود همین جمهوری اسلامی پیگیری کنیم.

من نام این طرح و نقشه را گذاشته ام «استراتژی ما برای رسیدن به انتخابات آزاد» یا به طور خلاصه «استراتژی انتخابات آزاد».

بعد از این توضیحات برایم سوال ایجاد شد که شاید مشکل در نام «استراتژی انتخابات آزاد» نیست. اگر ممکن است یک کلمه توضیح بده که آیا ما همچنان بر مضمون این سه بند توافق نظر داریم یا نه. این که می گویی در نظر کسانی «استراتژی انتخابات آزاد» دقیقا همان **Régime change** است دلیلی نمی شود که معنای ۳ بند فوق هم همان برندازی است.

با این حال برای این که فهم ما از حرف یک دیگر دقیق شود فعلا این اصطلاح «استراتژی انتخابات آزاد» را بگذاریم کنار. روی مضمون حرف بزنیم. آیا تو با مضمون سه بندی که در بالا برشمردم موافق هستی؟ حساب من این بوده است که هستی. چون بارها از تو خوانده و شنیده ام که از شعار ایران برای همه ایرانیان استقبال می کنی. حساب من تا کنون این بوده که بابک امیرخسروی مضمون و محتوای سه بند فوق را **تغییرات در رژیم جمهوری اسلامی ایران** تعبیر می کند و نه یک ورزیون version از سیاست **Régime change**. جواب تو راهگشای ادامه این بحث مفید خواهد شد.

قربانت

فرخ

همایون ماکویی:

برای تحقق هر استراتژی سیاسی آن چه که باید در دستور کار قرار گیرد، ایجاد نهاد و سپس توسعه منابع است.

استراتژی بطور عمومی و برنامه ریزی استراتژیک بطور مشخص، قبل از هر چیز با سه موضوع پایه ای در آمیخته است.

تعریف وضعیت حاضر

تعریف وضعیت ایده ال

و نقشه راه برای رسیدن از شرایط فعلی به شرایط ایده ال

در این نقشه راه باید تعیین شود چه اقداماتی لازم است صورت پذیرد

و باید روشن شود چه منابعی لازم است تا این اقدامات انجام شود.

و در این مورد فرصت ها و موانع داخلی و خارجی باید مورد بررسی قرار گیرد.

یک جمعیت سیاسی برای برنامه ریزی استراتژیک لازم است که تصویری مشترک -بینش- در بین اعضاء برای شرایط ایده الی که می خواهد به آن برسد داشته باشد. یک برنامه عمومی مشترک در این زمینه داشته باشد -مثلا منشور- و اقدامات لازمی را که باید انجام شود براساس منابعی که در دست دارد تعیین کند. موضوع برنامه ریزی استراتژیک مربوط به آن دسته از واقعیات است که برنامه ریزان بر آن کنترل دارند. بازیگران دیگری نیز در میدان هستند که استراتژی های دیگری دارند، و هدایت اقدامات آنان تحت کنترل ما نیست. و در بسیاری از موارد متناقض با استراتژی ما است.

با توجه به این عوامل -امکانات، محدودیت ها و واقعیت ها و مشخصه های محیط کار، هر جمعیتی برای رسیدن به اهداف استراتژیک خود توجه را به آندسته از مسائل معطوف می کند که الزامات فوری محسوب می شود. اهدافی که بدون تحقق آن، سلسله اقداماتی که مورد نظر است متوقف می ماند و برنامه استراتژیک به پیش نمی رود.

چون برای جمعیتی که متشکل نیست نمی توان وظیفه تعیین کرد. و برای برنامه ریزی استراتژیک که رسیدن از وضع فعلی به وضع ایده ال است باید اقداماتی صورت گیرد و وظایف معینی تعیین و اجراء شود، ایجاد آن نهاد های سیاسی که قادر باشند اقداماتی انجام دهند تا فاصله بین شرایط فعلی و شرایط ایده ال را طی کنند، جدا از آنکه چه بینشی و یا چه منشوری دارند الزامات بحساب می آیند.

پس از آن نیز تشکیلات سیاسی متوجه می شود که منابع لازم را برای تحقق ایده های خود در دست ندارد و موضوع مرکزی تهیه و توسعه منابعی است که بتوان با استفاده از آن اقدام کرد. این منابع شامل منابع انسانی و منابع مالی است . در وضعیت کنونی برای تحقق هر استراتژی سیاسی آنچه که باید در دستور کار قرار گیرد، به ترتیب ایجاد نهاد و سپس توسعه منابع است. البته این دو را باهم نیز می توان به پیش برد.

در نتیجه بحث جاری با توجه به آنکه بدلیل نبود امکانات سازمانی انسانی و مالی در مورد مسائلی است که نهایتاً تحت کنترل اجرایی ما نیست، برای یک یا هر جمعیت سیاسی تنها صحبت از مقولاتی است که راساً قابل انجام نیست و یا احتمالاً صحبت از مسائلی است که دیگران باید آنرا انجام دهند .

در دهه اخیر جمعیت هایی با ایده های جمهوری خواهی شکل گرفته اند که بدلائل مختلف عملاً نتوانسته اند هنوز به سازمان های سیاسی تبدیل شوند تا منابع انسانی و مالی خود را توسعه داده و اقداماتی در زمینه برنامه هایی که مورد نظر داشته اند صورت دهند. از نظر برنامه ریزی استراتژیک متشکل شدن و متحد کردن این نهادها بر اساس برنامه های عمومی مشترک بر هر کار دیگری مقدم است. در واقع برنامه استراتژیک کنونی تشکل و اتحاد است. بدیهی است که تشکل و اتحاد جمعیت های سیاسی در قرن بیست و یک با تعاریف قرن بیست و یک ممکن و موثر است. هر دلیلی که بعنوان معضل بدون راه حل در این مورد طرح شود، بطور روشن پایه های استدلالی قابل اجراء بودن استراتژی های عمومی تر یا دراز مدت تر را زیر سؤال می برد. مثلاً اگر جمعیت های حاضر نتوانند در بین خود دل به صندوق رای بدهند و بعنوان یک مجموعه در صحنه سیاسی عمل کنند، بطور بدیهی یا در آینده ایده الی که خود ترسیم می کنند نقشی نخواهند داشت و یا آن ایده ال ها امکان پذیر و دست یافتنی نیست.

جدا از اینکه در حال حاضر کدام استراتژی می تواند در دستور کار قرار گیرد، صاحبان بحث می باید به یک بحث و تبادل نظر پایه ای بپردازند که چرا قادر نبوده اند هنوز ساز و برگ شرکت موثر در سیاست ایران را تهیه کنند. امکانات و موانع را در این زمینه برشمارند و راه های رسیدن از شرایط کنونی - وضعیت بی سرو ته حاضر - به شرایط ایده ال - متشکل شدن و موثر بودن - را، به عنوان یک برنامه استراتژیک تلقی کنند و با تمرکز لازم مسائل مربوط به آنرا حل و فصل نمایند.

همایون ماکویی

کاظم علمداری:

انتخابات آزاد یکی از اهداف استراتژیک ماست...

مهدی جان

یادداشت تو در برگرفته توضیحات درست و مفیدی است. ولی ترکیب دو بند زیر از نوشته تو برای بحثی که در جریان است را عمده می بینم، که برآیندش جنبش اجتماعی (مدنی) برای انتخابات آزاد است.

"امروز در این راستا خواست مشخص تامین پیش شرط های انتخابات آزاد و تامین آزادی انتخابات میتواند همسو کننده وسیعترین نیروهای خواهان تحول باشد.

استراتژی اجا تکیه بر جنبش های مدنی، تلاش برای تحقق رفهرمایی که بتواند در وضعیت زندگی مردم و یا باز شدن فضای سیاسی موثر باشد و تلاش برای تغییرات بنیادین سیاسی و تحقق اهداف استراتژیک اجا با کمترین تلاطم های اجتماعی است" این اصلی است که جمهوری خواهان ملی در گذشته زیر عنوان "جنبش ملی برای آزادی انتخابات" طرح کرده و دیگران را برای حمایت از آن دعوت نموده بودند. طرحی که ملک محمدی آنرا در مقاله اخیرش به وضوح توضیح داده است. باید خواست عمومی آزادی انتخابات با صورت یک جنبش همگانی یا ملی در بیاید. این خواست مشروع، قانونی، جهان پسند، خالی از خشونت، ملموس، ساده، عامه فهم و درعین حال دروازه حل مشکلات دیگر است. خواست آزادی بیان و قلم و احزاب و حذف

نظارت استصوابی مورد نظر آقای امیرخسروی در بطن این خواست است. تکرار آن ضرورتی ندارد. تنها قدرت محور قرار گرفتن شعار انتخابات آزاد را کم می کند. اگر جنبشی با این خواست شکل بگیرد و به نیروی فشار اجتماعی بدل شود می توان تصور کرد که حکومت را وادار کند که به این خواست قانونی و ملی و عادلانه مردم تن بدهد. بدون فشار جنبش اجتماعی، رژیم دلیلی ندارد که دست از انحصار و دیکتاتوری بردارد.

در ضمن برای اطلاع، مقاله ای در باره استراتژی و تاکتیک در چند سال قبل نوشته بودم که لینک آن پیوست است.

قربانت

کاظم

<http://politic.iran-emrooz.net/index.php?/politic/more/12912>

در باره استراتژی و تاکتیک در جنبش اصلاح طلبی

مطلب را من قبلا در چند مناسبت خوانده بودم و خواندن مجدد آن برایم مثبت بود و همچنین ممنون از همایون برای توضیحات مفیدش

من معتقد نیستم که انتخابات آزاد پاسخ دهنده آن ملزوماتی است که شما و همایون بعنوان استراتژی به آن اشاره کرده اید. انتخابات آزاد یکی از اهداف استراتژیک ماست و سایر اهداف استراتژیک ما زیر مجموعه انتخابات آزاد نیستند. در طرح استراتژی انتخابات آزاد، استراتژی بمفهوم یک سناریو دلخواه و پاسخگویی پیش بینی شده به آن سناریو در نظر گرفته شده. چند تحول در سالهای اخیر مطابق این سناریو پیش رفته ؟ من در مطلب چند روز پیشم نظرم را نسبت به این گونه تدوین سیاست توضیح دادم. و مجدد مفصلتر به آن خواهم پرداخت

مهدی فتاوی:

سوال این است که: در چه شرایطی دیالوگ مابین اپوزیسیون و حکومت امکان پذیر می شود؟

فرخ عزیز

تو در نوشته‌ات بدرستی بر ضرورت وجود آمدن حدی از اعتماد متقابل بین نیروهای سیاسی برای استقرار دموکراسی و پایداری آن تکیه کرده‌ای. شک نیست که در شرایط بی اعتمادی نیروها پیشبرد تحولات بدون تلاطم‌های سنگین دشوار است ولی تمامی مساله اینست که این امر چگونه و در چه پروسه‌ای صورت خواهد گرفت.

راه حلی که تو ارائه میدهی دیالوگ مابین اپوزیسیون و حکومت است. سوال اینست که در چه شرایطی دیالوگ امکان پذیر میشود. به نظر میرسد تو تاکیدت بر اینست که اپوزیسیون باید نشان دهد که حاضر به دیالوگ است یا در اقدامات خود واکنش و احساس نیروهای حاکم را مورد توجه قرار میدهد. ولی مشکل اینست که اپوزیسیون چنین امری را اعلام کرده و خواستار آن بوده ولی این خواست از طرف نیروهای حاکم مورد بی توجهی قرار گرفت. منظور من از اپوزیسیون نیرومند ترین بخش آن یعنی آقای خاتمی، موسوی، مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی بوده اند. آنان نه تنها آماده مذاکره بودند بلکه در تمامی این سالها با دقت زیاد میکوشیدند اعتماد رهبری را جلب نمایند و بخصوص آقای خاتمی و در دوره ای طولانی آقای کروبی کوشیدند هیچ اقدامی که به چنین مناسباتی لطمه وارد بیاورد مرتکب نشوند. فکر نمیکنم اینکه مثلا اگر ایرادی در این عرصه به اجا یا نظایر آن وجود داشته باشد با تغییر چهره آنان در این عرصه در مناسبات کلی نیروهای اجتماعی تغییر مهمی بوجود آید. باید دید مشکل کجاست وگرنه اینکه بنده و شما به این نتیجه برسیم که مثل نیروهای ذکر شده عمل کنیم موضوع حل نمیشود

بوجود آمدن اعتماد بین نیروهای اجتماعی، نتیجه یک پروسه طولانی مدت است. مذاکره و مناسبات مثبت است ولی زمانی شکل میگیرد که امکاناتی در جامعه شکل گرفته باشد و برخلاف آنچه شما در نقد بابک نوشته اید یکی از پایه ای ترین عناصر آن نیروی اجتماعی است. دیالوگ و فهم متقابل زمانی صورت میگیرد که نیروی اجتماعی که در این راستا اعمال فشار میکند نیرومند باشد. همواره در یک رژیم غیر دموکراتیک کسانی هستند که سر سختند و تنها به سرکوب مخالفین می اندیشند و کسانی که میخواهند سیاست کنند. پایه ای ترین راه هموار شدن دیالوگ آنست که سرسخت ها در عمل ببینند که روش آنان برای حکومت کردن با مقاومت در جامعه یا افکار عمومی مواجه میشود. اگر چنین تنبیهی وجود نداشته باشد نیت خیر شما به نتیجه نخواهد رسید. جنبش سبز و رهبری آن نه قصد انقلاب داشت و نه قصد بر هم زدن ساختارهای حکومت. آنان میخواستند در همین ساختار گونه دیگری سیاست ورزی کنند. افرادی مانند رفسنجانی آماده برخورد سیاسی بوده و از نیروهای اصلی حاکم میخواستند به آنان توجه کرده و اعتماد متقابل را شکل دهند. و کسانی سرکوب را تنها راه حل میدانستند. اگر سرکوب عمل کند و هیچ دشواری برای رژیم پدید نیاورد و در نیروی اجتماعی مدافع رژیم و در افکار عمومی هیچ مقاومت یا احساس منفی بوجود نیاورد با نصیحت و نشان دادن حسن نیت توسط کسانی که حاشیه صحنه اند و هیچ مناسباتی با نیروی اجتماعی رژیم ندارند، دیالوگ و اعتمادی بوجود نمیآید. البته همین مکانیسم در میان نیروهای اپوزیسیون عمل میکند و اگر عمل آنان به نتایج دلخواه نرسد همواره تعدادی خواهند گفت که چپ روی کرده اید و تاکتیک های نادرست یا شعارهای غلط داده اید و یا مناسبات نادرستی با حاکمین برقرار کرده اید. اگر روش تند در قبال نیروهای دیگر با واکنش در درون نیروهای آن جریان یا در دیگر نیروها برجا نگذارد، روشهای تند تداوم خواهد یافت

این که شما میگویید نیروها باید در سیاست ورزی خود واکنش حاکمین را باید مورد توجه قرار دهند، توجه درستی است ولی اگر این تاکید فراموش کردن یا زیر سایه بردن عوامل واقعی این مشکل باشد، میتواند به عکس خود بدل شده و به جای شکل دادن اعتماد متقابل بین نیروها به بی اعتمادی درون نیروهای جمهوریخواه منجر شود.

مهدی فتاپور

15.05.2012

مزدک لیماکشی:

چه خواستی می تواند بیشترین نیروها را دور هم جمع کند

با سلام به مهدی عزیز

استراتژی یک خواست مشخص است همان چه باید کرد قدیم ما و تاکتیک ها همان چگونگی رسیدن بدان خواست می باشد شما بدرستی گفتید که ما خواست های مختلفی را در دستور داریم و در واقع امر ما چندین و چند استراتژی داریم که در منشور ده ماده ای ما آمده است

اما بحث این است که چه خواستی می تواند بیشترین نیروها را دور هم جمع کند

طرح ده ها خواست ریز و درشت بدون اینکه مشخص شود که چه خواستی برای ایجاد تغییرات جدی در کشور مهم است

نیروی ما را به هرز می برد

و اتحاد ایجاد نمی کند

انتخابات 88 وسیع ترین نیروهای مردمی را بر علیه خامنه ای و احمدی نژاد جمع کرد و این نشان از آن دارد که مردم بر محور انتخاب آزاد افراد دیگری جز نماینده شخص ولی فقیه حاضرند متحد شوند و به میدان بیایند

هیچ خواست دیگری در حیات جمهوری اسلامی جز خواست انتخابات آزاد جمع کننده و متحد کننده نبوده است انتخاب خاتمی در دو دور برای ایجاد تغییرات هم شاهد این مدعا است

دوستانی که خواست دیگری را مهمتر می دانند می توانند با ارائه فاکت ما را در جریان بگذارند

مردم هر بار روزه ای برای امکان انتخاب فردی بهتر از آن که ولی فقیه می خواست استفاده جستند و بدون توجه به نظر و دیگاه های گروه های اپوزیسیون وارد میدان شدند و بقول موسوی عزیز بین بد و بدتر بد را انتخاب کردند و اکنون شایسته است

که اتحاد جمهوری خواهان همان راه مردم را بر گزیند و خواست انتخابات آزاد را فریاد بزند و نشان دهد که شایستگی همراهی با مردم هشیار ایران را دارد
با تشکر از شما
مزدک لیماکشی

بابک امیرخسروی:

من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم

کاظم جان سلام!

در آخرین نامه ات نوشته بودی: «این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش از چند روز تاب نیاوردی! از شوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم و ادامه گفتگو با آن دوست عزیز را استقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش هایت در متن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، بارنگ بنفش و توضیح بابک مشخص شده اند.

قربانت بابک 2012/05/10

بابک عزیزم، شما من را وادار کردید که باز سرت را درد بیاورم. سعی می کنم مختصر بنویسم. لطفا نوشته من را به همین رنگ در لابلای نوشته خودت بخوان.

دلیلی که من تاب نیاوردم و کفایت بحث را اعلام کردم این بود که دیدم موضوع مورد مجادله، یعنی "گفتگو با نیروهای سیاسی دیگر" به بحث تاریخی کشیده شد. راستش من ارتباط موضوعات تاریخی در نوشته شما را با موضوع "گفتگو" زیاد نمی فهمیدم. بطور مثال من نتوانستم ارتباط موضوعی مانند اختلاف فرقه قزلزل باش شیعه علی الهی و یا "اهل حق" با دولت شیعه صفوی در قرن نهم که شما به آن اشاره کردید را با موضوع مورد بحث ما یعنی گفتگوی امروز نیروهای سیاسی بفهمم. حال چه اختلاف آنها قومی بوده یا دینی یا هردو به بحث ما کمک نمی کرد و نمی کند. به ویژه آنکه ما ایرانیان، برخلاف غربی ها، گرایش مان به کلی گویی است تا موضوعات مشخص. ترسیدیم که بحث ما دچار این عارضه نامفید بشود. خوشبختانه آن تاب نیاوردن و ترمز زدن سبب شد که ما به مسیر واقعی بحث برگردیم که حالا به انتخابات آزاد هم کشیده شده است.

در این نوشته ممکن است شیوه پاسخ در پاسخ کمی ابهام آفرین باشد. می بخشید. ولی این روش مزایایی دارد که خواننده می تواند بحث را بدون مراجعه به متون قبل پی بگیرد و ببیند که آیا من به گفته مشخص شما پاسخ گفته ام یا خیر. نوشته قبلی شما به رنگ قهوه ای است. پرسش های قبلی من به رنگ سیاه و پاسخ های شما به رنگ بنفش و شما می توانید پاسخ ها و پرسش های جدید من را به همین رنگ بین دو { } بخوانید.

دوست عزیز و ارجمند آقای امیرخسروی، سلام

برخلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تامین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تامین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تامین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبزو اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

[

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جناب عالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما رابه سیاووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی ویا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاوشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شمامی پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟»؛ مارا بیهوده وارد نوعی پلمیک بادوستان دیگر می کند. {قربانت کردم این ابد پلمیک نبود. شما خودتان اصرار داشتید که نزدیکی نظری خودتان با نگهدارو دوری از نظر سیاووشی را نشان دهید. و من نشان دادم چنین نیست. نظر شما به سیاووشی نزدیک است. شما هم مانند سیاووشی از انتخابات آزاد و پیکار برای آن سخن گفته اید. در حالیکه نگهدار می خواهد با همه از جمله خامنه ای گفتگو کند. که البته ایرادی هم ندارد. من خودم گفتگو را یک ارزش و کم هزینه ترین راه رسیدن به شناخت و توافق دانستم. ولی باید مراقب بود که به نام گفتگو به دام بند و بست با رژیم می که زنده یاد قاسم را در پوشش مذاکره به هتلی کشاند و ترور کرد نیفتیم و برای خوش آمدن دیکتاتور های سرکوبگر دو تا پس گردنی به نیروهای آپوزیسیون نزنیم. چون خامنه ای اهل گفتگو نیست. مانند هر دیکتاتور دیگری او زمانی تن به مذاکره، نه گفتگو، خواهد داد که زیر فشار جنبش های اجتماعی قرار بگیرد و انگران قدرت انحصاری خود بشود. این یک اصل تجربی است و من در گذشته در باره آن نوشته ام. اینجا هم تکیه می کنم. مقابله با دیکتاتوری با رشد جنبش های اجتماعی ممکن است.} که واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من از وارد شدن در اینگونه بحث ها اکراه دارم ویا اجازه شما زپرداختن به آن در این میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیز می کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه و خصوصی سوال کنید.

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

توضیح بابک: در همان نامه اول در اشاره به منشور «اجا» که من و شما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام ماتدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه ماتمحد ساختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی براساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخاباتی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد!»

{بسیار عالی وچه خوب که شما همچنان به این اصول پایدارید. لطفاً مشخص بفرمائید این خواست ها را چگونه می خواهید در شرایطی که رژیم نرگس محمدی را به اتهام پوچ و داشتن دو فرزند خردسال و آواره شدن همسرش به زندان می برد بدست آورید. من معتقدم که بدون شکل گیری جنبش های اجتماعی و متحد شدن مردم علیه عاملین این فجایع رژیم تن به این خواست های که شما طرح کرده اید نمی دهد. آنها سه دهه است که بر قدرت و ثروت ملی سوارند و تا زیر فشار نباشند حاضر نیستند به اراده مردم تن دهند. این ویژگی تمام دیکتاتوری هاست و دیکتاتوری دینی یکی از بدترین آنهاست. سی و سه تجربه کافی نیست؟ البته رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد که براو فشار بیاورد. آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد. همانگونه که در بهار عربی هم دیده شد، دیکتاتورها تنها زمانی به خواست مردم تسلیم خواهند شد که فشار مردم را حس کنند؟ وگرنه تکرار اینکه ما خواهان اصلاحات تدریجی و انتخابات آزاد، استحاله رژیم هستیم آنها را وادار نمی کند که به اراده مردم تن دهند.}

اطمینان داشته باش که من همچنان برامضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشه راه» (Feuille de Route) و «شیوه مبارزه» برای تحقق این جامعه آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعه آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزه آرام و گام به گام و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله پیکار سیاسی هستم. {فکر نمی کنم کسی به انقلاب معتقد باشد. نباید تفاوت مصنوعی بوجود آورد. مگر دکتر یزدی، نرگس محمدی، دادخواه، نسرين ستوده و ديگر زندانيان به انقلاب معتقد بودند و کار انقلابی کرده بودند که به زندان های دراز مدت محکوم شده اند؟ دیکتاتورها هیچ مخالفتی را تحمل نمی کنند، وگرنه دیکتاتور نبودند. برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، آنچه را که در این رابطه در نامه پیشین خود گفته بودم؛ یادآوری می کنم:

«از آنجا که من، وضعیت کنونی تناسب نیروها و تسلط لحظه ای اقتدارگرایان را فقط در نظر نمی گیرم و مطلق اش نمی کنم و قابل تغییر می دانم؛ بر این باورم که در حال حاضر، می باید مردم را برای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی های اولیه پامال شده: آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها و تشکلات مدنی، و تامین هر چه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ با بهره گیری از راه های آرام و مسالمت آمیز مبارزاتی تشویق و تجهیز کرد. {چه خوب. ولی شما دوستانی که خواست انتخابات آزاد را بکار می برند متهم به انقلاب و سرنگونی و حذف می کنید. چگونه است که خودتان نیز همین روش را پیشنهاد می کنید؟ گذشته از این همسویی، اگر رژیم مانع هرگونه آزادی مورد نظر شما، از جمله آزادی انتخابات است، چه باید کرد؟ راه حل من تکیه بر جنبش های اجتماعی است به عنوان اهرم فشار بر حکومت زورگو است. { آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری و بسیار پراهمیت بدست آمد؛ با ارزیابی مجدد توازن نیرو ها و آمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب با شرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت و مبارزه را تا تحقق تمام و کمال حاکمیت ملت، که در آن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده و رای آزاد ملت باشد، ادامه داد. {بسیار خوب. اگر نخواهیم خیلی کلی و شعاری سخن گفته باشیم، ابزار کسب این خواست ها چیست؟ ابزار من جنبش های اجتماعی است. دوست دارم ابزار و اهرم شما برای کسب این خواست ها را بدانم. {

{ شما اضافه کرده اید: { در این پیکار مرحله به مرحله، { من مرا حلی در طرح شما نمی بینم. جز آنکه حل مشکل اساسی، یعنی ادغام دین و دولت و ولایت مطلقه فقیه را به روز مبادا حواله داده اید. در زیربشر توضیح خواهم داد. آیا در مرحله اول خواست انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن طرح می شود؟ در مرحله دوم و سوم، ... چه خواست های طرح می شود؟ ممکن است خواست هر مرحله را روشن بیان کنید؟ من اگر بخواهم نامی برای طرح شما انتخاب کنم می گویم: "انتخابات آزاد هم تاکتیک و هم استراتژی" زیرا شما از آغاز تا به آخر خواست انتخابات آزاد را طرح می کنید. البته بدون آنکه ابزاری برای کسب آن مشخص کنید. دوستانی مانند گنج بخش محاصره مدنی را ابزار کسب این خواست می دانند، و من جنبش های اجتماعی را، ابزار و اهرم پیکار شما برای عملی کردن انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن چیست؟ { بیگمان، اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی تعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی و ترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان بتوان تر باشند، { هنوز مشخص نکرده اید که ابزار مبارزه شما با رژیم چیست. منظور شما از این جملات چیست؟ اتحاد، یا ائتلاف با اصلاح طلبانی که حتی حاضر به گفتگو با ما نیستند؟ متأسفانه آنها هنوز میان ما و خامنه ای متحد خود را مشخص نکرده اند. اصلاح طلبانی مانند خاتمی هنوز در توهم اند. آنها می خواهند از نیروی دموکراسی خواهان مانند ما حمایت بگیرند که با خامنه ای سازش کنند و همین رژیم را حفظ کنند. دوران این سیاست شکست خورده سپری شده است. ولی گذشته از این نکته حاشیه ای، من مصرانه علاقمندم در باره ابزار پیکار شما با رژیم دیکتاتوری بیشتر بدانم. چون با طرح منشور اجا در محتوا اختلافی نیست. همانگونه که خودتان گفته اید در روش و نقشه راه اختلاف است. { رنگ و نشان خود را بر روی داده ها و چشم انداز سیاسی کشور برجای خواهند گذاشت. سخن بر سر رنگ و نشان نیست. سخن از دگرگونی بدترین نوع دیکتاتوری، یعنی دیکتاتوری دینی است که به فردی مانند آیت الله منتظری هم رحم نمی کند.

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد و هم هدف روشن است. تفاوت من بابرخی از دوستان از جمله در این است که آنها برای باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی و دموکراسی می باید آن رابه یک صورتی، برانداخت. از جمله با «استراتژی انتخابات آزاد». اصلاح ناپذیری رژیم موضوع متفاوت از انتخابات آزاد بعنوان راه تعیین حاکمیت مردم است. شما باید نشانه های اصلاح پذیری رژیم را نشان دهید. دیگران می گویند رژیم اصلاح ناپذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود تا مردم حکومت خود را انتخاب کنند. شما می گوئید رژیم اصلاح پذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود. روشن نیست برای چه هدفی. اگر شما هم می گوئید برای انتخاب حکومت مورد نظر مردم، پس تفاوت در چیست؟ اصل بر انجام انتخابات آزاد است که در هر دو نظر مشترک است. و رژیم انتخابات آزاد از هر نوع آنرا "کودتای خزنده" "براندازی نرم"، "انقلاب مخملی" می نامد و موسوی و کروبی را به خاطر آن عامل آمریکا می خواند و زندانی می کند. و شما بر سر اینکه هر نیرو بر بستر چه تحلیلی به همان راه و روش مشترک رسیده است مجادله می کنید. دوست عزیزم، چرا ما باید ما بر روی تحلیل دیگران مجادله کنیم. به چه باید کرد آنها توجه کنیم. بر اساس هر تحلیلی آنها خواهان انتخابات آزادند. شما هم با هر تحلیلی خواهان انتخابات آزادید. مجادله برای چیست؟ شما بر اصل انتخابی بودن مقامات مندرج در منشور اجا تکیه کرده اید و خود را پایدار به آن می دانید. به همین اصل بچسبید. تمام مقامات باید از طریق انتخابات آزاد تعیین شود. برای انتخابات آزاد هم شما خودتان پیش نیازهای آنرا گفته اید. مجادله برای چیست؟

اما داستان چیست؟

رژیم می پندارد که انتخابات آزاد قدرت را از دست آنها خارج می کند. و چون مردم ولایت فقیه و نظام اسلامی نمی خواهند با رای خود و بطور مسالمت آمیز آنها را حذف می کنند. اینکه رژیم فکر می کند حاکمیتی که از طریق انتخابات آزاد به قدرت برسد آنها را حذف خواهد کرد تقصیر مردم نیست. مردم در پی حذف آنها نیستند، در پی حذف حکومت مادلانمیری ولایت فقیه و ادغام دین و دولت عوامل فساد انگیز و دیکتاتوری اند. به همین دلیل رژیم انتخابات آزاد مورد نظر شما یا سیاووشی، یا جنبش سبز را کودتای نرم می خواند. درحالی که انتخابات شراکت در قدرت را بوجود خواهد آورد با سهم های متفاوت. رژیم نمی خواهد قدرت را باکسی، حتا با موسوی و کروبی و خاتمی شریک شود. اگر روند انتخابات آزاد آرام و بدون درگیری پیش برود دلیلی برای نگرانی آنها وجود ندارد. مگر آنکه آنها اصرار داشته باشند استبداد و سرکوب و فساد و بی عدالتی کنونی را ادامه دهند. دموکراسی نمی تواند بدون حذف مقام مادلانمیری چه فقیه باشد و چه شاه، وادغام دین و دولت ساخته شود. ابزار این دگرگونی انتخابات آزاد است، نه انقلاب و خشونت.

در کشورهای بلوک شرق مردم با رای خود قدرت انحصاری احزاب کمونیست را حذف کردند، ولی کمونیست ها یا به نام حزب خود و یا با نام های جدید در قدرت سهیم شدند و عملا قدرت انحصاری را از دست دادند. در آمریکا لاتین نیز مردم دیکتاتوری های نظامی را از نظام سیاسی خود حذف کردند و ژنرال های دیکتاتور را خانه نشین کردند، ولی افرادی که در رژیم های سابق نقش داشتند، اگر مرتکب جنایت نشده بودند در دولت های سیویل و دموکراتیک از طریق انتخابات سهیم شدند. تقریبا در این گذارها به دموکراسی خشونت و انقلابی از نوع کلاسیک آن رخ نداد و همه از طریق انتخابات انجام گرفت. برعکس به همه خشونت های دوران جنگ سرد و دیکتاتوری نظامی خاتمه داد. مورد استثنا در آن زمان، نیکلای چایشسکو در رومانی بود که او برای تداوم دیکتاتوری مادام العمر خود به جای تسلیم شدن به اراده مردم، به سرکوب شدت بخشید. نتیجه پیوستن ارتش انقلابی او به مردم بود. او قربانی کار خود شد. در حالیکه در کشورهای دیگر اروپای شرقی این ماجرا رخ نداد. در خاورمیانه دیکتاتورها در برابر خواست مردم که همان انتخابات آزاد و سهیم شدن در قدرت بود مقاومت کردند. در نتیجه جنبش مردم به خشونت و در مواردی به جنگ داخلی کشیده شد. مبارک و قذافی خود سرنوشت خود را رقم زدند. آنها می توانستند شرافتمدانه دست از قدرت انحصاری بردارند و پس از سه و چهار دهه حکومت خود سرانه کناربروند و حکومت تابع اراده مردم کنند و به حیات خود ادامه دهند. در ایران کدام یک از این شیوه ها پیش خواهد رفت؟ کسی نمی داند.

ولی من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیر می دانم. بابک جان اینکه نوشته ای نقشه راه نیست، خواست شماست. واژه دیگر نقشه راه استراتژی است که من نمی دانم چرا شما در کاربرد آن اکراه دارید. گذشته از این، مگر جنبش سبز چه

می خواست و می خواهد؟ شما خود را در برابر تجربه سی و سه ساله مردم قرار می دهید. مردم به خاتمی و موسوی و کروبی و باقی ماندن خامنه ای در مقام ولی فقیه رضایت دادند، و منتظر همان استحاله مورد نظر شما شدند، ولی پاسخ سرکوب خونین وزندان و شکنجه دریافت کردند. دلیل آن قدرت نداشتن کافی جنبش های اجتماعی بود. استحاله مورد نظر شما چه تفاوتی با این تلاش دارد؟ به نظر می رسد شما انتخابات آزاد را "نقشه راه" خوانده اید. چه فرق می کند که اسم آنرا استراتژی بگذاریم یا "نقشه راه"؟ مشکل، نام گذاری نیست. مهم تلاشی است با همین خواست که رژیم به آن تن نمی دهد. رژیم برای باقی ماندن در قدرت انحصاری از توان مالی، تکنیکی، تبلیغاتی، نظامی و امنیتی کامل استفاده می کند که نگذارد جنبش های اجتماعی شکل بگیرد. آنها از تشکل و سازماندهی مردم واهمه دارند. آزادی خواهان باید این اصل مهم تجربی و نظری را به کار بگیرند که پاد زهر دیکتاتوری جنبش های اجتماعی است. بدون ترس از قدرت سازمان یافته مردم، یعنی جنبش های اجتماعی، هیچ دیکتاتوری تسلیم اراده آنها نمی شود. تجارب انقلاب 57 ایران، اروپای شرقی، آمریکایی لاتین و خاورمیانه را نگاه کنید مگر جزاین بوده است؟

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژیم کنونی با رژیم شاه، از جمله در این است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً و این مهم تر از اولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت و ملت است که خواهان تغییر و تحول در راستای تامین «حاکمیت ملت» می باشد. ولی دیکتاتوری آنها را هم تحمل نمی کند. دوست عزیزم، شما تجربه تمام جهان و سی و سه ساله خود ایران را رها کرده اید و به این امید بسته اید که در ایران امروز برخلاف دوره شاه یک "نیروی واسطه تنومندی" به نام اصلاح طلبان وجود دارد، ولی نمی گوئید دیکتاتوری تا زمانی به آنها اجازه حیات سیاسی می داد و می دهد که تابع اراده استبداد حاکم باشند. اگر آنها هم مانند شما آزادی خواه باشند، سرکوب خواهند شد، که شده اند. به نظر من امید واری را باید بر بستر واقعیت ها ساخت، نه آرزوها و آرمان های بریاد رفته و شکست خورده. نیروی اجتماعی مهمی که متأسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاهای مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند. رژیم همه این نیروهایی که شما نام برده اید را عامل بیگانه می خواند و شدیداً سرکوب می کند. حشمت الله طبرزدی، یکی از پایه گزاران تحکیم وحدت سالیان درازی است که در زندان استبداد است. عبدالله مومنی نیز همینطور. زیرا آنها هم مانند شما خواهان انتخابات آزاد اند. در این شرایط چه باید کرد؟ پاسخ من تکیه بر جنبش های اجتماعی مردم است. تمام نیرو باید صرف گسترش این اهرم اصلی حذف دیکتاتورها بشود. گفتگو و ائتلاف ها و اتحاد ها هم باید به همین منظور، یعنی گسترده کردن جنبش های اجتماعی و خواست برقراری دموکراسی و تامین اراده مردم شکل بگیرد.

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقراری حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و در چه مرحله ای باید طرح شود؟ توضیح بابک: گمان کنم در جریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من در این راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن در پایان نقشه راه، و فرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما در آغاز این پیکار هستیم که همان دستیابی به آزادی های اولیه است. بابک جانم، من از شما تعجب می کنم که علت اصلی وضعیت استبداد دینی کنونی را نمی بینی و حذف آنرا به مراحل نهایی حواله می دهی. در حالیکه همه مشکلات از ادغام دین و دولت، ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او ناشی شده است. این مقام تمام افراد فاسد را دور خود جمع می کند و جنایتکاران و دزدان را زیر چتر پوشش خود می گیرد. شخصیتی مانند دکتر کدیور، یک مجتهد و معتقد به اسلام، بر اصل ضرورت جدایی دین از دولت اصرار ورزیده است و حتی به کشورهای عربی هشدار داده است که از تجربه ایران بیاموزند و مبدا به این دام بیفتند. ولی شما واهمه دارید که این خواست اساسی و تعیین کننده را طرح کنید و آنرا به روز مبدا حواله می دهید. حتی دست یابی به آزادی های اولیه مورد نظر شما، که گاهی با آزادی انتخابات همراه می کنید و گاهی آنها را از انتخابات آزاد جدا می کنید، بدون جدایی دین از دولت، حذف ولایت مطلقه فقیه، حکومت مادام العمری ولی فقیه که در رأس همه اموزار نیروی نظامی، قضایی، رادیو و تلویزیون، شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام و غیره قرار دارد ممکن نیست. چنین وضعیتی است که تمام افراد فاسد را دور او جمع کرده است. دیکتاتوری و فساد شاه هم ناشی از مقام مادام العمری و قدرت مطلق او بود. اگر قدرت مشروط باشد، و

مقامات دوره ای و انتخابی کسی جرات اینهمه فساد و سرکوب و حق کشی را نخواهد داشت. همه از آنجا ناشی می شود که رهبر مقام خود را تا آخر عمر می داند و دیگران هم به همین خاطر دور او جمع می شوند. درمورد ولایت فقیه از شاه هم بد تراست. زیرا او بر اعتقادات مردم و فریبکاری دینی آنها هم متوسل می شود. شاه هرگز کاری که خامنه ای با روحانیت کرد نکرده بود.

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم بر قرار می شود؟

توضیح بابک: چنانکه پیش تر عرض کردم، من وضعیت کنونی را پایدار و مطلق نمی بینم. {بابک جان، من ناچارم باز نکاتی را تکرار کنم. این وضعیت کنونی سی و سه سال است ادامه دارد. و تنها رشد جنبش های مدنی و اجتماعی مردم رژیم را نگران می کند. اگر فشاری بر رژیم وارد نشود دلیلی ندارد که جز این بکند که تا به حال کرده است. دیکتاتور ها فقط با فشار مردم ممکن است تن به خواست آنها بدهند. فشار مردم هم باید سازمان یافته و هدفمند باشد. یعنی ایجاد جنبش های اجتماعی. آیا شما هم به همین دلیل وضعیت کنونی را پایدار نمی دانید، یا دلیل دیگری دارید؟ نباید ترسید و از ضرورت ایجاد و تقویت جنبش های اجتماعی بعنوان اهرم فشار بر دیکتاتور ها آشکارا سخن گفت.} کاظم جان! اصولاً رویکرد من به مسائل سیاسی،

ایجابی است، نه سلبی. درنفسه راه مطلوب من، هرگونه توفیق کوچک و بزرگ ایجابی، در دستیابی به آزادی و حقوق انسانی؛ مثلاً حتی آزادی زندانیان سیاسی دربند کنونی، پیکار با حکومت فقها و نظامیان و پس زدن آنهاست. {پس زدن حکومت که ایجابی نیست. کاملاً سلبی است.} و این مبارزه را تا از نفس انداختن آنها، می باید ادامه داد. {کدام مبارزه؟ از نفس انداختن هم سلبی است و حذفی، نه ایجابی. شما می خواهید آنها را پس بزنید و از نفس بیاندازید، ولی نمی گوئید چگونه. با چه ابزاری.}

دوست ارجمند! وقت آن رسیده است که فرهنگ «حذف» را که همان اندیشه براندازی است، {بابک عزیزم، تفاوت پس زدن حکومت فقها و نظامیان، یا از نفس انداختن آنها با حذف حکومت فقها و نظامیان چیست؟ با کلمات بازی نباید کرد. پس زدن، کنار نهادن، سلب کردن، از نفس انداختن و حذف کردن همه منتهی به یک عمل می شود و آن از قدرت حذف کردن دیکتاتور ها است.} و اگر کسی آن را نگوید، پس «سازشکار و دنباله روجمهوری اسلامی است»، از خود دور کنیم و در جستجوی راه های ایجابی باشیم که البته دشوار است ولی تنها راه دستیابی به آزادی و دموکراسی ماندگار و پایدار است.

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، انطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، انطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

توضیح بابک: به استثنای سازمان های حقوق بشرو نظایران، که اساساً با هدف وانگیزه دفاع از حقوق بشر به وجود آمده اند. و یابری احزاب چپ که چنین حمایت هائی، برخاسته از باورهای ایدئولوژیک آنهاست؛ {قربانت گردم، احزاب چپ جهانی که مدافع احمدی نژاد هستند و جنبش سبز و قربانیان آن را عوامل آمریکا می خوانند. محکوم کردن نقض حقوق بشر در سازمان ملل توسط دول غربی انجام می گیرد، نه احزاب چپ. در رأی گیری ها برای محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران تمام دیکتاتوری های ریز و درشت از جمهوری اسلامی دفاع می کنند و دموکراسی های غربی از مردم و جنبش سبز، بسیاری از قربانیان نقض حقوق بشر در جهان به کشورهای غربی پناهنده می شوند و از مزایایی که هرگز در کشور خود نداشته اند بهره مند می گردند. به ندرت کسانی به چین و روسیه و کوبا و کره شمالی و سوریه و ... می رود. چرا؟}

متأسفانه کسانی که از گذشته چپ می آیند هنوز نسبت به لیبرالیسم و دموکراسی شناخت واقعی پیدا نکرده اند و داوری شان هنوز با معیارهای ایدئولوژیک گذشته است. نمی خواهیم قبول کنیم که دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بخشی از فلسفه لیبرالی است. کشور انقلابی و چپ کوبا، مدافع نقض حقوق بشر جمهوری اسلامی است. عدالت بدون آزادی و دموکراسی آنها به همین جا ختم می شود. در کشورهای غربی، نیروها و احزاب لیبرال از حقوق بشر و دموکراسی در کشورهای غیر دموکراتیک دفاع می کنند. آنها در برابر محافظه کاران کشور خود قرار می گیرند. آیا شما تفاوتی میان احزاب سوسیال دموکرات کشورهای غربی و احزاب محافظه نمی بینید؟

درست است که همه دولت ها به دنبال منافع خود اند، ولی گاهی منافع غرب در دموکراسی شدن کشورهای دیگر است، نه ادامه دیکتاتوری. بطور مثال در برمه، چین، روسیه، ایران منافع غرب در آن است که براین کشورها دموکراسی حاکم شود. واقعیت ها

را آنطور که هست باید دید. اگر در این کشورها دموکراسی برقرار شود به سود غرب است. کما اینکه دموکراسی در فرانسه و ژاپن به سود آمریکا است. نه به زیان آن. مگر دموکراسی دربرزیل و هند، تونس و مصر و ... به زیان غرب است؟ جهان دگرگون شده است. جهان دوره استعمار نیست. سالیان دراز احزاب چپ القا می کردند که آمریکا مدافع دیکتاتوری شاه است. در حالیکه آمریکا مدافع شاه بود، نه دیکتاتوری او. زیرا غرب آلترناتیو شاه را کمونیست ها می دید و با آن به شدت مخالف بود. دفاع غرب از جنبش های آزادی خواهانه خاورمیانه ساختگی نبود و نیست. همانگونه که دفاع روسیه و چین از دیکتاتوری های خاورمیانه واقعی است.

به نظر من تجدید نظر چپ های سابق نسبت به خطا های نظری و عملی خود دو مرحله دارد. یکی نقد مارکسیسم - لنینیسم، و دیگری شناخت لیبرالیسم و دموکراسی غرب که در گذشته نسبت به آن نفرت داشتند. باید سعی نمود که در مرحله اول در جا نزنیم و ابعاد مختلف داخلی و جهانی این دگرگونی فکری را بشناسیم.

در میان دول خارجی، من «متحد جهانی» دیگری، سراغ ندارم. به بیان آن سیاستمداران گلیسی که گفت: انگلستان دوست و دشمن ندارد، فقط منافع دارد؛ دول بزرگ جهانی اساساً نگران و در جستجوی منافع خود هستند و دلشان برای مردم ایران نمی سوزد. [بایک جان تو خود بهتر از من می دانی که غرب یکدست نیست. کسانی در دول غرب هستند که دلشان برای مردم ایران می سوزد. دلشان می خواهد مردم ایران در آزادی زندگی کنند. همان کسانی که به هزاران خارجی پناه می دهند. ما باید شناختمان را از غرب دقیق تر کنیم. برداشت ما در گذشته نسبت به غرب درست نبود به همین دلیل در پی نابودی آن بودیم و رابطه شاه با غرب را بد می دانستیم. همانگونه که برداشت مان از شوروی و چین درست نبود و حاضر بودیم منافع ایران را فدای منافع آنها کنیم. کاری که امروز جمهوری اسلامی می کند. اینکه هزاران نفر چپ از شرق به غرب پناهنده شده اند و می خواهند کشور خودشان هم مانند غرب رشد کند، و آزادی و دموکراسی داشته باشد، حتماً دلایلی داشته و دارد. باید آن دلایل را شناخت. نباید سطی از کنار این واقعیت های مهم رد شد.] آنها اگر منافع شان اقتضا کند، مارادریزنگاه ممکن است رها کنند. [من منکر این امر نیستم. برای یک آمریکایی مانند یک فرانسوی یا یک ایرانی، نخست منافع کشور خودش مهم است. این خود هویت فردی و جمعی انسان هاست.] انگونه که دولت شوروی در حساس ترین لحظه مبارزات مردم ایران، رادیو «پیک ایران» را برای خوشایند شاه، بست. [در دول غربی احزاب و نیروهایی هستند که به حقوق بشر و کمک به دموکراسی کشورهای دیگر اعتقاد دارند و بدون در نظر گرفتن ملیت و مذهب افراد از حقوق انسانی آنها دفاع می کنند. دولت ها حتی اگر مخالف آن هم باشند نمی تواند مانع شود.] و آمریکا شاه بیمار و در بستر مرگ را، به ملاحظه آیت الله خمینی به امان خدا سپرد. و اگر آدمردی همچون انور سادات نبود، چه بسا تحویل جمهوری اسلامی شده بود. [من شک ندارم اگر آمریکا شاه را پناه می داد احزاب چپ ایرانی و غیر ایرانی همراه با رژیم جمهوری اسلامی متعرض آن می شدند. کما اینکه برای اشغال سفارت آمریکا همانند اعدام کردن هویداها احزاب چپ هورا کشیدند. چپ باید نقش خود را در این ماجرای مخرب که به مردم و منافع ایران بسیار لطمه زد بیان و آنرا صمیمانه نقد کند.]

لذا کاظم جان! نباید زیادی به دول خارجی امید بست و نسبت به آنها توهم داشت و به امید آنها سیاست گذاری کرد. و یا چنین پنداشت که دول بزرگ، «متحد جهانی» ما در پیکار برای آزادی و دموکراسی هستند. آنها با خطر مسأله هسته ای، چون امنیت اسرائیل راتهیدید می کند، ایران را محاصره اقتصادی می کنند، ولی گمان نکنم حتی یک روز، بخاطر عدم رعایت حقوق بشر یا آزادی و دموکراسی در ایران، دست به تحریم ایران بزنند. [البته که آزادی و دموکراسی باید توسط مردم ایران ساخته شود. در اینجا سخن بر سر متحد جهانی است، نه فراتر از آن. من اضافه می کنم که اگر در ایران جنبشی وجود نداشته باشد متحد جهانی هم نقشی نخواهد داشت. تمام تلاش ها باید برای رشد جنبش های اجتماعی در ایران باشد. ولی اینکه روسیه طرفدار رژیم باشد یا جنبش سبز مهم است. اگر در سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران محکوم می شود باید دید چه کشورهایی با مردم همراهی می کنند و چه کشورهایی با سرکوب گران. این ها نمونه هایی از معنی متحد جهانی است. این حرکات نشان خواهد داد که مردم ایران روی کدام کشورها می توانند حساب کنند. روسیه و چین متحد مردم ایران نیستند، متحد استبداد ایران است.]

بالبین حال، می باید از عامل مساعد جهانی که فعلاً فراهم است، برای اعمال فشار روی دولت جمهوری اسلامی، از برای این که زندانیان را آزاد کنند، دست از آزار مردم بردارند، حقوق بشر را رعایت کنند، و یا انتخابات ها را در آزادی برگزار کنند؛ نهایت استفاده

را برد. اتفاقاً از مهم ترین وظایف ما در خارج کشور، همین تجهیز افکار جهانی و تشویق آنها برای حمایت از مبارزات مردم ایرانست. همه این نمونه ها نشان می دهد که شما هم معتقدید که مردم ایران متحد دارند. زیرا در همه این موارد روسیه و چین در برابر خواست مردم ایران قرار گرفته اند. همانگونه که در بالا اشاره کردم دفاع از حقوق بشر و دموکراسی از لیبرالیسم بر می آید و در تمام کشورهای دموکراتیک غرب لیبرال ها هم نقش دارند. در گذشته ام نوشتم کسی که خود را آزاد اندیش می داند و مدافع آزادی و دموکراسی، نمی تواند علیه لیبرالیسم باشد. لیبرالیسم مادر همه آزادی هاست.}

ما متأسفانه «متحد جهانی» در مبارزه برای آزادی و دموکراسی نداریم. ولی بی گمان میلیون ها انسان آزاد منش، صدها حزب سیاسی و تشکلات حقوق بشری، و مطبوعات و غیره نسبت به مبارزات گاه کم مانند ملت ایران، به دیده تحسین می نگرند، حاضرند مثلاً پیام هواداری را امضا کنند یا درمیتنگی شرکت کنند، ولی نه بیشتر!

تفاوت بزرگ رژیم شاه با جمهوری اسلامی از جمله در این است، که رژیم شاه سخت با غرب پیوند خورده بود. وقتی شاه احساس کرد که غرب او را رها کرده است، تعادل خود را از دست داد. جمهوری اسلامی فرآورده غرب و دست نشاندۀ او نیست. اگر امروز در مسأله هسته ای آمادۀ سازش است، در اثر فشارهای کمرشکن تحریم اقتصادی است. و گرنه برای تذکرات و قطعنامه های دول بزرگ، تره هم خورد نمی کرد! لذا کاظم جان امید ما باید به فرجام مبارزات ملت بزرگ ایران باشد نه خارجی ها! {در بالا به این نکته اشاره کردم.}

قربانت بابک امیر خسروی 2012/05/10

ارتمند شما

کاظم علمداری

دوست ارجمندم آقای علمداری، پس از عرض سلام!

توضیحات ویا پاسخ های من، روی همین متن (که با کاظم جان سلام آغاز می شود) با رنگ سبز و پاسخ بابک با رنگ سبز، مشخص شده اند. لطفاً توجه داشته باش که من به همه درنگ های شما پاسخ نداده ام. زیرا گاهی، تم ها تکراری است، ویا بعضی نکات و پرسش های شما را قبلاً در جای دیگر توضیح داده ام. منظورم این است که عدم پاسخ یا برخورد به مطالب شما، همواره به معنی موافقت نیست.

مخلص شما بابک 2012/05/16

(توجه: چون این گفتگو از سوی سایر دوستان در میلینگ لیست دنبال می شود، و آنچه از نظرمی گذرد، توضیح در توضیح است. دنبال کردن آن شاید دشوار باشد. باید توجه داشت که اصل آن، نامه مورخ 2012/05/10 من به آقای علمداری است، که حتماً پیش تر، دریافت کرده اید. آقای علمداری تذکرات و پرسش ها و نقد هایی در جای جای نامه من قید کرده اند و برای مشخص شدن آنها، متن نوشته های خود را تیرہ رنگ کرده اند؛ که کاملاً قابل تشخیص است. این متن را نیز قاعداً دوستان قبلاً دریافت کرده اند. من، در روی این متن و برپادداشت های ایشان، توضیحاتی وارد کرده ام که با رنگ سبز و با قید «پاسخ بابک»، از بقیه تمیز داده می شود. امیدوارم با توجه به این توضیح، دنبال کردن نوشته چندان دشوار نباشد. بابک امیر خسروی)

کاظم جان سلام!

در آخرین نامه ات نوشته بودی: «این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش از چند روز تاب نیاوردی! از شوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم و ادامه گفتگو با آن دوست عزیز را استقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش های در متن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، با رنگ بنفش و توضیح بابک مشخص شده اند.

بابک عزیزم، شما من را وادار کردید که باز سرت را درد بیاورم. سعی می کنم مختصر بنویسم. لطفا نوشته من را به همین رنگ در لابلای نوشته خودت بخوان.

دلیلی که من تاب نیاوردم و کفایت بحث را اعلام کردم این بود که دیدم موضوع مورد مجادله، یعنی "گفتگو با نیروهای سیاسی دیگر" به بحث تاریخی کشیده شد. راستش من ارتباط موضوعات تاریخی در نوشته شما را با موضوع "گفتگو" زیاد نمی فهمیدم. بطور مثال من نتوانستم ارتباط موضوعی مانند اختلاف فرقه قزلزل باش شیعه علی الهی و یا "اهل حق" با دولت شیعه صفوی در قرن نهم که شما به آن اشاره کردید را با موضوع مورد بحث ما یعنی گفتگوی امروز نیروهای سیاسی بفهمم. حال چه اختلاف آنها قومی بوده یا دینی یا هر دو به بحث ما کمک نمی کرد و نمی کند. به ویژه آنکه ما ایرانیان، برخلاف غربی ها، گرایش مان به کلی گویی است تا موضوعات مشخص. ترسیدیم که بحث ما دچار این عارضه نامفید بشود. خوشبختانه آن تاب نیاوردن و ترمز زدن سبب شد که ما به مسیر واقعی بحث برگردیم که حالا به انتخابات آزاد هم کشیده شده است.

در این نوشته ممکن است شیوه پاسخ در پاسخ کمی ابهام آفرین باشد. می بخشید. ولی این روش مزایایی دارد که خواننده می تواند بحث را بدون مراجعه به متون قبل پی بگیرد و ببیند که آیا من به گفته مشخص شما پاسخ گفته ام یا خیر. نوشته قبلی شما به رنگ قهوه ای است. پرسش های قبلی من به رنگ سیاه و پاسخ های شما به رنگ بنفش و شما می توانید پاسخ ها و پرسش های جدید من را به همین رنگ بین دو { } بخوانید.

پاسخ بابک: اینکه من بناچار اشاره ای به نکاتی از تاریخ کرده بودم، بدان جهت بود که اولاً در خلال نامه های شما و دیگر دوستان، ضرورت گفتگو و مناسبات با رضا پهلوی و مدعیان استقرار دوباره دودمان پهلوی مطرح شده بود. ثانیاً ولی به ویژه، در جریان گفتگو میان ما، آقای ملک محمدی نامه ای به شما نوشته و نکات متعددی در اصلت و نوآوری پایه گذار دودمان پهلوی به آگاهی شما رسانده بود. با این حال، چون مخاطب نامه نبودم، قصد پاسخ به ایشان نداشتم. تا اینکه شما در نامه تان در اشاره به بیانات آقای ملک محمدی و حمایت از نظریات ایشان نوشتید: «آنچه آقای ملک محمدی با زبان بسیار گویا و روشن و منسجم نوشته اند اصل مطلب است. به نظر من بند بند نوشته او قابل تعمق است. نوشته او توضیح تحلیلی بسیار دقیقی است که من راز پاسخ دادن به دوستان دیگری نیازی کند. ... به نظر من این نوشته می تواند اساس یک سیاست پردازی درست را برای جمهوری خواهان مدافع دموکراسی تنظیم کند».

تصدیق می فرمائید که برای ادامه بحث با شما، دیگر نمی توانستم از نقد نوشته ایشان که شما مورد تأیید و حمایت قرار دادید، خودداری بکنم. دیگر بیش از این توضیح نمی دهم. خواشمنم پس از این چند کلمه، بار دیگر توضیحات مرا از نظر بگذرانید، آن وقت ملاحظه خواهید کرد، آن اشارات، اگر هم خوشایند نباشند، ولی یادآوری آنها، ضرورت داشت.

دوست عزیز و ارجمند آقای امیر خسروی، سلام

بر خلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تأمین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تأمین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تأمین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبز و اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

[

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جناب عالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما رابه سیاووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهدارمی خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی ویا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاووشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شما می پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهدارمی خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟» ما را بیهوده وارد نوعی پلمیک بادوستان دیگر می کند. که واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من از وارد شدن در اینگونه بحث ها اکراه دارم و با اجازه شما از پرداختن به آن در این میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیزی کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه و خصوصی سوال کنید. {قربانت کردم این ابد

پلمیک نبود. شما خودتان اصرار داشتید که نزدیکی نظری خودتان با نگهدار دوری از نظر سیاووشی را نشان دهید. و من نشان دادم چنین نیست. نظر شما به سیاووشی نزدیک است. شما هم مانند سیاووشی از انتخابات آزاد و پیکار برای آن سخن گفته اید. در حالیکه نگهدار می خواهد با همه از جمله خامنه ای گفتگو کند. که البته ایرادی هم ندارد. من خودم گفتگو را یک ارزش و کم هزینه ترین راه رسیدن به شناخت و توافق دانستم. ولی باید مراقب بود که به نام گفتگو به دام بند و بست با رژیم که زنده یاد قاسملو را در پوشش مذاکره به هتلی کشاند و ترور کرد نیفتیم و برای خوش آمدن دیکتاتور های سرکوبگر دو تا پس گردنی به نیروهای آپوزیسیون نزنیم. چون خامنه ای اهل گفتگو نیست. مانند هر دیکتاتور دیگری او زمانی تن به مذاکره، نه گفتگو، خواهد داد که زیر فشار جنبش های اجتماعی قرار بگیرد و انگران قدرت انحصاری خود بشود. این یک اصل تجربی است و من در گذشته در باره آن نوشته ام. اینجا هم تکیه می کنم. مقابله با دیکتاتوری با رشد جنبش های اجتماعی ممکن است.

پاسخ بابک: راستش را بخواهید، هردوی این دوستان برای من عزیز و محترم اند. آرزوی من این بوده وهست که درمواضع سیاسی، به هردوی آنها نزدیک باشم و باهم باشیم. ولی متأسفانه درمسائل و مباحثی، با هردوی آنها مرزبندی دارم. من با نامه نگاری فرخ نگهدار به آیت الله خامنه ای و بازآشتی ملی ایشان مخالف بودم. و چنین ابتکارهائی را در شرایط کنونی سیاسی کشور، هنگامی که آیت الله خامنه ای در راس همه عملیات سرکوبگرانه قرارداد و توازن نیروها نیز امکان گفتگوی برابر و سالم و سازنده را ناممکن می سازد؛ زیانبار می دانم. نه این که با اصل گفتگو، اگر شرایط اش فراهم باشد، مخالف بوده باشم. من که در اندیشه و عمل، عمیقاً اصلاح طلب (Reformiste) هستم و به این مشی تا به آخر، پایبندم؛ چگونه ممکن است مخالف با گفتگو باشم؟ مساله درآمده بودن شرایط برای هر گفتگو، با در نظر گرفتن سود و زیان آنست.

در یادداشت های پیشین، با تفصیل بیشتر، نشان دادم که میان آنچه من، فرام آوردن پیش شرط های آزادی انتخابات ها در جمهوری اسلامی، خواستار آن هستم، با آنچه آقای سیاووشی در رابطه با برگزاری یک انتخابات زیر نظر ناظران بین المللی، در وراء دولت بر سرکار، و بادورزدن آن و تحمیل آن در سایه «محاصره مدنی» پیشنهاد می کند؛ هیچگونه همسوئی و سنخیتی وجود ندارد. تفاوت واقعاً از زمین تا آسمان است! من نمی فهمم چگونه و بر چه اساسی شما می گوئید: «نظر شما به سیاووشی نزدیک است»؟! {

صرف این که در نوشته های ما، کلمات آزادی و انتخابات مشاهده می گردد، کافی برای همسو بودن این دونظریه ناسخ و منسوخ است؟

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

توضیح بابک: در همان نامه اول در اشاره به منشور «اجا» که من و شما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام مائودوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه مائو در ساختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان

برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی براساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی
مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه
ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد!

{ بسیار عالی و چه خوب که شما همچنان به این اصول پایدارید. لطفاً مشخص بفرمائید این خواست ها را چگونه می خواهید در شرایطی که رژیم نرگس محمدی را به اتهام پوچ و داشتن دو فرزند خردسال و آواره شدن همسرش به زندان می برد بدست آورید. من معتقدم که بدون شکل گیری جنبش های اجتماعی و متحد شدن مردم علیه عاملین این فجایع رژیم تن به این خواست های که شما طرح کرده اید نمی دهد. آنها سه دهه است که بر قدرت و ثروت ملی سوارند و تا زیر فشار نباشند حاضر نیستند به اراده مردم تن دهند. این ویژگی تمام دیکتاتوری هاست و دیکتاتوری دینی یکی از بدترین آنهاست. سی و سه تجربه کافی نیست؟ البته رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد که براو فشار بیاورد. آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد. همانگونه که در بهار عربی هم دیده شد، دیکتاتورها تنها زمانی به خواست مردم تسلیم خواهند شد که فشار مردم را حس کنند؟ وگرنه تکرار اینکه ما خواهان اصلاحات تدریجی و انتخابات آزاد، استحاله رژیم هستیم آنها را وادار نمی کند که به اراده مردم تن دهند. }

پاسخ بابک: کاظم جان! برنامه های پیشین، به جزء جزء نکات مندرج در فراز بالا پاسخ داده ام. بناچار اجمالاً تکرار کنم:
اولاً- من در تحلیل خود، وضعیت بسته و خفقان آورکنونی را پدیده ای نسبتاً گذرا و محکوم به تغییر می دانم. شرایط جهانی و منطقه نیز آن را بر نمی تابد. اضافه بر ماها و نیروهای آزادیخواه درون کشور، در خارج از حاکمیت؛ نیروی پرتوان اصلاح طلبی در درون و بیرون حاکمیت وجود دارند و منتظر فرصت اند. پتانسیلی در جامعه ایران برای آزادی و دموکراسی وجود دارد که من آن را نیروهای واسطه نامیده ام، که در زمان شاه وجود نداشت. این نیرو در عین حال از یک پختگی سیاسی برخوردار است که بسادگی، با سینه باز، به استقبال مسلسل و کلانچیکوف نمی رود. خواهشمندم «بهار عربی» را به رخ من نکشید. ایران، لیبی و سوریه و مصر نیست. این شبیه سازی ها، و اساساً هیچ شبیه سازی دیگر، معضل ایران را حل نمی کند. فکر نمی کنی بهترین باشد که کپی برداری ها و شبیه سازی ها را کنار بگذاریم؟ ایران را باید به طور مشخص و با ویژگی هایش بررسی نمود و در تلاش تدوین «نقشه راه» متناسب با واقعیت ایران باشیم؟

کاظم عزیزم! اشکال معرفتی برخی از دوستان ما این است که سپهر سیاسی ایران را تار بسته و اصلاح ناپذیری پندارند. یادشان می رود که در همین جمهوری اسلامی، با همین آیت الله خامنه ای در مقام ولی فقیه، رویداد خرداد 72 پیش آمد. محمد خاتمی علی رغم وی، دوبار رئیس جمهور انتخاب شد. زمانی بود که قوای مقتته و مجریه و شوراها در دست اصلاح طلبان بود. افسوس که سستی کردند و از این موقعیت استثنائی که از حمایت مردمی برخوردار بودند، بهره گیری نکردند و فرصت ها از دست رفت. علی رغم یاس مقطعی مردم از اصلاح طلبان، دیدیم که باردیگر جنبش بزرگ سبز، اینبار، به رهبری میرحسین موسوی سر بر آورد، که به مراتب عمیق تر و گسترده تر از اوّل بود. درست است که این جنبش سرکوب شد. ولی جنبش سبز و آن ملیون ها مردمی که آفریننده آن بودند و به میدان آمدند و فریاد رای من کو سر دادند؛ از میان نرفته اند. بل پخته تر شده و با آگاهی بیشتر، در پی فرصت اند.

چرا شما فکری کنید که همه چیز تمام شده است؟ و می گوئید: انجام اصلاحات و تغییرات در درون نظام، دیگر امکان ناپذیر است؛ و به اینجا رسیده اید که برای دستیابی به آزادی ابتدا می باید رژیم را از میان برداشت؟

ثانیاً - درست است که می گوئی «رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد». آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد».

ومی پرسى: «درشرایطی که فردی مانند خاتمی اجازه فعالیت سیاسی ندارد و حکومت مانع یک تجمع بیست نفره می شود، مراسم دفن و کفن راسرکوب می کند، وکیل مدافع رازندان می کنند و موارد بسیاری که نیاز به بازگو کردن آنها نیست چگونه می خواهید حزب و سندیکایی بسازید که دیکتاتوری کنار بزند؟».

آنچه را که توازش شرایط سرکوب و خفقان به قلم آورده ای؛ کم و بیش، همه آگاهیم. بدیهی است که در چنین شرایطی، دستیابی به حداقل خواست های پیشنهادی من، با آن که این خواست ها در همین قانون اساسی نیز مندرج اند، ولذا یک خواست قانونی نیز هستند، کار دشواری می باشد. در این اوضاع و احوال، و با همه این دشواری ها، شگفتی در طرح پیشنهادی شما برای برپائی «جنبش های اجتماعی» است! و آن نیز «جنبش های اجتماعی [که] از اساس غیرقانونی و علیه بی قانونی شکل می گیرند!» بدیهی است که وقتی نتوان حزب و سندیکا به وجود آورد، شکل گیری جنبش های اجتماعی غیرقانونی، اگر غیرممکن نباشد، به مراتب دشوارتر از احیاء و بازسازی احزاب و سندیکاهای سرکوب شده موجود می باشد. مگر این که منظورتان، چنانکه از نوشته هایتان استنباط می شود؛ نوعی انفجار اجتماعی باشد، که آن را هم انتظار دارید، روزی از جانی، به گونه مثلاً برخی کشورهای عربی، پدیدار شود! چگونه می توان سر نوشت ملت ای همچون ایران را بدست توده عصیان زده خیابان ها سپرد؟ چگونه و به قول شما با کدام ابزاری می خواهید و می توانید، این مردم بی شکل عصبانی را هدایت بکنید؟ اگر حرکت مردم در آستانه انقلاب بهمن کنترل شد، بخاطر وجود رهبری فرهمند و تشکیلات آخوندها بود. حالاً جز سازمان مجاهدین خلق و تا حدی سلطنت طلبان، کدام است آن نیروی موافق با براندازی که این وظیفه سنگین را بر دوش بگیرد؟

اطمینان داشته باش که من همچنان بر امضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشه راه» (Feuille de Route) و «شیوه مبارزه» برای تحقق این جامعه آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعه آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزه آرام و گام به گام و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله پیکار سیاسی هستم. {فکر نمی کنم کسی به انقلاب معتقد باشد. نباید تفاوت مصنوعی بوجود آورد. مگر دکتر یزدی، نرگس محمدی، دادخواه، نسرين ستوده و ديگر زندانيان به انقلاب معتقد بودند و کار انقلابی کرده بودند که به زندان های دراز مدت محکوم شده اند؟ دیکتاتور ها هیچ مخالفتی را تحمل نمی کنند، وگرنه دیکتاتور نبودند. برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، آنچه را که در این رابطه در نامه پیشین خود گفته بودم؛ یادآوری می کنم:

«از آنجا که من، وضعیت کنونی تناسب نیروها و سلطه لحظه ای اقتدار گرایان را فقط در نظر نمی گیرم و مطلق اش نمی کنم و قابل تغییر می دانم؛ بر این باورم که در حال حاضر، می باید مردم را برای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی های اولیه پایمال شده: آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها و تشکلات مدنی، و تامین هر چه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ بایره گیری از راه های آرام و مسالمت آمیز مبارزاتی تشویق و تجهیز کرد. {چه خوب. ولی شما دوستانی که خواست انتخابات آزاد را بکار می برند متهم به انقلاب و سرنگونی و حذف می کنید. چگونه است که خودتان نیز همین روش را پیشنهاد می کنید؟ گذشته از این همسویی، اگر رژیم مانع هر گونه آزادی مورد نظر شما، از جمله آزادی انتخابات است، چه باید کرد؟ راه حل من تکیه بر جنبش های اجتماعی است به عنوان اهرم فشار بر حکومت زورگوست. {

پاسخ بابک:

آقای علمداری! من به خود اجازه نمی دهم کسی را، به ویژه دوستان و همزمانم را به چیز ناروایی متهم کنم. من بارها از آقای سیاوشی خواهش کردم توضیح دهد موضوع آن «انتخابات آزاد» چه می باشد؟ تا اگر استنباط من از نوشته های دوستان نادرست است، اصلاح بکنم. متأسفانه تا به امروز از دادن پاسخ امتناع کرده است. ولی تصادفاً دوستان مرا از نوشته اخیر آقای ملک محمدی با خبر کردند. نگاهی به نوشته ایشان روشن می کند که منظور دوستان از «استراتژی انتخابات آزاد»؛ متأسفانه همانست که من استنباط کرده بودم. پیشنهادی دوستان، به روشنی، چیزی جز Régime Change نیست.

لطفاً به فرازهای زیرمقاله آقای ملک محمدی که در سایت «اخبارروز» منتشر شده است، توجه فرمائید: «آنها با این عنوان که این استراتژی شکل امروزی تر همان استراتژی کهنه سرنگونی و بر اندازی است با آن مخالفت می کنند. البته تردیدی نیست که به یک معنا، یعنی از نقطه نظرمبارزه برای تحمیل انتخابات آزاد به جمهوری اسلامی و از نقطه نظرنتیاج مورد نظرنیروهای دموکراتیک از یک چنین انتخاباتی، این طرح یک طرح آلترناتیو و براندازی است». ویا: «روشن می شود که گفتگوی یک انتخابات معمول، انتخاباتی در چهارچوب این نظام و برای تشکیل نهادهای متکی به قانون اساسی آن نیست، بلکه صحبت از انتخاباتی است برای گزینش نمایندگان همه گروهها و اقشار مردم جهت تشکیل مجلسی که قانون اساسی جدید را تقریر خواهد کرد. یا شاید انتخاب موقت قدرت مجریه ای باشد که دوران گذار را سازمان بدهد».

ملاحظه می کنی که بدون تردید می توان گفت که میان پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» پیشنهادی دوستان، با آنچه من درباره تأمین پیش شرط های انتخابات های آزاد در جمهوری اسلامی می گویم، و آن رانه یک طرح مستقل، بل بخش جدائی ناپذیر از پیکار برای آزادی ها و تأمین دموکراتیک می دانم، هیچگونه همسوئی مضمونی و سنخیتی وجود ندارد. امیدوارم نه شما و نیز نه سایر دوستان من در «اجا»، دیگر کوشش نکنند به همه تلقین کنند که همه «انتخابات آزاد» می خواهند! فرقی میان طرح بابک با پروژه «استراتژی انتخابات آزاد»، نیست! ویا طرح بابک، مرحله اول پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» می باشد! اگر نوشته ایشان زودتر به دست من رسیده بود، از بسیاری از بحث های پیش آمده پرهیز می شد.

آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری و بسیار پراهمیت بدست آمد؛ با ارزیابی مجدد توازن نیرو ها و آمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب با شرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت و مبارزه را تا تحقق تمام و کمال حاکمیت ملت، که در آن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده و رای آزاد ملت باشد، ادامه داد. {بسیار خوب. اگر نخواهیم خیلی کلی و شعاری سخن گفته باشیم، ابزار کسب این خواست ها چیست؟ ابزار من جنبش های اجتماعی است. دوست دارم ابزار و اهرم شما برای کسب این خواست ها را بدانم.}

پاسخ بابک: کاظم جان! ابزار وسیله کار، اشاره به چیزهای مشخص و ملموس و قابل رویت و تعریف دارد. این «جنبش های اجتماعی» که شما دائم از آن سخن می گوئید؛ یک مفهوم بسیار کلی است و چیز مشخصی را بیان نمی کند. منظورتان کدام جنبش های حقیقی و حاضران که ابزار کار شما برای تحقق استراتژی انتخابات آزاد مورد نظران باشد؟ استنباط من از صحبت های شما این است که در انتظار خیزش های اجتماعی از نوع «بهار عربی» یا آنچه در کشورهای اروپای شرقی رخ داد، هستید؟ چیزی که هنوز نخ داده چگونه ابزار کارتان هست؟ اما برای تحقق آزادی ها و برنامه حداقل در مرحله کنونی در ایران، تکیه و محاسبه من استوار بر آکتورها و نیروهای سیاسی (ونه ابزار) موجود و حقیقی و حاضر در صحنه سیاسی کشور است. نظیر تشکلات زنان، دانشجویان، کارگران، احزاب سیاسی، جامعه مطبوعاتی کشور و تشکلات گوناگون و بی شمار مدنی؛ و آن پتانسیل اجتماعی میلیونی که با فریاد رای من کوا! به میدان آمدند. درست است که این نیروها در حال حاضری سروصدا هستند و چه بسا نمایندگان آنها در زندان اند. ولی این نیرو وجود دارد، هم اکنون نیز چندان بی حرکت نمی باشند. و گرنه چه نیازی به این همه سرکوب ها بود؟

{شما اضافه کرده اید:} در این پیکار مرحله به مرحله، {من مراحمی در طرح شما نمی بینم. جز آنکه حل مشکل اساسی، یعنی ادغام دین و دولت و ولایت مطلقه فقیه را به روز مبادا حواله داده اید. در زیر بیشتر توضیح خواهم داد. آیا در مرحله اول خواست انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن طرح می شود؟ در مرحله دوم و سوم، ... چه خواست های طرح می شود؟ ممکن است خواست هر مرحله را روشن بیان کنید؟ من اگر بخواهم نامی برای طرح شما انتخاب کنم می گویم: "انتخابات آزاد هم تاکتیک و هم استراتژی" زیرا شما از آغاز تا به آخر خواست انتخابات آزاد را طرح می کنید. البته بدون آنکه ابزاری برای کسب آن مشخص کنید. دوستانی مانند گنج بخش

محاصره مدنی را ابزار کسب این خواست می دانند، و من جنبش های اجتماعی را، ابزار و اهرم پیکار شما برای عملی کردن انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن چیست؟}

پاسخ بابک: به این پرسش به اشکال گوناگون پاسخ داده ام و نیازی به تکرار ندارد.

بیگمان، اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی و تعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی و ترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پرتوان تر باشند، هنوز مشخص نکرده اید که ابزار مبارزه شما با رژیم چیست. منظور شما از این جملات چیست؟ اتحاد، یا ائتلاف با اصلاح طلبانی که حتی حاضر به گفتگو با ما نیستند؟ متأسفانه آنها هنوز میان ما و خامنه ای متحد خود را مشخص نکرده اند. اصلاح طلبانی مانند خاتمی هنوز در توهم اند. آنها می خواهند از نیروی دموکراسی خواهان مانند ما حمایت بگیرند که با خامنه ای سازش کنند و همین رژیم را حفظ کنند. دوران این سیاست شکست خورده سپری شده است. ولی گذشته از این نکته حاشیه ای، من مصرانه علاقمندم در باره ابزار پیکار شما با رژیم دیکتاتوری بیشتر بدانم. چون با طرح منشور اجا در محتوا اختلافی نیست. همانگونه که خودتان گفته اید در روش و نقشه راه اختلاف است. { رنگ و نشان خود را بر رویدادها و چشم انداز سیاسی کشور برجای خواهند گذاشت. سخن بر سر رنگ و نشان نیست. سخن از دگرگونی بدترین نوع دیکتاتوری، یعنی دیکتاتوری دینی است که به فردی مانند آیت الله منتظری هم رحم نمی کند.

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد و هم هدف روشن است. تفاوت من بابرخی از دوستان از جمله در این است که آنها بر این باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی و دموکراسی می باید آن را به یک صورتی، برانداخت. از جمله با «استراتژی انتخابات آزاد». {اصلاح ناپذیری رژیم موضوع متفاوت از انتخابات آزاد بعنوان راه تعیین حاکمیت مردم است. شما باید نشانه های اصلاح پذیری رژیم را نشان دهید. دیگران می گویند رژیم اصلاح ناپذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود تا مردم حکومت خود را انتخاب کنند. شما می گوئید رژیم اصلاح پذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود. روشن نیست برای چه هدفی. اگر شما هم می گوئید برای انتخاب حکومت مورد نظر مردم، پس تفاوت در چیست؟ اصل بر انجام انتخابات آزاد است که در هر دو نظر مشترک است. و رژیم انتخابات آزاد از هر نوع آنرا "کودتای خرنده" "براندازی نرم"، "انقلاب مخملی" می نامد و موسوی و کروبی را به خاطر آن عامل آمریکا می خواند و زندانی می کند. و شما بر سر اینکه هر نیرو بر بستر چه تحلیلی به همان راه و روش مشترک رسیده است مجادله می کنید. دوست عزیزم، چرا ما باید ما بر روی تحلیل دیگران مجادله کنیم. به چه باید کرد آنها توجه کنیم. بر اساس هر تحلیلی آنها خواهان انتخابات آزادند. شما هم با هر تحلیلی خواهان انتخابات آزادید. مجادله برای چیست؟ شما بر اصل انتخابی بودن مقامات مندرج در منشور اجا تکیه کرده اید و خود را پایدار به آن می دانید. به همین اصل بچسبید. تمام مقامات باید از طریق انتخابات آزاد تعیین شود. برای انتخابات آزاد هم شما خودتان پیش نیازهای آنرا گفته اید. مجادله برای چیست؟

پاسخ بابک: کاظم جان! به گمانم در بحث های پیشین، تفاوت مضمونی این دوا انتخابات به اندازه کافی نشان داده شده است. هر تردیدی هم بود، با مقاله اخیر آقای ملک محمدی، برطرف شده باشد.

اما داستان چیست؟

رژیم می پندارد که انتخابات آزاد قدرت را از دست آنها خارج می کند. و چون مردم ولایت فقیه و نظام اسلامی نمی خواهند با رای خود و بطور مسالمت آمیز آنها را حذف می کنند. اینکه رژیم فکر می کند حاکمیتی که از طریق انتخابات آزاد به قدرت برسد آنها را حذف خواهد کرد تقصیر مردم نیست. مردم در پی حذف آنها نیستند، در پی حذف حکومت مادلعمری ولایت فقیه و ادغام دین و دولت عوامل فساد انگیز و دیکتاتوری اند. به همین دلیل رژیم انتخابات آزاد مورد نظر شما یا سیا و ووشی، یا جنبش سبز را کودتای نرم می خواند. در حالی که انتخابات شراکت در قدرت را بوجود خواهد آورد با سهم های متفاوت. رژیم

نمی خواهد قدرت را با کسی، حتا با موسوی و کروبی و خاتمی شریک شود. اگر روند انتخابات آزاد آرام و بدون درگیری پیش برود دلیلی برای نگرانی آنها وجود ندارد. مگر آنکه آنها اصرار داشته باشند استبداد و سرکوب و فساد و بی عدالتی کنونی را ادامه دهند. دموکراسی نمی تواند بدون حذف مقام مادالمری چه فقیه باشد و چه شاه، وادغام دین و دولت ساخته شود. ابزار این دگرگونی انتخابات آزاد است، نه انقلاب و خشونت.

در کشورهای بلوک شرق مردم با رای خود قدرت انحصاری احزاب کمونیست را حذف کردند، ولی کمونیست ها یا به نام حزب خود و یا با نام های جدید در قدرت سهمیم شدند و عملاً قدرت انحصاری را از دست دادند. در آمریکا لاتین نیز مردم دیکتاتوری های نظامی را از نظام سیاسی خود حذف کردند و ژنرال های دیکتاتور را خانه نشین کردند، ولی افرادی که در رژیم های سابق نقش داشتند، اگر مرتکب جنایت نشده بودند در دولت های سیویل و دموکراتیک از طریق انتخابات سهمیم شدند. تقریباً در این گذارها به دموکراسی خشونت و انقلابی از نوع کلاسیک آن رخ نداد و همه از طریق انتخابات انجام گرفت. برعکس به همه خشونت های دوران جنگ سرد و دیکتاتوری نظامی خاتمه داد. مورد استثنا در آن زمان، نیکلای چایشسکو در رومانی بود که او برای تداوم دیکتاتوری مادام العمر خود به جای تسلیم شدن به اراده مردم، به سرکوب شدت بخشید. نتیجه پیوستن ارتش انقلابی او به مردم بود. او قربانی کار خود شد. در حالیکه در کشورهای دیگر اروپای شرقی این ماجرا رخ نداد. در خاورمیانه دیکتاتورها در برابر خواست مردم که همان انتخابات آزاد و سهمیم شدن در قدرت بود مقاومت کردند. در نتیجه جنبش مردم به خشونت و در مواردی به جنگ داخلی کشیده شد. مبارک و قذافی خود سرنوشت خود را رقم زدند. آنها می توانستند شرافتمدانه دست از قدرت انحصاری بردارند و پس از سه و چهار دهه حکومت خود سرانه کنار بروند و حکومت تابع اراده مردم کنند و به حیات خود ادامه دهند. در ایران کدام یک از این شیوه ها پیش خواهد رفت؟ کسی نمی داند.

ولی من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیری دانم. {بابک جان اینکه نوشته ای نقشه راه نیست، خواست شماست. واژه دیگر نقشه راه استراتژی است که من نمی دانم چرا شما در کاربرد آن اکراه دارید. گذشته از این، مگر جنبش سبز چه می خواست و می خواهد؟ شما خود را در برابر تجربه سی و سه ساله مردم قرار می دهید. مردم به خاتمی و موسوی و کروبی و باقی ماندن خامنه ای در مقام ولی فقیه رضایت دادند، و منتظر همان استحاله مورد نظر شما شدند، ولی پاسخ سرکوب خونین وزندان و شکنجه دریافت کردند. دلیل آن قدرت نداشتن کافی جنبش های اجتماعی بود. استحاله مورد نظر شما چه تفاوتی با این تلاش دارد؟ به نظر می رسد شما انتخابات آزاد را "نقشه راه" خوانده اید. چه فرق می کند که اسم آنرا استراتژی بگذاریم یا "نقشه راه"؟ مشکل، نام گذاری نیست. مهم تلاشی است با همین خواست که رژیم به آن تن نمی دهد. رژیم برای باقی ماندن در قدرت انحصاری از توان مالی، تکنیکی، تبلیغاتی، نظامی و امنیتی کامل استفاده می کند که نگذارد جنبش های اجتماعی شکل بگیرد. آنها از تشکل و سازماندهی مردم واهمه دارند. آزادی خواهان باید این اصل مهم تجربی و نظری را به کار بگیرند که پاد زهر دیکتاتوری جنبش های اجتماعی است. بدون ترس از قدرت سازمان یافته مردم، یعنی جنبش های اجتماعی، هیچ دیکتاتوری تسلیم اراده آنها نمی شود. تجارب انقلاب 57 ایران، اروپای شرقی، آمریکایی لاتین و خاورمیانه را نگاه کنید مگر جز این بوده است؟}

پاسخ بابک: تذکر درستی است. آنچه من گفته ام، در واقع، بیان اعتقاد من به شیوه مبارزه و مشی سیاسی مورد نظر من بوده است. قصدم احتمالاً این بوده است که بگویم: «نقشه راه» رami باید بر مبنای چنین اعتقادی ترسیم کرد. این بی دقتی ها تاحدی ناشی از خستگی و بی حالی من است، ببخشید.

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژیم کنونی با رژیم شاه، از جمله در این است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً و این مهم تراز اولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت و ملت است که خواهان تغییر و تحول در راستای تأمین «حاکمیت ملت» می باشد. {ولی دیکتاتوری آنها را هم تحمل نمی کند. دوست عزیزم، شما تجربه تمام جهان و سی

وسه ساله خود ایران را رها کرده اید و به این امید بسته اید که در ایران امروز برخلاف دوره شاه یک "نیروی واسطه تنومندی" به نام اصلاح طلبان وجود دارد، ولی نمی گوئید دیکتاتوری تا زمانی به آنها اجازه حیات سیاسی می داد و می دهد که تابع اراده استبداد حاکم باشند. اگر آنها هم مانند شما آزادی خواه باشند، سرکوب خواهند شد، که شده اند. به نظر من امید واری را باید بر بستر واقعیت ها ساخت، نه آرزوها و آرمان های برباد رفته و شکست خورده. {نیروی اجتماعی مهمی که متأسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاهای مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند.} آرژیم همه این نیروهایی که شما نام برده اید را عامل بیگانه می خواند و شدیداً سرکوب می کند. حشمت الله طبرزدی، یکی از پایه گزاران تحکیم وحدت سالیان درازی است که در زندان استبداد است. عبدالله مومنی نیز همینطور. زیرا آنها هم مانند شما خواهان انتخابات آزاد اند. در این شرایط چه باید کرد؟ پاسخ من تکیه بر جنبش های اجتماعی مردم است. تمام نیرو باید صرف گسترش این اهرم اصلی حذف دیکتاتورها بشود. گفتگو و ائتلاف ها و اتحاد ها هم باید به همین منظور، یعنی گسترده کردن جنبش های اجتماعی و خواست برقراری دموکراسی و تامین اراده مردم شکل بگیرد.}

پاسخ بابک: کاظم جان بحث های تکراری است. نظرم را پیشتر گفته ام.

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقراری حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و در چه مرحله ای باید طرح شود؟

توضیح بابک: گمان کنم در جریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من در این راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن در پایان نقشه راه، و فرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما در آغاز این پیکار هستیم که همان دستیابی به آزادی های اولیه است. {بابک جانم، من از شما تعجب می کنم که علت اصلی وضعیت استبداد دینی کنونی را نمی بینی و حذف آنرا به مراحل نهایی حواله می دهی. در حالیکه همه مشکلات از ادغام دین و دولت، ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او ناشی شده است. این مقام تمام افراد فاسد را دور خود جمع می کند و جنایتکاران و دزدان را زیر چتر پوشش خود می گیرد. شخصیتی مانند دکتر کدیور، یک مجتهد و معتقد به اسلام، بر اصل ضرورت جدایی دین از دولت اصرار ورزیده است و حتی به کشورهای عربی هشدار داده است که از تجربه ایران بیاموزند و مبادا به این دام بیفتند. ولی شما واهمه دارید که این خواست اساسی و تعیین کننده را طرح کنید و آنرا به روز مبادا حواله می دهید. حتی دست یابی به آزادی های اولیه مورد نظر شما، که گاهی با آزادی انتخابات همراه می کنید و گاهی آنها را از انتخابات آزاد جدا می کنید، بدون جدایی دین از دولت، حذف ولایت مطلقه فقیه، حکومت مادام العمری ولی فقیه که در رأس همه اموزار نیروی نظامی، قضایی، رادیو و تلویزیون، شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام و غیره قرار دارد ممکن نیست. چنین وضعیتی است که تمام افراد فاسد را دور او جمع کرده است. دیکتاتوری و فساد شاه هم ناشی از مقام مادام العمری و قدرت مطلق او بود. اگر قدرت مشروط باشد، و مقامات دوره ای و انتخابی کسی جرات اینهمه فساد و سرکوب و حق کشی را نخواهد داشت. همه از آنجا ناشی می شود که رهبر مقام خود را تا آخر عمر می داند و دیگران هم به همین خاطر دور او جمع می شوند. در مورد ولایت فقیه از شاه هم بد تر است. زیرا او بر اعتقادات مردم و فریبکاری دینی آنها هم متوسل می شود. شاه هرگز کاری که خامنه ای با روحانیت کرد نکرده بود.}

پاسخ بابک: خیال نکن که من به این معضلات واقف نیستم و آرزوی حل آنها را ندارم. منتهی آنچه تو می خواهی: «حذف ولایت فقیه، جدائی دین از دولت و...»، جزا طریق سرنگونی رژیم، به هر شکل و شیوه ای، از جمله «استراتژی انتخابات آزاد»، بدست نمی آید.

اگر اینگونه خواست ها را محور قرار بدهیم و بر مبنای آن سیاستگذاری کنیم، علی می ماند و حوض اش! نیروئی که می باید این کار سنگین را انجام بدهد محدود به چند تشکل خارج کشور نظیر ما و برخی احزاب مربوط به اقلیت های قومی تجزیه طلب و هواداران پهلوی! کدام سازمان و نیروی سیاسی درون کشور به چنین طرح و برنامه ای لببیک خواهند گفت؟ عملاً حرف های

بزرگ زده ایم و خواست های مهمی را مطرح ساخته ایم، بی آنکه قادر باشیم گام کوچکی در راه تحقق آن برداریم! به باور من، طرح شعارهای رادیکال و غیرعملی، بزرگ ترین هدیه به کسانی است که تو در آرزوی حذف آنها هستی!

4. با توجه به اینکه رژیم جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع متهمان را به یازده سال زندان محکوم می کند، و به وبلاگ نویس را اعدام می دهد، در پیکار شما، حکومت فقها و نظامیان چگونه حذف و حاکمیت مردم بر قرار می شود؟

توضیح بابک: چنانکه پیش تعرض کردم، من وضعیت کنونی را پایدار و مطلق نمی بینم. {بابک جان، من ناچارم باز نکاتی را تکرار کنم. این وضعیت کنونی سی و سه سال است ادامه دارد. و تنها رشد جنبش های مدنی و اجتماعی مردم رژیم را نگران می کند. اگر فشاری بر رژیم وارد نشود دلیلی ندارد که جز این بکند که تا به حال کرده است. دیکتاتور ها فقط با فشار مردم ممکن است تن به خواست آنها بدهند. فشار مردم هم باید سازمان یافته و هدفمند باشد. یعنی ایجاد جنبش های اجتماعی. آیا شما هم به همین دلیل وضعیت کنونی را پایدار نمی دانید، یا دلیل دیگری دارید؟ نباید ترسید و از ضرورت ایجاد و تقویت جنبش های اجتماعی بعنوان اهرم فشار بر دیکتاتور ها آشکارا سخن گفت.} کاظم جان! اصولاً رویکرد من به مسائل سیاسی، **ایجابی است، نه سلبی**. در نقشه راه مطلوب من، هرگونه توفیق کوچک و بزرگ ایجابی، در دستیابی به آزادی و حقوق انسانی، مثلاً حتی آزادی زندانیان سیاسی در بند کنونی، پیکار با حکومت فقها و نظامیان و پس زدن آنهاست. {پس زدن حکومت که ایجابی نیست. کاملاً سلبی است.} و این مبارزه را تا از نفس انداختن آنها، می باید ادامه داد. {کدام مبارزه؟ از نفس انداختن هم سلبی است و حذفی، نه ایجابی. شما می خواهید آنها را پس بزنید و از نفس بیاندازید، ولی نمی گوئید چگونه. با چه ابزاری.}

پاسخ بابک: کاظم جان خواهش می کنم از پلمیک کردن و میج گرفتن پرهیز کن. این کار دشوار است. حرف من این است که وقتی مادر سائیه تلاش و پیکار ایجابی مردم، به موفقیتی در راستای تامین خواست های آزادی طلبانه مردم دست می یابیم، موفقیت ما، در عمل پس نشستن حکومت است. مبارزه ما ایجابی است. به جای مرگ بر استبداد، گفته ایم زنده باد آزادی. این دوشیوه مبارزه است، و لوازمی که نتیجه مشابهی ببار آورد.

دوست ارجمند! وقت آن رسیده است که فرهنگ «حذف» را که همان اندیشه براندازی است، {بابک عزیزم، تفاوت پس زدن حکومت فقها و نظامیان، یا از نفس انداختن آنها با حذف حکومت فقها و نظامیان چیست؟ با کلمات بازی نباید کرد. پس زدن، کنار نهادن، سلب کردن، از نفس انداختن و حذف کردن همه منتهی به یک عمل می شود و آن از قدرت حذف کردن دیکتاتور ها است.} و اگر کسی آن را نگوید، پس «سازشکار و دنباله روجمهوری اسلامی است»، از خود دور کنیم و در جستجوی راه های ایجابی باشیم که البته دشوار است ولی تنها راه دستیابی به آزادی و دموکراسی ماندگار و پایدار است.

5. در پیکار شما آیا محافل جهانی مانند سازمان ملل، انطور که دکتر یزدی خواسته است، یا دول دیگر، انطور که خانم آن سان سو چی در گذار برمه به دموکراسی پیش می برد، نقشی دارد؟ آیا اساساً فکر می کنید که مردم ایران متحد جهانی هم دارند و آنها کدامند؟

توضیح بابک: به استثنای سازمان های حقوق بشر و نظایر آن، که اساساً با هدف واگذاری دفاع از حقوق بشر به وجود آمده اند. و با برخی احزاب چپ که چنین حمایت هائی، برخاسته از باورهای ایدئولوژیک آنهاست؛ {قربانت گردم، احزاب چپ جهانی که مدافع احمدی نژاد هستند و جنبش سبز و قربانیان آن را عوامل آمریکا می خوانند. محکوم کردن نقض حقوق بشر در سازمان ملل توسط دول غربی انجام می گیرد، نه احزاب چپ. در رأی گیری ها برای محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران تمام دیکتاتوری های ریز و درشت از جمهوری اسلامی دفاع می کنند و دموکراسی های غربی از مردم و جنبش سبز. بسیاری از قربانیان نقض حقوق بشر در جهان به کشورهای غربی پناهنده می شوند و از مزایایی که هرگز در کشور خود نداشته اند بهره مند می گردند. به ندرت کسانی به چین و روسیه و کوبا و کره شمالی و سوریه و ... می رود. چرا؟}

متأسفانه کسانی که از گذشته چپ می آیند هنوز نسبت به لیبرالیسم و دموکراسی شناخت واقعی پیدا نکرده اند و داوری شان هنوز با معیارهای ایدئولوژیک گذشته است. نمی خواهیم قبول کنیم که دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بخشی از فلسفه لیبرالی

است. کشور انقلابی و چپ کوبا، مدافع نقض حقوق بشر جمهوری اسلامی است. عدالت بدون آزادی و دموکراسی آنها به همین جا ختم می شود. در کشورهای غربی، نیروها و احزاب لیبرال از حقوق بشر و دموکراسی در کشورهای غیر دموکراتیک دفاع می کنند. آنها در برابر محافظه کاران کشور خود قرار می گیرند. آیا شما تفاوتی میان احزاب سوسیال دموکرات کشورهای غربی و احزاب محافظه نمی بینید؟

درست است که همه دولت ها به دنبال منافع خود اند، ولی گاهی منافع غرب در دموکراسی شدن کشورهای دیگر است، نه ادامه دیکتاتوری. بطور مثال در برمه، چین، روسیه، ایران منافع غرب در آن است که بر این کشورها دموکراسی حاکم شود. واقعیت ها را آنطور که هست باید دید. اگر در این کشورها دموکراسی برقرار شود به سود غرب است. کما اینکه دموکراسی در فرانسه و ژاپن به سود آمریکا است. نه به زیان آن. مگر دموکراسی در برزیل و هند، تونس و مصر و ... به زیان غرب است؟ جهان دگرگون شده است. جهان دوره استعمار نیست. سالیان دراز احزاب چپ القا می کردند که آمریکا مدافع دیکتاتوری شاه است. در حالیکه آمریکا مدافع شاه بود، نه دیکتاتوری او. زیرا غرب آلترناتیو شاه را کمونیست ها می دید و با آن به شدت مخالف بود. دفاع غرب از جنبش های آزادی خواهانه خاورمیانه ساختگی نبود و نیست. همانگونه که دفاع روسیه و چین از دیکتاتوری های خاورمیانه واقعی است.

به نظر من تجدید نظر چپ های سابق نسبت به خطا های نظری و عملی خود دو مرحله دارد. یکی نقد مارکسیسم – لنینیسم، و دیگری شناخت لیبرالیسم و دموکراسی غرب که در گذشته نسبت به آن نفرت داشتند. باید سعی نمود که در مرحله اول در جا نزنیم و ابعاد مختلف داخلی و جهانی این دگرگونی فکری را بشناسیم.

در میان دول خارجی، من «متحد جهانی» دیگری، سراغ ندارم. به بیان آن سیاستمداران انگلیسی که گفت: انگلستان دوست و دشمن ندارد، فقط منافع دارد؛ دول بزرگ جهانی اساساً نگران و در جستجوی منافع خود هستند و دلشان برای مردم ایران نمی سوزد. {بابک جان تو خود بهتر از من می دانی که غرب یکدست نیست. کسانی در دول غرب هستند که دلشان برای مردم ایران می سوزد. دلشان می خواهد مردم ایران در آزادی زندگی کنند. همان کسانی که به هزاران خارجی پناه می دهند. ما باید شناختمان را از غرب دقیق تر کنیم. برداشت ما در گذشته نسبت به غرب درست نبود به همین دلیل در پی نابودی آن بودیم و رابطه شاه با غرب را بد می دانستیم. همانگونه که برداشت مان از شوروی و چین درست نبود و حاضر بودیم منافع ایران را فدای منافع آنها کنیم. کاری که امروز جمهوری اسلامی می کند. اینکه هزاران نفر چپ از شرق به غرب پناهنده شده اند و می خواهند کشور خودشان هم مانند غرب رشد کند، و آزادی و دموکراسی داشته باشد، حتماً دلایلی داشته و دارد. باید آن دلایل را شناخت. نباید سطلی از کنار این واقعیت های مهم رد شد. { آنها اگر منافع شان اقتضا کند، مارادریزنگاه ممکن است رها کنند. {من منکر این امر نیستم. برای یک آمریکایی مانند یک فرانسوی یا یک ایرانی، نخست منافع کشور خودش مهم است. این خود هویت فردی و جمعی انسان هاست. { انگونه که دولت شوروی در حساس ترین لحظه مبارزات مردم ایران، رادیو «پیک ایران» را برای خوشایند شاه، بست. { در دول غربی احزاب و نیروهایی هستند که به حقوق بشر و کمک به دموکراسی کشورهای دیگر اعتقاد دارند و بدون در نظر گرفتن ملیت و مذهب افراد از حقوق انسانی آنها دفاع می کنند. دولت ها حتی اگر مخالف آن هم باشند نمی تواند مانع شود. { و آمریکا شاه بیمار و در بستر مرگ را، به ملاحظه آیت الله خمینی به امان خدا سپرد. و اگر آدمردی همچون انور سادات نبود، چه بسا تحویل جمهوری اسلامی شده بود. { من شک ندارم اگر آمریکا شاه را پناه می داد احزاب چپ ایرانی و غیر ایرانی همراه با رژیم جمهوری اسلامی متعرض آن می شدند. کما اینکه برای اشغال سفارت آمریکا همانند اعدام کردن هویداها احزاب چپ هورا کشیدند. چپ باید نقش خود را در این ماجرای مخرب که به مردم و منافع ایران بسیار لطمه زد بیان و آنرا صمیمانه نقد کند.

لذا کاظم جان! نباید زیادی به دول خارجی امید بست و نسبت به آنها توهم داشت و به امید آنها سیاست گذاری کرد. و یا چنین پنداشت که دول بزرگ، «متحد جهانی» ما در پیکار برای آزادی و دموکراسی هستند. آنها با خطر مسأله هسته ای، چون امنیت اسرائیل راتهدید می کند، ایران را محاصره اقتصادی می کنند، ولی گمان نکنم حتی یک روز، بخاطر عدم رعایت حقوق بشر یا آزادی و دموکراسی در ایران، دست به تحریم ایران بزنند. { البته که آزادی و دموکراسی باید توسط مردم ایران ساخته شود. در اینجا سخن بر سر متحد جهانی است، نه فراتر از آن. من اضافه می کنم که اگر در ایران جنبشی وجود نداشته باشد متحد جهانی هم نقشی نخواهد داشت. تمام تلاش ها باید برای رشد جنبش های اجتماعی در ایران باشد. ولی اینکه روسیه طرفدار

رژیم باشد یا جنبش سبز مهم است. اگر در سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران محکوم می شود باید دید چه کشورهایی با مردم همراهی می کنند و چه کشورهایی با سرکوب گران. این ها نمونه هایی از معنی متحد جهانی است. این حرکات نشان خواهد داد که مردم ایران روی کدام کشورها می توانند حساب کنند. روسیه و چین متحد مردم ایران نیستند، متحد استبداد ایران است.

بالین حال، می باید ازعامل مساعد جهانی که فعلاً فراهم است، برای اعمال فشارروی دولت جمهوری اسلامی، ازبرای این که زندانیان را آزاد کنند، دست ازآزارمردم بردارند، حقوق بشررا رعایت کنند، ویانتخابات ها را درآزادی برگزارکنند؛ نهایت استفاده را برد. اتفاقاً ازمهم ترین وظایف ما درخارج کشور،همین تجهیزافکارجهانی وتشویق آنها برای حمایت ازمبارزات مردم ایرانست.

همه این نمونه ها نشان می دهد که شما هم معتقدید که مردم ایران متحد دارند. زیرا در همه این موارد روسیه و چین در برابر خواست مردم ایران قرار گرفته اند. همانگونه که در بالا اشاره کردم دفاع از حقوق بشر و دموکراسی از لیبرالیسم بر می آید و درتمام کشورهای دموکراتیک غرب لیبرال ها هم نقش دارند. در گذشته ام نوشتم کسی که خود را آزاد اندیش می داند و مدافع آزادی و دموکراسی، نمی تواند علیه لیبرالیسم باشد. لیبرالیسم مادر همه آزادی هاست.

ما متأسفانه «متحد جهانی» درمبارزه برای آزادی ودموکراسی نداریم. ولی بی گمان ملیون هاانسان آزاد منش، صدها حزب سیاسی وتشکلات حقوق بشری، ومطبوعات وغیره نسبت به مبارزات گاه کم مانند ملت ایران، به دیده تحسین می نگرند، حاضرند مثلاً پیام هواداری را امضا کنند یا درمیتینگی شرکت کنند، ولی نه بیشتر!

تفاوت بزرگ رژیم شاه با جمهوری اسلامی ازجمله دراین است، که رژیم شاه سخت باغرب پیوند خورده بود. وقتی شاه احساس کرد که غرب اورا رها کرده است، تعادل خودرا ازدست داد. جمهوری اسلامی فرآورده غرب ودست نشانده اونیست. اگرامروز درمسأله هسته ای آماده سازش است، دراثرفشارهای کمرشکن اقتصادی است. وگرنه برای تذکرات وقطعنامه های دول بزرگ، تره هم خورد نمی کرد!الذا کاظم جان امید ما باید به فرجام مبارزات ملت بزرگ ایران باشد نه خارجی ها! {در بالا به این نکته اشاره کردم.}

قربانت بابک امیرخسروی 2012/05/10

اراتمند شما

کاظم علمداری

مهدی فتاپور:

تمایز مابین مبارزه سازمان های سیاسی و تشکل های موضوعی در شرایط امروز کجاست؟

بابک عزیز

من در این زمینه که امروز با توجه به تعادل نیروها در جامعه درست آنست که خواسته هایی در دستورکار مبارزه برای تحقق همین امروز در دستور قرار گیرد که امکان تحقق آن وجود داشته باشد موافقم. در این رابطه توافق بر سر اینکه کدام خواسته ها چنین موقعیتی را دارند زیاد دشوار نیست و اگر هم در این رابطه اختلاف نظر وجود داشته باشد پراتیک عملی زندگی امکان تصحیح نظر را مرتب پدید میاورد. ولی آنچه در نوشته های شما مفقود است خواسته های عمومی و عامتر است. خواسته هایی که امروز دست یابی به آنان در دستور نیست ولی دست یابی به آنان نیازمند شکل گیری نیرو و اقبال جامعه در یک پروسه دراز مدت است. خواسته هایی که در چهارچوب خواسته های درازمدت ما میگنجد ولی امروز امکان تحقق آن وجود ندارد. من از پاسخ شما به کاظم و فرخ و (همچنین از نوشته هایتان) چنین برداشت کرده ام که ابتدا باید خواسته های مقدماتی تری تحقق یابد تا بتوان خواستار تحولات بنیادین شد. برای مثال در پاکستان به کاظم میگوئید امروز مرحله مبارزه برای آزادیهای اولیه است پس از آن تلاش برای حضور در قوه مقننه و مجریه همین رژیم سپس طرح لغو نظارت استصوابی بعد انتخابات آزاد و یا حذف مطلقه بودن ولی فقیه و سپس ..

در طرح شما هیچ تمایزی مابین مبارزه سازمانهای سیاسی و تشکلهای موضوعی در شرایط امروز وجود ندارد. تمایز در حرکات فرداست که مثلاً یک سازمان سیاسی در چند مرحله بعد خواستار حذف مطلقه بودن ولایت میشود و یک سازمان موضوعی در

آزادی مطبوعات متوقف میشود. ولی در واقعیت زندگی حرکت و زندگی مردم به موضوعات مطرح در خواسته اول متوقف نمیشود. مردم در کوچه و خیابان و مجالسشان صحبت میکنند از یارانه ها تا خطر حمله آمریکا تا شخصیت و اقدامات احمدی نژاد تا نقش رهبر حرف میزنند. صحبت مردم به آزادی زندانیان و مطبوعات محدود نمی ماند و شاید حتی چنین موضوعاتی در رده سوم مسائل مورد توجه مردم باشد. حزب سیاسی نمیتواند با مردم حرکت نکند. یک حزب سیاسی در همه این زمینه ها مدعیست که حرف و حدیث دارد. شما نمیتوانید از مردم بخواهید که صبر کنید تا آزادی زندانیان فراهم شود و آنوقت بتوانیم راجع به مشکلات دیگر اقدام کنیم. زندگی واقعی تک موضوعی نیست. مردم در صحبت هایشان چشم انداز میجویند و در همین کلنجارهاست که زمینه برای اقبال بیشتر مردم به ضرورت تحولات بنیادینتر فراهم میگردد. مبارزه برای تشریح راه حل های بنیادین برای حل مشکلات جامعه، برای شکل دادن نیرو برای تحولات فردا همین امروز در جامعه جریان دارد. زندگی واقعی در جامعه پیچیده تر از تقسیم بندی بر مبنای نبود تعادل نیرو برای تحقق خواست های معین است

بابک جان بیش از شصت هفتاد تحول در بیست سی سال اخیر در جهان اتفاق افتاده. شما مشکل بتوانید پنج تحول ذکر کنید که از این مرحله بندی ها گذر کرده باشد. من در نقد دیدگاههای مونیستی به استراتژی توجهم به هم سن و سال های خودم است که تربیت شده سالهای دهه پنجاهند و من مشکل را بدلیل اینکه خود هم یکی از افراد همین نسلم میشناسم و هم سن و سال های شما نوع دیگری با سیاست تماس گرفته اند و پراگماتیسم و میانه بودن و سازش برای شما فحش نبوده ولی شما هم در این طرحتان بگونه دوستان دیگرمان مرحله بندی هایی را اساس قرار داده اید که مبنایش منطق است و با پروژه های علوم تجربی و طبیعی منطبق است تا زندگی متنوع و پر از کنش و واکنش جامعه بشری. بابک جان در اکثر تحولات این مراحل با هم تنیده شده است و از تقسیم بندی منطقی شما تبعیت نکرده. در روسیه و اروپای شرقی قانون اساسی زمانی عوض شد که نه آزادی مطبوعات بود و نه آزادی احزاب. اصلاً (بجز لهستان) فشار جنبش مدنی نیرومند وجود نداشت. در کشورهای اروپای شرقی سناریوی شما از آخر به اول اجر اشد. در همسایگی ما ترکیه تحولات مرتب بین آزادی احزاب و مطبوعات و تغییر ساختار سیاسی و تغییر نقش ارتش در حال رفت و آمد است. یک گام اولی پیش میرود فشار میاورد یک گام دومی. این نیست که اول گامهای کوچک برداشته شده و قطعی شد وبعد گامهای بنیادین شروع شد. ده سال پیش من با یکی از رهبران احزاب و کاندیدای نمایندگی پارلمان آنجا صحبت داشتم و فردا از چند کانال به من پیغام داد که صحبت هایمان را منتشر نکنی چون من در صحبت هام گفته ام کردستان و اگر این لغت چاپ شود مرا به زندان میاندازند. بجایش بنویس مساله کرد و قبل از چاپ برای من بفروست. در حالیکه انتخابات نسبتاً آزاد برگزار میشد و چیلر لیبرال نخست وزیر بود ولی هنوز آزادی بیان در خم یک کوچه بود.

در ایران تحقق برابری زن و مرد از حذف مطلقه بودن ولایت فقیه هم دشوارتر است ولی این دلیل آن نمیشود که ما در همه جا از این ایده دفاع نکرده و ضرورت برابری زن و مرد را بعنوان خواست خود طرح نکرده و همه جا بر آن تاکید نکنیم ولی وقتی میخواهیم یک خواست عملی طرح کنیم موضوع حضانت را ممکن است در دستور قرار دهیم.

بابک جان حزب توده بدرستی در سالهای قبل از انقلاب خواست نفی دیکتاتوری شاه را مطرح میکرد. کیانوری و اسکندری واقف بودند که این خواست امروز عملی نیست ولی این یک سمت گیری بود و نیروسازی. در دانشگاه ما که تجربه حزب توده به ما منتقل شده بود در تظاهرات دانشجویی قبل از سال 50 نمیگذاشتم که کسی شعار مرگ بر شاه یا دیکتاتور بدهد و بر خواست های معین مثل آزادی دانشجویان زندانی و یا .. تکیه میکردم. ولی فهم این ضرورت طرح خواست مقابله با دیکتاتوری را نفی نمیکرد. تازه این مربوط به چهل سال پیش است و ما بیست سال هم نداشتیم

بابک جان در آلمان حزب سبزها سالهاست که خواستار حذف راکتورهای اتمی است. خواستی که از نظر سایر سیاستمداران غیرواقع بینانه است. خواست این حزب امکان تحقق در شرایط امروز آلمان ندارد. وقتی این حزب در حکومت قرار میگیرد با دیگران بر سر حذف راکتورهای قدیمی که ضریب امنیت کمی دارد و کاهش راکتورها توافق میکند. ولی همه اذعان دارند که تاکید این حزب بر مخالفت کلی با راکتورها زمینه ساز پذیرش ابعاد منفی این راکتورها در آلمان و پذیرش محدودیت در بکارگیری آن شده است.

خلاصه بابک جان در طرح خواسته های معین راحت میتوان به توافق رسید و من با شما در این رابطه هم نظرم ولی علاوه بر آن اولاً جنبش نیازمند طرح شعارهای کلی و استراتژیکی دارد که امروز خصلت سمت دهی و ترویج و ساخت نیرو دارد و چهره و

سیمای جریان‌ات سیاسی را در سطح جامعه ترسیم میکند و ثانیاً مرحله بندی جنبش از ساده به عمیق در زندگی واقعی اتفاق نمی‌افتد

مهدی فتاپور
15.5.12

بابک امیرخسروی:

آیا می‌توان با شعاری که آشکارا هدف آن تغییر نظام برسرکاراست، حرکت اجتماعی در ایران به وجود آورد؟

سلام مهدی جان!

اگر درست فهمیده باشم، ایراد توویا کمبودی که در نوشته های من می بینی: «فقدان خواسته های عمومی و عام تراست». خواسته هائی که «امروز دست یابی به آنان در دستور نیست ولی دست یابی به آنان نیازمند شکل گیری نیرو و اقبال جامعه در یک پروسه درازمدت است. خواسته هایی که در چهار چوب خواسته های درازمدت ما می‌گنجد ولی امروز امکان تحقق آن وجود ندارد.»!

نامه ات را با این جمله پایان می دهی: «اولا جنبش نیازمند طرح شعارهای کلی و استراتژیکی دارد که امروز خصلت سمت دهی و ترویج و ساخت نیرو دارد و چهره و سیمای جریان‌ات سیاسی را در سطح جامعه ترسیم میکند و ثانیاً مرحله بندی جنبش از ساده به عمیق در زندگی واقعی اتفاق نمی‌افتد.»

مهدی جان! با آنکه موضوع را باز نکرده ای، که منظورت از «طرح شعارهای کلی و استراتژیکی»، به طور مشخص کدامست؟ ولی حدس می زنم طرح خواسته هائی مانند مخالفت با ولایت فقیه و حذف آن، جدائی دین از دولت و برقراری جمهوری عرفی را، مدّ نظر داری؟ در یک کلمه مخالفت با کل نظام جمهوری اسلامی و برداشتن آن و استقرار جمهوری عرفی، متکی برای مستقیم مردم! و از این قبیل حرف ها.

ولی پیش از وارد شدن در این بحث، خواهشمندم توجه داشته باش که برای داوری دربارهٔ چند و چون یادداشت های اخیر من، که به شکل گفتگوی نوشتاری با آقای علمداری صورت گرفته است؛ لازم است علت پیش آمدن و چارچوب آن گفتگو را؛ و نیز انگیزهٔ مرا برای ورود به این بحث در نظر گرفت. قصد من در آن گفتگو، ارائهٔ برنامهٔ حزبی و یاندوین منشور آن نبوده است. اینکار پیش تر صورت گرفته و منشور 10-12 ماده ای ما گواه آنست.

پس از کنفرانس اخیر و اشنگتن، دو موضوع باعث نگرانی من شد. اولی طرح پراهنک «استراتژی انتخابات آزاد»، و دومی گرایش به ائتلاف و اتحاد با هواداران استقرار دوبارهٔ خاندان پهلوی به سلطنت! دو موضوعی که در پیوند با یکدیگر نبوده اند. اساس بحث من نقد این مواضع و نشان دادن ضرورت مرز بندی با آنها بوده است. همین وبس!

نگرانی من هنگامی دوچندان شد که دیدم بسیاری از افراد طراز اول «اچا» نیز، مستقیم و غیر مستقیم؛ گاه خجولانه، گاه بی پرده، به استقبال این دونظریه رفتند. متأسفانه بعضی از دوستان صادق نیز، بخاطر اختلاط و مخدوش شدن مفاهیم، در این دام گرفتار شده اند. و به ترویج این فکر پرداختند که گویا همگان، از محمد خاتمی گرفته تا این دوستان، از انتخابات آزاد حرف می زنند، و گویا حرف ها همسو و هدف یکی است!

از سوی دیگر، بعضی از دوستان ما، با حرکت از این اصل که با ابلیس هم می شود گفتگو کرد، بستر ائتلاف و اتحادی را گسترده کردند که اگر چا بیفتد، سیاست همکاری ها و ائتلاف مابا نیروهای سیاسی رادر مسیری سوق می دهد که چشم انداز هر گونه همکاری احتمالی با نیروهای سیاسی آزادیخواه و اصلاح طلب درون کشور را، از میان می برد.

لذا اگر من، وارد این بحث شدم بخاطر احساس همین خطرها بود. و گرنه قصد تدوین برنامهٔ حزبی دراز و کوتاه مدت نداشتم و ندارم. توبهتر از هر کس می دانی که مدت هاست، از دور ناظر اوضاع هستم و در بحث هائی که در میلینگ لیست پیش می رود، کوچک ترین شرکتی ندارم.

انگیزه من برای مشارکت در این بحث از همان جمله آغازین مکاتبه ام با آقای علمداری بازتاب دارد: نوشته بودم: آقای دکتر علمداری «با آنکه به دلایلی، قویاً اکراه داشته و دارم که در این بحث ها شرکت نکنم؛ ولی نوشته های متعدد شما و سایر عزیزان را که این روزه ها، به ویژه پس از گردهمایی یا کنفرانس واشنگتن (دکترمهرداد مشایخی) را خواندم، تذکر چند نکته به نظرم ضروری رسید».

با این حال، در همان نامه اول، برای پیشگیری از ایراد گیری های متداول میان ما، اهداف استراتژیک خودمان را، یعنی آنچه را که تومی خواهی، یعنی «خواسته هایی که در چهارچوب خواسته های دراز مدت ما می گنجد ولی امروز امکان تحقق آن وجود ندارد»؛ به ایشان یادآوری کردم و نوشتم: «هنگامی که من و شما دست به دست هم دادیم و اتحاد جمهوری خواهان ایران را پایه گذاری کردیم؛ اولین اقدام ماندوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه مامتحداختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی براساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مملکتی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد! بباور من، هنوز هم کار و وظیفه اصلی ما متحد ساختن نیروهای سیاسی جمهوری خواه باورمند به آزادی و دموکراسی و پایبند به تحولات آرام و تدریجی و مسالمت آمیز است. این نیروها هنوز پراکنده اند و بر سر برخی مسائل مهم اختلاف نظر دارند. کار و وظیفه اصلی ما همسو کردن هر چه بیشتر نظرها و متحد کردن هر چه گسترده تر کردن صفوف جمهوری خواهان است. بنابراین، بهتر است از هر اقدامی که به این وظیفه اساسی صدمه وارد کند و خط و مرزها را مخدوش سازد، پرهیز نمود».

مهدی جان! آیا این اندازه گفتن و قید کردن از منظر تو کافی نبود؟ جز این و یا بیشتر از این می خواهی؟ اگر آری، کدامند؟ منتهی، مسأله من در آن بحث ها این بوده است که یک جریان سیاسی جدی نمی تواند سیاست روز و مرحله خود را بر پایه اهداف نهائی خود تدوین کند. خطائی که بباور من، دوستان ما در «سجا» با طرح «استراتژی انتخابات آزاد»، مرتکب شده اند، و بدبختانه، بعضی از دوستان ما در «اجا» نیز در تأیید این سیاست، مستقیم و غیر مستقیم، قلم می زنند.

به گمان من پس از این گفتگوهای نوشتاری، لاقلاً این موضوع روشن شده باشد که تز «استراتژی انتخابات آزاد»، تغییر نظام از راه «محاصره مدنی» یا «جنبش های اجتماعی» است. تا با اعمال زور، دولت بر سر کار را وادار به تسلیم و تمکین به برگزاری «یک انتخابات آزاد» نکند. اگر هنوز تردیدی داری، لطفاً نوشته دوستان آقای ملک محمدی را بخوان. آقای مهرداد درویش پور هم اخیراً مقاله ای در همین راستا نوشته است که هرابهامی را از میان برمی دارد.

آیا به نظر تومی توان با شعاری که آشکارا هدف آن تغییر نظام بر سر کار است، حرکت اجتماعی در ایران به وجود آورد؟ با طرح اینگونه استراتژی ها می توان عده ای را در خارج کشور تجهیز نمود و کمی بازار گرمی کرد؛ ولی چه کسی در ایران قادر است و حتی خواهان آنست که بر محور آن، وارد میدان گردد؟

بنابراین، اساساً طرح مستمر «خواسته هایی که امروز امکان تحقق آن وجود ندارد»، که موضوع ایراد تست؛ در حال حاضر، چه گرهی از کار مردم ایران را می گشاید؟ اگر چنانکه اشاره کرده ای: برای آنست که با «طرح شعارهای کلی و استراتژیکی... چهره و سیمای جریانات سیاسی را در سطح جامعه ترسیم» کنیم؛ خوب آن مقدار که در منشور ما آمده و من از همان آغاز گفتگو با آقای علمداری، یادآوری کردم، کافی نبود؟ اگر بیشتر از این می خواهی لطفاً بگو. و چرائی آن را توضیح بده.

نوشته ای: «من در این زمینه که امروز با توجه به تعادل نیروها در جامعه درست آنست که خواسته ها یی در دستور کار مبارزه برای تحقق همین امروز در دستور قرار گیرد که امکان تحقق آن وجود داشته باشد موافقم». صمیمانه خوشحالم. پس از همینجا آغاز بکنیم و این خواست ها را تدوین کنیم. و مردم را برای پیکار در راه تحقق آنها تشویق و تجهیز بکنیم. و شیوه مبارزه همسو با آن را که تحقق اصلاحات و تغییرات آرام و گام به گام است، از یاد نبریم و به آن پایبند بمانیم. فراموش نکنیم که از خرد است که کلان برمی خیزد!

از نوشته تو این استنباط حاصل می شود که تو مبارزه برای تامین آزادی ها: آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی فعالیت های حزبی و سندیکائی را، دفاع از حقوق زنان و نظایر آنها را خواست های ساده می دانی و خواست های از نوع لغو ولایت فقیه و جدائی دین از دولت و نظایر آن را خواست های عمیق می پنداری! این درک در جای جای نوشته ات بنوعی بازتاب دارد و آخرین جمله ات به خوبی شاهد آنست: «ثانیا مرحله بندی جنبش از ساده به عمیق در زندگی واقعی اتفاق نمی افتد»!

بباور من هیچ خواستی عمیق ترواساسی ترازخواست تامین آزادی ها درهمه زمینه ها، از جمله آزادی های اجتماعی نظیر مناسبات عادی دختر و پسر جوان، پوشش زنان، آرایش جوانان و رفع مزاحمت های روزانه از سر مردم، نیست. آن روزی که در ایران آزادی های پایه ای حتی در سطح پائین برقرار شود و حداقل موازین دموکراسی که امکان دهد انتخابات های ارگان ها و نهادهای حکومتی آزادانه صورت بگیرد؛ باور کن آن موقع، چیز چندان از ولایت مطلقه فقیه باقی نخواهد ماند. زیرا دستیابی به این خواست ها، حاصل یک پیکار گام به گام است. و هر پیروزی در این راستا، موجب عقب نشینی گام به گام حاکمیت خواهد شد.

ویژگی و امتیاز مبارزه در این راستا، از جمله در این است که طرح اینگونه خواست ها در چارچوب قانون اساسی صورت می گیرد، که بخشی از حاکمیت نیز خواستار آنست. در فصل سوم از قانون اساسی، «محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی»؛ «تامین آزادی های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون»؛ «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش»، مورد تاکید قرار گرفته است. در اصل 23 ام قید شده است که: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس رانمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذة فرار داد». در اصل 26 ام و 27 ام نیز در حمایت از حقوق مردم نکات شایان توجهی وجود دارد. درست است که امروز حاکمیت همه این اصول را زیر پا گذاشته است. ولی بخاطر پایه قانونی آن، مبارزه برای احیاء آنها از هر خواستی که مضمون آن براندازی باشد، به مراتب آسان تر است. زیرا، نیروی عظیمی در جامعه ایران وجود دارند و نیروی پراهمیتی از اصلاح طلبان درون و پیرامون حاکمیت نیز در شمار آنند که همصدا با ما خواستار تحقق این مواد «فراموش شده» قانون اساسی هستند. لذا، میدان بسیار وسیعی برای پیکار آرام و گام به گام در پیش روی ماست.

مهدی جان ظاهراً این خواست هابه ظاهر «ساده» اند، اما هیچ خواستی ر ژف تراز اینها نیست. نوشته ای «شما نمیتوانید از مردم بخواهید که صبر کنید تا آزادی زندانیان فراهم شود و آنوقت بتوانیم راجع به مشکلات دیگر اقدام کنیم». متأسفم که برخلاف انتظارم، توبحث راتا حدیک پلمیک ارزان پائین آورده ای؟ من بیش از این در اینباره مکث نمی کنم و از آن می گذرم.

راستش متوجه نیستم که با طرح اینگونه حرف ها: «در روسیه و اروپای شرقی قانون اساسی زمانی عوض شد که نه آزادی مطبوعات بود و نه آزادی احزاب. اصلاً (بجز لهستان) فشار جنبش مدنی نیرومند وجود نداشت. در کشورهای اروپای شرقی سناریوی شما از آخربه اول اجرا شد»؛ چه پیامی رامی خواهی برسانی؟ بدیهی است که در ایران نیز ممکن است در شرایط استثنائی و غیر قابل پیش بینی، انفجار توده ای رخ بدهد و رژیم ساقط شود. یا به ایران حمله نظامی بشود و دروضع بحرانی همه چیز کون فیکون شود. ولی این حالت ها به ما مربوط نیست.

وانگهی ایران با این کشورها چه وجه تشابهی دارند؟ آنها وابسته به شوروی و اقمار او بودند. نه جامعه مدنی وجود داشت و نه نیروهای واسطه (جز در لهستان). وقتی در شوروی رفرم های گورباچفی آغاز شد، در این کشورها نیز اوضاع بهم ریخت. حال آنکه برعکس، دولت ایران مستقل، و برآمده از یک انقلاب است، ایدئولوژی مذهبی هنوز نقش معینی دارد. نیروی پرتوان اصلاح طلب در درون و پیرامون خود دارد. گذشته از آن، آخربه من چه در این کشورها چه گذشت؟ وضعیت ایران را باید به طور مشخص بررسی کرد و به چاره جوئی نشست.

مهدی جان در رابطه با مطالبی که نوشته ای، حرف برای گفتن فراوان است. متأسفانه تا اینجا نیز خیلی طولانی شد. خسته هم شده ام. لذا بیش از این مزاحم نمی شوم.

قربانت بابک امیر خسروی 2012/05/17

کاظم علمداری:

تفاوت کمی (زمانی) است، نه ماهوی!

دوست عزیز و گرامی ام، بابک جان

نمی خواستم پاسخی بنویسم. ولی با خواندن آخرین نوشته شما به این نتیجه روشن رسیدم که نخست وجوه اشتراک فراوانی میان نظرات شما و من وجود دارد، و دوم اینکه نظر شما با نظر دوستان دیگر مانند سیاووشی و ملک محمدی فقط یک تفاوت

کمی (زمانی) دارد، نه تفاوت ماهوی آنطور که خودتان قبلاً تصور کرده بودید. اگر دوست و حوصله داشتید می توانید استدلال های من درباره این نتیجه گیری را در لابلای نوشته خودتان با خط قرمز بخوانید.

دوستدار شما

کاظم

دوست ارجمندم آقای علمداری، پس از عرض سلام!

توضیحات ویا پاسخ های من، روی همین متن (که با کاظم جان سلام آغاز می شود) با رنگ سبز و پاسخ بابک با رنگ سبز، مشخص شده اند. لطفاً توجه داشته باش که من به همه درنگ های شما پاسخ نداده ام. زیرا گاهی، تم ها تکراری است، ویا بعضی نکات و پرسش های شما را قبلاً در جای دیگر توضیح داده ام. منظورم این است که عدم پاسخ یا برخورد به مطالب شما، همواره به معنی موافقت نیست.

مخلص شما بابک 2012/05/16

(توجه: چون این گفتگوازسوی سایدروستان درمیلینگ لیست دنبال می شود، و آنچه از نظرمی گذرد، توضیح در توضیح است. دنبال کردن آن شاید دشوار باشد. باید توجه داشت که اصل آن، نامه مورخ 2012/05/10 من به آقای علمداری است، که حتماً پیش تر، دریافت کرده اید. آقای علمداری تذکرات و پرسش ها و نقد هایی در جای جای نامه من قید کرده اند و برای مشخص شدن آنها، متن نوشته های خود را تیره رنگ کرده اند؛ که کاملاً قابل تشخیص است. این متن را نیز قاعداً دوستان قبلاً دریافت کرده اند. من، در روی این متن و برپادداشت های ایشان، توضیحاتی وارد کرده ام که بارنگ سبز و با قید «پاسخ بابک»، از بقیه تمیز داده می شود. امیدوارم با توجه به این توضیح، دنبال کردن نوشته چندان دشوار نباشد. بابک امیر خسروی)

کاظم جان سلام!

در آخرین نامه ات نوشته بودی: «این نوشته آخر من در این رابطه خواهد بود. به نظر من آنچه باید گفته شود گفته شد!» چه شد که بیش از چند روز تاب نیاوردی! از سوخی گذشته نامه ات را، به فال نیک گرفتم و ادامه گفتگو با آن دوست عزیز را استقبال می کنم. امیدوارم به تفاهم بیشتری برسیم. به پرسش های در متن نامه ات پاسخ می دهم. آنچه من نوشته ام، بارنگ بنفش و توضیح بابک مشخص شده اند.

قربانت بابک 2012/05/10

بابک عزیزم، شما من را وادار کردید که باز سرت را درد بیاورم. سعی می کنم مختصر بنویسم. لطفاً نوشته من را به همین رنگ در لابلای نوشته خودت بخوان.

دلیلی که من تاب نیاوردم و کفایت بحث را اعلام کردم این بود که دیدم موضوع مورد مجادله، یعنی "گفتگو با نیروهای سیاسی دیگر" به بحث تاریخی کشیده شد. راستش من ارتباط موضوعات تاریخی در نوشته شما را با موضوع "گفتگو" زیاد نمی فهمیدم. بطور مثال من نتوانستم ارتباط موضوعی مانند اختلاف فرقه قزلزل باش شیعه علی الهی و یا "اهل حق" با دولت شیعه صفوی در قرن نهم که شما به آن اشاره کردید را با موضوع مورد بحث ما یعنی گفتگوی امروز نیروهای سیاسی بفهمم. حال چه اختلاف آنها قومی بوده یا دینی یا هردو به بحث ما کمک نمی کرد و نمی کند. به ویژه آنکه ما ایرانیان، برخلاف غربی ها، گرایش مان به کلی گویی است تا موضوعات مشخص. ترسیدیم که بحث ما دچار این عارضه نامفید بشود. خوشبختانه آن تاب نیاوردن و ترمز زدن سبب شد که ما به مسیر واقعی بحث برگردیم که حالا به انتخابات آزاد هم کشیده شده است.

در این نوشته ممکن است شیوه پاسخ در پاسخ کمی ابهام آفرین باشد. می بخشید. ولی این روش مزایایی دارد که خواننده می تواند بحث را بدون مراجعه به متون قبل پی بگیرد و ببیند که آیا من به گفته مشخص شما پاسخ گفته ام یا خیر. نوشته قبلی شما به رنگ قهوه ای است. پرسش های قبلی من به رنگ سیاه و پاسخ های شما به رنگ بنفش و شما می توانید پاسخ ها و پرسش های جدید من را به همین رنگ بین دو { } بخوانید.

پاسخ بابک: اینکه من بناچار اشاره ای به نکاتی از تاریخ کرده بودم، بدان جهت بود که اولاً در خلال نامه های شما و دیگر دوستان، ضرورت گفتگو و مناسبات با رضا پهلوی و مدعیان استقرار دوباره دودمان پهلوی مطرح شده بود. ثانیاً ولی به ویژه، در جریان گفتگو میان ما، آقای ملک محمدی نامه ای به شما نوشته و نکات متعددی در اصلت و نوآوری پایه گذار دودمان پهلوی

به آگاهی شمارسازنده بود. باین حال، چون مخاطب نامه نبودم، قصد پاسخ به ایشان نداشتم. تااینکه شما درنامه تان در اشاره به بیانات آقای ملک محمدی و حمایت از نظریات ایشان نوشتید: «آنچه آقای ملک محمدی با زبان بسیار گویا و روشن و منسجم نوشته اند اصل مطلب است. به نظر من بند بند نوشته او قابل تعمق است. نوشته او توضیح تحلیلی بسیار دقیقی است که من راز پاسخ دادن به دوستان دیگری نیازی کند. ... به نظر من این نوشته می تواند اساس یک سیاست پردازی درست را برای جمهوری خواهان مدافع دموکراسی تنظیم کند».

تصدیق می فرمائید که برای ادامه بحث با شما، دیگر نمی توانستم از نقد نوشته ایشان که شما مورد تأیید و حمایت قرار دادید، خودداری نکنم. دیگری بیش از این توضیح نمی دهم. خواشتمندم پس از این چند کلمه، باردیگرتوضیحات مرا از نظر بگذرانید، آن وقت ملاحظه خواهید کرد، آن اشارات، اگر هم خوشایند نباشند، ولی یادآوری آنها، ضرورت داشت.

دوست عزیز و ارجمندم آقای امیر خسروی، سلام

برخلاف برخی نوشته ها که بیشتر لفاظی بود، نوشته جنابعالی بسیار روشن و گویا است. شما نوشته اید:

"سیاست ما برای اتحاد با سایر نیروها نیز، تابع این مرزبندی است. اگر در شرایط کنونی پیکار برای تأمین حداقل آزادی ها: آزادی مطبوعات و قلم، آزادی احزاب و سندیکاها و تشکل های صنفی، آزادی زندانیان سیاسی و نیز تأمین پیش شرط های انتخابات ها در آزادی است؛ که لازمه آن، اضافه بر تأمین مطالبات بالا، لغو نظارت استصوابی نیز هست؛ در آن صورت می توان گسترده ترین نیروهای درون کشور را به این پیکار فراخواند. متحدین عینی و عملی ما، در درجه نخست نیروهای سبز و اصلاح طلبان درون کشور است."

این توصیفی از شرایط کنونی یا مرحله اول پیکار است. بنابراین باید مراحل دیگری هم در نظریه شما وجود داشته باشد که بیان نشده است. در این ارتباط چند پرسش مطرح می شود.

1. فکر نمی کنید تقسیم بندی جنابعالی از افراد و گروه ها در باره انتخابات آزاد نه تنها شما را با فرخ نگهدار در یک گروه قرار نمی دهد، بلکه شما را به سیاووشی نزدیک کرده است؟ شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟

توضیح بابک: کاظم جان راستش نمی فهمم نزدیکی و یا دوری احتمالی تحلیل من، از نظریات آقایان نگهدار و سیاووشی چه اهمیت ویژه ای دارد که شما می پرسید؟ پاسخ به پرسش هائی از این نوع: «شما می خواهید با کسانی که نگهداری خواهد گفتگو کند پیکار کنید. اینگونه نیست؟»؛ ما را بیهوده وارد نوعی پلیمیک بادوستان دیگر می کند. که واقعاً نیازی به آن نیست. صادقانه بگویم، من از وارد شدن در اینگونه بحث ها اکراه دارم و با اجازه شما از پرداختن به آن در این میلینگ لیست، که خوانندگان زیادی دارد، پرهیز می کنم. اگر موضوع برایتان مهم است، جداگانه و خصوصی سوال کنید. {قریانت کردم این ابداء پلیمیک نبود. شما خودتان اصرار داشتید که نزدیکی نظری خودتان با نگهدار و دوری از نظر سیاووشی را نشان دهید. و من نشان دادم چنین نیست. نظر شما به سیاووشی نزدیک است. شما هم مانند سیاووشی از انتخابات آزاد و پیکار برای آن سخن گفته اید. در حالیکه نگهدار می خواهد با همه از جمله خامنه ای گفتگو کند. که البته ایرادی هم ندارد. من خودم گفتگو را یک ارزش و کم هزینه ترین راه رسیدن به شناخت و توافق دانستم. ولی باید مراقب بود که به نام گفتگو به دام بند و بست با رژیم که زنده یاد قاسملو را در پوشش مذاکره به هتلی کشاند و ترور کرد نیفتیم و برای خوش آمدن دیکتاتور های سرکوبگر دو تا پس گردنی به نیروهای آپوزیسیون زنیم. چون خامنه ای اهل گفتگو نیست. مانند هر دیکتاتور دیگری او زمانی تن به مذاکره، نه گفتگو، خواهد داد که زیر فشار جنبش های اجتماعی قرار بگیرد و انگران قدرت انحصاری خود بشود. این یک اصل تجربی است و من در گذشته در باره آن نوشته ام. اینجا هم تکیه می کنم. مقابله با دیکتاتوری با رشد جنبش های اجتماعی ممکن است.

پاسخ بابک: راستش را بخواهید، هردوی این دوستان برای من عزیز و محترم اند. آرزوی من این بوده و هست که در مواضع سیاسی، به هردوی آنها نزدیک باشم و باهم باشیم. ولی متأسفانه در مسائل و مباحثی، با هردوی آنها مرزبندی دارم. این نکته ای بود که من توجه شما را به آن جلب کردم، با این تفاوت که من اضافه نمودم که نظر شما به سیاووشی نزدیک تر است تا نگهدار. ولی متأسفانه شما این نکته من که به نوعی مورد تأیید سیاووشی و نگهدار نیز قرار گرفت بد تعبیر کردید و فکر کردید که من می خواهم میانه شما را با دوستان دیگر بهم بزنم. من با نامه نگاری فرخ نگهدار به آیت الله خامنه ای و باتر آشتی ملی ایشان

مخالف بودم. و چنین ابتکارهایی را در شرایط کنونی سیاسی کشور، هنگامی که آیت الله خامنه ای در راس همه عملیات سرکوبگرانه قرارداد و توازن نیروها نیز امکان گفتگوی برابر و سالم و سازنده را ناممکن می سازد؛ زیانبار می دانم. نه این که با اصل گفتگو، اگر شرایط اش فراهم باشد، مخالف بوده باشم. من که در اندیشه و عمل، عمیقاً اصلاح طلب (Reformiste) هستم و به این مشی تابه آخر، پایبندم؛ چگونه ممکن است مخالف با گفتگو باشم؟ مساله درآمده بودن شرایط برای هر گفتگو، با در نظر گرفتن سود و زیان آنست.

در یادداشت های پیشین، با تفصیل بیشتر، نشان دادم که میان آنچه من، فرام آوردنِ پیش شرط های آزادی انتخابات ها در جمهوری اسلامی، خواستار آن هستم، با آنچه آقای سیاوشی در رابطه با برگزاری یک انتخابات زیر نظر ناظران بین المللی، دروآ دولت بر سر کار، و بادورزدن آن و تحمیل آن در سایه «محاصره مدنی» پیشنهاد می کند؛ هیچگونه همسوئی و سنخیتی وجود ندارد. تفاوت واقعاً از زمین تا آسمان است! من نمی فهمم چگونه و بر چه اساسی شما می گوئید: «نظر شما به سیاوشی نزدیک است»؟

صرف این که در نوشته های ما، کلمات آزادی و انتخابات مشاهده می گردد، کافی برای همسو بودن این دونظریه ناسخ و منسوخ است؟ در زیر این موضوع را باز کمی توضیح می دهم.

2. پیکار مورد نظر شما با رژیم چگونه و برای چیست؟ آیا در این پیکار استراتژی هم وجود دارد، و آن چیست؟ به عبارت دیگر، آیا خواست های شما در حدی که طرح کرده اید متوقف می شود و یا ادامه می یابد و ادامه آن چیست و چگونه بدست می آید؟

توضیح بابک: در همان نامه اول در اشاره به منشور «اجا» که من و شما مشترکاً امضا کردیم، تاکید داشته ایم که: «اولین اقدام ماتدوین یک منشور جمهوری خواهی بود. انگیزه ما متحد ساختن نیروهای پراکنده سیاسی جمهوری خواه بود که هدفشان برقراری یک: نظام جمهوری پارلمانی بر اساس تفکیک قوای سه گانه و تضمین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر و رعایت اصل تناوب قدرت و انتخابی بودن سران کشور و دولت، که هرگونه ادعای امتیاز موروثی، دینی و مسلکی را در امر حکومت بی اعتبار می سازد!»

{بسیار عالی و چه خوب که شما همچنان به این اصول پایدارید. لطفاً مشخص بفرمائید این خواست ها را چگونه می خواهید در شرایطی که رژیم نرگس محمدی را به اتهام پوچ و داشتن دو فرزند خردسال و آواره شدن همسرش به زندان می برد بدست آورید. من معتقدم که بدون شکل گیری جنبش های اجتماعی و متحد شدن مردم علیه عاملین این فجایع رژیم تن به این خواست های که شما طرح کرده اید نمی دهد. آنها سه دهه است که بر قدرت و ثروت ملی سوارند و تا زیر فشار نباشند حاضر نیستند به اراده مردم تن دهند. این ویژگی تمام دیکتاتوری هاست و دیکتاتوری دینی یکی از بدترین آنهاست. سی و سه تجربه کافی نیست؟ البته رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد که براو فشار بیاورد. آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد. همانگونه که در بهار عربی هم دیده شد، دیکتاتورها تنها زمانی به خواست مردم تسلیم خواهند شد که فشار مردم را حس کنند؟ وگرنه تکرار اینکه ما خواهان اصلاحات تدریجی و انتخابات آزاد، استحاله رژیم هستیم آنها را وادار نمی کند که به اراده مردم تن دهند.}

پاسخ بابک: کاظم جان! برنامه های پیشین، به جزء جزء نکات مندرج در فراز بالا پاسخ داده ام. بناچار اجمالاً تکرار کنم: اولاً- من در تحلیل خود، وضعیت بسته و خفقان آور کنونی را پدیده ای نسبتاً گذرا و محکوم به تغییر می دانم. این درست است، ولی دیکتاتورها خود به خود کنار نمی روند، باید آنها را کنار زد. و این کار هزینه دارد. شرایط جهانی و منطقه نیز آن را بر نمی تابد. درست است. اضافه بر ماها و نیروهای آزادیخواه درون کشور، در خارج از حاکمیت؛ نیروی پرتوان اصلاح طلبی در درون و پیرامون حاکمیت وجود دارند و منتظر فرصت اند. درست است. پتانسیلی در جامعه ایران برای آزادی و دموکراسی وجود دارد که من آن را نیروهای واسطه نامیده ام، که در زمان شاه وجود نداشت. این نیرو در عین حال از یک پختگی سیاسی برخوردار است که بسادگی، با سینۀ باز، به استقبال مسلسل و کلاشیکوف نمی رود. کاملاً درست است. آفرین بر شما. خواهشمندم «بهار عربی» را به رخ من نکشید. ایران، لیبی و سوریه و مصر نیست. این شبیه سازی ها، و اساساً هیچ شبیه سازی دیگر، معضل ایران را حل نمی

کند. فکرنمی کنی بهترین باشد که کپی برداری هاوشبیه سازی ها را کنار بگذاریم؟ ایران را باید به طور مشخص و با ویژگی هایش بررسی نمود و در تلاش تدوین «نقشه راه» متناسب با واقعیت ایران باشیم؟

بابک جان،

من در این زمینه شبیه شما فکر می کنم و درباره آن هم مقاله نوشته ام که ایران هیچکدام از این کشورهای نیست. در برابر آنهایی که آمار دروغ ده ها هزار کشته در لیبی می دادند نیز همین گونه استدلال کردم. احتمالاً شما مقاله من را نخوانده اید. ولی نکته این است زمانی که هیچ کس انتظار خیزش مردمی را در کشورهای عربی نداشت، مردم بلند شدند و چهار دیکتاتور را به زیر کشیدند. اگر بقیه دیکتاتور هم مانند بن علی زود قدرت را ترک می کردند، آنهمه کشتار و ویرانی رخ نمی داد. در اروپای شرقی هم چیزی شبیه به این رخ داد، تقریباً بدون خونریزی. در فلیپین هم همینطور. در ایران هم ممکن است چنین شود و بایک تفاوت بزرگ که شما به آن اشاره کرده اید و من می خواهم روی آن تأکید بیشتری بکنم. آن موقعیتی که اخوان المسلمین در مصر دارد، جنبش سبز و اصلاح طلبی در ایران دارد. فاکتوری که در کشورهای عربی نبود. حضور جنبش سبز، اصلاح طلبان و خرده جنبش های دیگری که شما از آنها نام برده اید بسیار مهم است. این جملات شماست. "نظیر تشکلات زنان، دانشجویان، کارگران، احزاب سیاسی، جامعه مطبوعاتی کشور و تشکلات گوناگون ویی شمار مدنی؛ و آن پتانسیل اجتماعی میلیونی که با فریاد رای من کوا! به میدان آمدند." نباید این واقعیت مهم را در تحلیل های و نظردهی ها نا دیده گرفت. باید این جنبش های داوم و قوام بخشید و هیچ مغایرتی هم ندارد که خواست قانونی انتخابات آزاد و حزب و سندیکا را هم دائماً تکرار کرد. ولی خواست مرکزی این جنبش باید روشن و عامه فهم و قانونی باشد و آن آزادی انتخابات است.

جنبش سبز نشان داد که مردم ایران برای حذف دیکتاتوری و آزادی انتخابات مصمم اند، ولی اسلحه بدست گرفتن را درست نمی دانند. شما در نوشته خود از حضور اصلاح طلبانی نام برده اید که می توانند نقش بزرگی بازی کنند. آنرا فراموش نکنید و نگویند توده های عاصی را در خیابان رها کردن خطرناک است. تظاهرات سه میلیونی سکوت را فراموش نکنید. مردم ایران برای دموکراسی بسیار آماده تراز کشورهای عرب اند.

کاظم عزیزم! اشکال معرفتی برخی از دوستان مالین است که سپهر سیاسی ایران را تار بسته و اصلاح ناپذیری پندارند. یادشان می رود که در همین جمهوری اسلامی، با همین آیت الله خامنه ای در مقام ولی فقیه، رویداد خرداد 72 پیش آمد. محمد خاتمی علی رغم وی، دوبار رئیس جمهور انتخاب شد. زمانی بود که قوای مقتته و مجریه و شوراهای اصلاح طلبان بود. همه اینها به خامنه ای تحمیل شد و او را غافل گیر کرد، نه آنکه او خواستار آن بود. درست برعکس. او با تمام توان در مقابل آن ایستاد و خرابکاری کرد و خاتمی را به قول خودش به تدارکچی بدل کرد. رژیم از 2 خرداد درس آموخته است که نگذارند خاتمی ها دو باره انتخاب شوند. کودتای انتخاباتی سال 88 هم نه انقلاب بود و نه موسوی می خواست جمهوری اسلامی را سرنگون کند. خامنه ای هیچ اصلاحاتی را تحمل نمی کند، حتی بدست رفسنجانی، و خودش هم اهل اصلاحات نیست. این رژیم نه می تواند اصلاحات انجام دهد و نه می تواند بدون اصلاحات دوام بیاورد. چنین وضعیتی است که رژیم از یکسو تنش با را کش می دهد و از دگرسو سرکوب داخلی را شدید تر می کند. در میان مردم ایران زبان های فراوان می بینند. این است که من معتقدم فقط فشار مردم، در شکل یک جنبش اجتماعی می تواند خامنه ای را وادار کند که به اراده مردم تن دهد. خواست این جنبش هم براندازی نیست، بلکه انتخابات آزاد است که در قانون رژیم هم تصریح شده است. چرا با دست خودمان می خواهیم حرف رژیم را تکرار کنیم که انتخابات آزاد انقلاب نرم است؟ افسوس که سستی کردند و از این موقعیت استثنائی که از حمایت مردمی برخوردار بودند، بهره گیری نکردند و فرصت ها از دست رفت. علی رغم یاس مقطعی مردم از اصلاح طلبان، دیدیم که باردیگر جنبش بزرگ سبز، درست است، جنبش سبز اینبار، به رهبری میرحسین موسوی سر بر آورد، که به مراتب عمیق تر و گسترده تر از اوآلی بود، بلکه به مراتب عمیق تر و گسترده تر از اوآلی، و سومی باید باز هم عمیق تر و گستره تر بوجود آید تا آنها مجبور به عقب نشینی شوند. درست است که این جنبش سرکوب شد. ولی جنبش سبز و آن ملیون ها مردمی که آفریننده آن بودند و به میدان آمدند و فریاد رای من کو سر دادند؛ از میان نرفته اند. بل پخته تر شده و با آگاهی بیشتر، در پی فرصت اند.

بابک عزیزم، تمام حرف من همین است. جنبش سبز نمرده است، همانطور که خودت گفته ای، باردیگر عمیق تر و گسترده تر خواهد آورد. من بهتر از شما نمی توانستم لب نظرم را بگویم. ما باید خود را برای آن جنبش آماده کنیم، نیروهای

دمکراسی خواه را دورهم جمع کنیم، گفتگو و تبادل نظر کنیم. کاری که این مدت ما در ایمیل لیست انجام دادیم باید بطور مستمر و از روش های مختلف از جمله نشست ها انجام بدهیم. از گفتگو با کسانی که خواهان گفتگو هستند و درد مردم را دارند نهراسیم. و بدانیم که اگر قرار است خامنه به اراده مردم تن دهد بر اثر فشار جنبش همگانی خواهد بود، نه گفتگو و خواهش و تمنا با او. دیکتاتورها فقط زبان فشار، یعنی جنبش مردم را می فهمند. خامنه ای دلیلی ندارد که در برابر مردم پراکنده و نیروهای سیاسی بی سازمان و برنامه و رهبری تن به خواست آپوزیسیون بدهد و بگذارد که حزب و سندیکا درست کنند.

چرا شما فکری کنید که همه چیز تمام شده است؟ می گوئید: انجام اصلاحات و تغییرات در درون نظام، دیگر امکان ناپذیر است؛ مگر جنبش سبز مورد اشاره شما در درون نظام بود؟ وبه اینجا رسیده اید که برای دستیابی به آزادی ابتدا می باید رژیم رازمیان برداشت؟ من کجا چنین گفته ام؟ نظر من دوام و قوام جنبش سبز برای آزادی انتخابات است. مرحله ای که شما در طرح خود نام برده اید بند های مذاکره ایی است که بعد از ایجاد اهرم فشار (جنبش اجتماعی) میان حکومت کنونی و آپوزیسیون باید انجام بگیرد. خامنه ای تنها زیر فشار یک چنین جنبشی ممکن است تن به مذاکره و انتخابات آزاد بدهد، نه بدون آن. کاری که در اوج جنبش سبز رفسنجانی تلاش کرد انجام بگیرد و خامنه ای زیر بار نرفت.

ثاناً - درست است که می گوئی «رژیم تمام نیرویش را بسیج می کند که نگذارد هیچ تشکل و تجمعی شکل بگیرد». ... آنها از برگزاری نماز جماعت ده نفره هم وحشت دارند. آپوزیسیون هم باید تمام نیرویش را بسیج کند که جنبش های اجتماعی را زنده نگهدارد و رشد دهد».

ومی پرسى: «در شرایطی که فردی مانند خاتمی اجازه فعالیت سیاسی ندارد و حکومت مانع یک تجمع بیست نفره می شود، مراسم دفن و کفن راسرکوب می کند، وکیل مدافع رازندان می کنند و موارد بسیاری که نیاز به بازگ کردن آنها نیست چگونه می خواهید حزب و سندیکایی بسازید که دیکتاتوری کنار بزند؟».

آنچه را که تواز شرایط سرکوب و خفقان به قلم آورده ای؛ کم و بیش، همه آگاهیم. بدیهی است که در چنین شرایطی، دستیابی به حداقل خواست های پیشنهادی من، با آن که این خواست ها در همین قانون اساسی نیز مندرج اند، ولذا یک خواست قانونی نیز هستند، کار دشواری می باشد. در این اوضاع و احوال، وبه همه این دشواری ها، شگفتی در طرح پیشنهادی شما برای برپائی «جنبش های اجتماعی» است! و آن نیز «جنبش های اجتماعی [که] از اساس غیر قانونی و علیه بی قانونی شکل می گیرند!» بدیهی است که وقتی نتوان حزب و سندیکا به وجود آورد، شکل گیری جنبش های اجتماعی غیر قانونی، اگر غیر ممکن نباشد، به مراتب دشوارتر از احیاء و بازسازی احزاب و سندیکاهای سرکوب شده موجود می باشد. البته تشکیل حزب و سندیکا قانونی است، ولی مشکل این است که رژیم سی و سه سال است مانع تشکیل آن شده است و در آینده هم نخواهد گذاشت تشکیل شود. برعکس، رژیم احزاب قانونی اصلاح طلبان را هم غیر قانونی اعلام کرده است و مانع فعالیت قانونی آنها شده است در چنین وضعیتی راهی جز مقاومت مدنی نیست. وقتی رژیم نمی گذارد شما قانونی میتنگ داشته باشید، نشریه منتشر کنید، یا باید مبارزه را کنا بگذارید، یا میتینگ غیر قانونی برپا کنید و نشریه غیر قانونی منتشر کنید. من راه سومى نمی شناسم. همه اینها هزینه دارد. بدون هزینه هم آزادی و دمکراسی بدست نمی آید. مگر این که منظورتان، چنانکه از نوشته های تان استنباط می شود؛ نوعی انفجار اجتماعی باشد، منظور من، آنگونه که قبلا هم نوشته جنبش سبز است، شما آنرا انفجار اجتماعی می خوانید؟ که آن راهم انتظار دارید، روزی از جائی، به گونه مثلاً برخی کشورهای عربی، پدیدار شود! خیر مانند کشور خود ما. چگونه می توان سر نوشت ملت ای همچون ایران را بدست توده عصیان زده خیابان ها سپرد؟ چگونه وبه قول شما با کدام ابزاری می خواهید و می توانید، این مردم بی شکل عصبانی راهدایت بکنید؟ با نیروی اصلاح طلبان که شما بعنوان نیروی وسط از آنها نام بردید. با نیروها ده ها خرده جنبشی که خودتان از آنها نام بردید. با نیروی جنبش سبز که خودتان زنده بودن آنها را تصدیق کرده اید. با میلیون ها مردمی که شعار حمایت از موسوی و کروبی و علیه دیکتاتوری می دادند. و باز دنبال فرصتی می گردند که به خیابان بیایند. اگر حرکت مردم در آستانه انقلاب بهمن کنترل شد، بخاطر وجود رهبری فرهمند و تشکیلات آخوندها بود. حالاً جز سازمان مجاهدین خلق و تا حدی سلطنت طلبان، کدام است آن نیروی موافق با براندازی که این وظیفه سنگین را بردوش بگیرد؟ آیا جنبش سبز در پی براندازی بوده است؟ آیا اصلاح طلبان مدافع جنبش سبز و مخالف نظام ولایت فقیه و خواهان جدایی دین و دولت، خواهان براندازی اند؟ نظرم همین است. آنها دریافته اند که ریشه تمام مصائب در ولایت مطلقه

فقیه و ادغام دین و دولت است. من حرفی فراتر از آنها نزده و نمی زنم. آنها هم معتقدند که بدون جنبش مردم نمی تواند خامنه این را وادار به عقب نشینی کرد.

اطمینان داشته باش که من همچنان برامضای خود صادقانه پایبندم. اگر اختلافی هست، که هست، بر سر «نقشه راه» (Feuille de Route) و «شیوه مبارزه» برای تحقق این جامعه آرمانی ماست. برای دستیابی به این جامعه آرمانی، در شرایط مشخص جمهوری اسلامی، من معتقد به مبارزه آرام و گام به گام و مسالمت آمیز و مرحله به مرحله پیکار سیاسی هستم. {فکر نمی کنم کسی به انقلاب معتقد باشد. نباید تفاوت مصنوعی بوجود آورد. مگر دکتر یزدی، نرگس محمدی، دادخواه، نسرين ستوده و دیگر زندانیان به انقلاب معتقد بودند و کار انقلابی کرده بودند که به زندان های دراز مدت محکوم شده اند؟ دیکتاتورها هیچ مخالفتی را تحمل نمی کنند، وگرنه دیکتاتور نبودند. برای پرهیز از طولانی شدن مطلب، آنچه را که در این رابطه در نامه پیشین خود گفته بودم؛ یادآوری می کنم:

«از آنجا که من، وضعیت کنونی تناسب نیروها و سلطه لحظه ای اقتدارگرایان را فقط در نظر نمی گیرم و مطلق اش نمی کنم و قابل تغییر می دانم؛ بر این باورم که در حال حاضر، می باید مردم را برای مبارزه در راستای دستیابی به آزادی های اولیه پامال شده: آزادی مطبوعات و احزاب و سندیکاها و تشکلات مدنی، و تامین هر چه فزاینده تر حاکمیت ملت از طریق انتخابات های آزاد؛ با بهره گیری از راه های آرام و مسالمت آمیز مبارزاتی تشویق و تجهیز کرد. {چه خوب. ولی شما دوستانی که خواست انتخابات آزاد را بکار می برند متهم به انقلاب و سرنگونی و حذف می کنید. چگونه است که خودتان نیز همین روش را پیشنهاد می کنید؟ گذشته از این همسویی، اگر رژیم مانع هرگونه آزادی مورد نظر شما، از جمله آزادی انتخابات است، چه باید کرد؟ راه حل من تکیه بر جنبش های اجتماعی است به عنوان اهرم فشار بر حکومت زورگو است. {

پاسخ بابک:

آقای علمداری! من به خود اجازه نمی دهم کسی را، به ویژه دوستان و همسرانم را به چیزناروایی متهم کنم. من بارها از آقای سیاوشی خواهش کردم توضیح دهد موضوع آن «انتخابات آزاد» چه می باشد؟ تا اگر استنباط من از نوشته های دوستان نادرست است، اصلاح بکنم. متأسفانه تا به امروز از دادن پاسخ امتناع کرده است. ولی تصادفاً دوستان مرا از نوشته اخیر آقای ملک محمدی باخبر کردند. نگاهی به نوشته ایشان روشن می کند که منظور دوستان از «استراتژی انتخابات آزاد»؛ متأسفانه همانست که من استنباط کرده بودم. پیشنهادی دوستان، به روشنی، چیزی جز Régime Change نیست. لطفاً به فرازهای زیرازمقاله آقای ملک محمدی که در سایت «اخبارروز» منتشر شده است، توجه فرمائید: «آنها باین عنوان که این استراتژی شکل امروزی تر همان استراتژی کهنه سرنگونی و بر اندازی است با آن مخالفت می کنند. البته تردیدی نیست که به یک معنا، یعنی از نقطه نظر مبارزه برای تحمیل انتخابات آزاد به جمهوری اسلامی و از نقطه نظر نتایج مورد نظر نیروهای دموکراتیک از یک چنین انتخاباتی، این طرح یک طرح آلترناتیو و براندازی است». و یا: «روشن می شود که گفتگوی یک انتخابات معمول، انتخاباتی در چهارچوب این نظام و برای تشکیل نهادهای متکی به قانون اساسی آن نیست، بلکه صحبت از انتخاباتی است برای گزینش نمایندگان همه گروه ها و اقشار مردم جهت تشکیل مجلسی که قانون اساسی جدید را تقریر خواهد کرد. یا شاید انتخاب موقت قدرت مجریه ای باشد که دوران گذار را سازمان بدهد».

بابک جان،

اگر انتخابات آزاد که منجر به تغییر قانون اساسی شود، یعنی حذف ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او و ادغام دین و دولت به معنای سرنگونی باشد، شما هم همین خواست را با کمی تأخیر می خواهید. اینطور نیست؟ مگر شما خود این تغییرات بنیادین را در مرحله آخر طرح خود قرار نداده اید؟ تفاوت نظر شما با کسانی که می گویند انتخابات آزاد برای تغییر قانون اساسی لازم است، کیفی و ماهیتی نیست، بلکه کمی و شامل زمان است. همان خواستی که آنها امروز دارند شما می خواهید فردا انجام بدهید. با این تفاوت که شما استدلال می کنید، نه اینکه این خواست های نادرست است، بلکه در شرایط کنونی عملی نیست. بنابراین بهتر آن نیست که به جای بحث در باره درستی و نادرستی تغییر قانون اساسی، حذف ولایت مطلقه فقیه و جدایی دین و دولت درباره زمان

بندی آن صحبت کنیم؟ منشور اجا هم که شما خود را پایدار آن می دانید همین خواسته را مطرح می کند. بنابراین تفاوت نظر شما با سیاووشی و ملک محمدی یک تفاوت زمانی است، نه ماهیتی.

ملاحظه می کنی که بدون تردید می توان گفت که میان پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» پیشنهادی دوستان، بآنچه من درباره تامین پیش شرط های انتخابات های آزاد در جمهوری اسلامی می گویم، و آن رانه یک طرح مستقل، بل بخش جدائی ناپذیر از پیکار برای آزادی ها و تامین دموکراتیک می دانم، هیچگونه همسوئی مضمونی و سنخیتی وجود ندارد. امیدوارم نه شما و نیز نه سایر دوستان من در «اجا»، دیگر کوشش نکنند به همه تلقین کنند که همه «انتخابات آزاد» می خواهند! فرقی میان طرح بابک با پروژه «استراتژی انتخابات آزاد»، نیست! و یا طرح بابک، مرحله اول پروژه «استراتژی انتخابات آزاد» می باشد! اگر نوشته ایشان زودتر به دست من رسیده بود، از بسیاری از بحث های پیش آمده پرهیز می شد. من امیدوارم که با شما پس از خواندن نکته ای که در بالا بدان اشاره کردم به یک پاسخ روشن تر برسیم. زیرا تمام خواست های شما در حد کسب پیش نیازهای انتخابات آزاد محدود نمی شود. شما با ولایت مطلقه فقیه و ادغام دین و دولت نیز مشکل دارید و آنها را به درستی مانع حاکمیت مردم می دانید.

آنگاه که این آزادی های اولیه، ولی ضروری و بسیار پراهمیت بدست آمد؛ با ارزیابی مجدد توازن نیرو ها و آمادگی ذهنی مردم؛ با تاکتیک های مناسب با شرایط آن روز؛ طرح دیگری ریخت و مبارزه را تا تحقق تمام و کمال حاکمیت ملت، که در آن همه نهادهای حکومت ناشی از اراده و رای آزاد ملت باشد، ادامه داد. {بسیار خوب. اگر نخواهیم خیلی کلی و شعاری سخن گفته باشیم، ابزار کسب این خواست ها چیست؟ ابزار من جنبش های اجتماعی است. دوست دارم ابزار و اهرم شما برای کسب این خواست ها را بدانم.}

پاسخ بابک: کاظم جان! ابزار وسیله کار، اشاره به چیزهای مشخص و ملموس و قابل رویت و تعریف دارد. این «جنبش های اجتماعی» که شما دائم از آن سخن می گوئید؛ یک مفهوم بسیار کلی است و چیز مشخصی را بیان نمی کند. منظورتان کدام جنبش های حقی و حاضراند که ابزار کار شما برای تحقق استراتژی انتخابات آزاد مورد نظرتان باشد؟ استنباط من از صحبت های شما این است که در انتظار خیزش های اجتماعی از نوع «بهار عربی» یا آنچه در کشورهای اروپای شرقی رخ داد، هستید؟ چیزی که هنوز رخ نداده چگونه ابزار کارتان هست؟ در بالا گفتم و در یادداشت های قبلی هم تأکید کردم که منظور من جنبش اجتماعی سبز است که شما خود اذعان کرده اید که زنده است و من گفتم باید دوام و قوام یابد و کمبود های آن جبران شود. ابزار کار برای مجبور کردن رژیم به انتخابات آزاد چنین جنبشی است. زیرا تجارب ده ها کشور دیکتاتوری دیگر این امر را ثابت می کند که دیکتاتورها فقط در برابر فشارهای اجتماعی داخلی و جهانی عقب نشینی می کنند.

اما برای تحقق آزادی ها و برنامه حداقل در مرحله کنونی در ایران، تکیه و محاسبه من استوار بر آکتورها و نیروهای سیاسی (ونه ابزار) موجود و حتی و حاضر در صحنه سیاسی کشور است. نظیر تشکلات زنان، دانشجویان، کارگران، احزاب سیاسی، جامعه مطبوعاتی کشور و تشکلات گوناگون و بی شمار مدنی؛ و آن پتانسیل اجتماعی میلیونی که با فریاد رای من کوا! به میدان آمدند. درست است که این نیروها در حال حاضری سروسا هستند و چه بسا نمایندگان آنها در زندان اند. ولی این نیرو وجود دارد، هم اکنون نیز چندان بی حرکت نمی باشند. و گرنه چه نیازی به این همه سرکوب ها بود؟ دقیقا. آفرین بر شما. از من نپرسید با کدام نیرو می خواهید رژیم را وادار کنید که تن به انتخابات آزاد بدهد. شما بهتر از من به جنبش سبز، اصلاح طلبان، و در این پاراگراف آخرتان به خرده جنبش های دیگر اشاره کرده اید. آفرین بر شما. تمام حرف من را شما زده اید. ما باید برای نیروها تکیه کنیم.

{شما اضافه کرده اید:} در این پیکار مرحله به مرحله، {من مراحمی در طرح شما نمی بینم. جز آنکه حل مشکل اساسی، یعنی ادغام دین و دولت و ولایت مطلقه فقیه را به روز مبادا حواله داده اید. در زیر بیشتر توضیح خواهم داد. آیا در مرحله اول خواست انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن طرح می شود؟ در مرحله دوم و سوم، ... چه خواست های طرح می شود؟ ممکن است خواست هر مرحله را روشن بیان کنید؟ من اگر بخوام نامی برای طرح شما انتخاب کنم می گویم: "انتخابات آزاد هم تاکتیک و هم استراتژی" زیرا شما از آغاز تا به آخر خواست انتخابات آزاد را طرح می کنید. البته بدون آنکه ابزاری برای کسب آن مشخص کنید. دوستانی مانند گنج بخش

محاصره مدنی را ابزار کسب این خواست می دانند، و من جنبش های اجتماعی را، ابزار و اهرم پیکار شما برای عملی کردن انتخابات آزاد و پیش نیاز های آن چیست؟}

پاسخ بابک: به این پرسش به اشکال گوناگون پاسخ داده ام و نیازی به تکرار ندارد.

بیگمان، اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت، در شمار نیروی اصلی و تعیین کننده آن، قرار می گیرند. بدیهی است که هر قدر نیروهای عرفی و ترقی خواه از تبار اتحاد جمهوری خواهان پرتوان تر باشند، هنوز مشخص نکرده اید که ابزار مبارزه شما با رژیم چیست. منظور شما از این جملات چیست؟ اتحاد، یا ائتلاف با اصلاح طلبانی که حتی حاضر به گفتگو با ما نیستند؟ متأسفانه آنها هنوز میان ما و خامنه ای متحد خود را مشخص نکرده اند. اصلاح طلبانی مانند خاتمی هنوز در توهم اند. آنها می خواهند از نیروی دموکراسی خواهان مانند ما حمایت بگیرند که با خامنه ای سازش کنند و همین رژیم را حفظ کنند. دوران این سیاست شکست خورده سپری شده است. ولی گذشته از این نکته حاشیه ای، من مصرانه علاقمندم در باره ابزار پیکار شما با رژیم دیکتاتوری بیشتر بدانم. چون با طرح منشور اجا در محتوا اختلافی نیست. همانگونه که خودتان گفته اید در روش و نقشه راه اختلاف است. رنگ و نشان خود را بر رویدادها و چشم انداز سیاسی کشور برجای خواهند گذاشت. سخن بر سر رنگ و نشان نیست. سخن از دگرگونی بدترین نوع دیکتاتوری، یعنی دیکتاتوری دینی است که به فردی مانند آیت الله منتظری هم رحم نمی کند.

کاظم جان! ملاحظه می کنید که در نظام فکری من، هم استراتژی وجود دارد و هم هدف روشن است. تفاوت من بابرخی از دوستان از جمله در این است که آنها بر این باورند که رژیم اصلاح ناپذیر است؛ لذا برای دستیابی به آزادی و دموکراسی می باید آن را به یک صورتی، برانداخت. از جمله با «استراتژی انتخابات آزاد». اصلاح ناپذیری رژیم موضوع متفاوت از انتخابات آزاد بعنوان راه تعیین حاکمیت مردم است. شما باید نشانه های اصلاح پذیری رژیم را نشان دهید. دیگران می گویند رژیم اصلاح ناپذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود تا مردم حکومت خود را انتخاب کنند. شما می گوئید رژیم اصلاح پذیر است، باید انتخابات آزاد برگزار شود. روشن نیست برای چه هدفی. اگر شما هم می گوئید برای انتخاب حکومت مورد نظر مردم، پس تفاوت در چیست؟ اصل بر انجام انتخابات آزاد است که در هر دو نظر مشترک است. و رژیم انتخابات آزاد از هر نوع آنرا "کودتای خزنده" "براندازی نرم"، "انقلاب مخملی" می نامد و موسوی و کروبی را به خاطر آن عامل آمریکا می خواند و زندانی می کند. و شما بر سر اینکه هر نیرو بر بستر چه تحلیلی به همان راه و روش مشترک رسیده است مجادله می کنید. دوست عزیزم، چرا ما باید ما بر روی تحلیل دیگران مجادله کنیم. به چه باید کرد آنها توجه کنیم. بر اساس هر تحلیلی آنها خواهان انتخابات آزادند. شما هم با هر تحلیلی خواهان انتخابات آزادید. مجادله برای چیست؟ شما بر اصل انتخابی بودن مقامات مندرج در منشور اجا تکیه کرده اید و خود را پایدار به آن می دانید. به همین اصل بچسبید. تمام مقامات باید از طریق انتخابات آزاد تعیین شود. برای انتخابات آزاد هم شما خودتان پیش نیازهای آنرا گفته اید. مجادله برای چیست؟

پاسخ بابک: کاظم جان! به گمانم در بحث های پیشین، تفاوت مضمونی این دوا انتخابات به اندازه کافی نشان داده شده است. هر تردیدی هم بود، با مقاله اخیر آقای ملک محمدی، برطرف شده باشد.

اما داستان چیست؟

رژیم می پندارد که انتخابات آزاد قدرت را از دست آنها خارج می کند. و چون مردم ولایت فقیه و نظام اسلامی نمی خواهند با رای خود و بطور مسالمت آمیز آنها را حذف می کنند. اینکه رژیم فکر می کند حاکمیتی که از طریق انتخابات آزاد به قدرت برسد آنها را حذف خواهد کرد تقصیر مردم نیست. مردم در پی حذف آنها نیستند، در پی حذف حکومت مآل العمری ولایت فقیه و ادغام دین و دولت عوامل فساد انگیز و دیکتاتوری اند. به همین دلیل رژیم انتخابات آزاد مورد نظر شما یا سیاووشی، یا جنبش سبز را کودتای نرم می خواند. در حالی که انتخابات شراکت در قدرت را بوجود خواهد آورد با سهم های متفاوت. رژیم نمی خواهد قدرت را با کسی، حتی با موسوی و کروبی و خاتمی شریک شود. اگر روند انتخابات آزاد آرام و بدون درگیری پیش برود دلیلی برای نگرانی آنها وجود ندارد. مگر آنکه آنها اصرار داشته باشند استبداد و سرکوب و فساد و بی عدالتی کنونی را

ادامه دهند. دموکراسی نمی تواند بدون حذف مقام مادالعمری چه فقیه باشد و چه شاه، وادغام دین و دولت ساخته شود. ابزار این دگرگونی انتخابات آزاد است، نه انقلاب و خشونت.

در کشورهای بلوک شرق مردم با رای خود قدرت انحصاری احزاب کمونیست را حذف کردند، ولی کمونیست ها یا به نام حزب خود و یا با نام های جدید در قدرت سهیم شدند و عملاً قدرت انحصاری را از دست دادند. در آمریکا لاتین نیز مردم دیکتاتوری های نظامی را از نظام سیاسی خود حذف کردند و ژنرال های دیکتاتور را خانه نشین کردند، ولی افرادی که در رژیم های سابق نقش داشتند، اگر مرتکب جنایت نشده بودند در دولت های سیویل و دموکراتیک از طریق انتخابات سهیم شدند. تقریباً در این گذارها به دموکراسی خشونت و انقلابی از نوع کلاسیک آن رخ نداد و همه از طریق انتخابات انجام گرفت. برعکس به همه خشونت های دوران جنگ سرد و دیکتاتوری نظامی خاتمه داد. مورد استثنا در آن زمان، نیکلای چایشسکو در رومانی بود که او برای تداوم دیکتاتوری مادام العمر خود به جای تسلیم شدن به اراده مردم، به سرکوب شدت بخشید. نتیجه پیوستن ارتش انقلابی او به مردم بود. او قربانی کار خود شد. در حالیکه در کشورهای دیگر اروپای شرقی این ماجرا رخ نداد. در خاورمیانه دیکتاتورها در برابر خواست مردم که همان انتخابات آزاد و سهیم شدن در قدرت بود مقاومت کردند. در نتیجه جنبش مردم به خشونت و در مواردی به جنگ داخلی کشیده شد. مبارک و قذافی خود سرنوشت خود را رقم زدند. آنها می توانستند شرافتمدانه دست از قدرت انحصاری بردارند و پس از سه و چهار دهه حکومت خود سرانه کناره برونند و حکومت تابع اراده مردم کنند و به حیات خود ادامه دهند. در ایران کدام یک از این شیوه ها پیش خواهد رفت؟ کسی نمی داند.

ولی من معتقد به اصلاح و تغییر و استحاله رژیم در راستای دستیابی به تحقق «حاکمیت ملت» هستم. و پیروزی چنین «نقشه راه» را امکان پذیر می دانم. بابک جان اینکه نوشته ای نقشه راه نیست، خواست شماست. واژه دیگر نقشه راه استراتژی است که من نمی دانم چرا شما در کاربرد آن اکره دارید. گذشته از این، مگر جنبش سبز چه می خواست و می خواهد؟ شما خود را در برابر تجربه سی و سه ساله مردم قرار می دهید. مردم به خاتمی و موسوی و کروبی و باقی ماندن خامنه ای در مقام ولی فقیه رضایت دادند، و منتظر همان استحاله مورد نظر شما شدند، ولی پاسخ سرکوب خونین وزندان و شکنجه دریافت کردند. دلیل آن قدرت نداشتن کافی جنبش های اجتماعی بود. استحاله مورد نظر شما چه تفاوتی با این تلاش دارد؟ به نظر می رسد شما انتخابات آزاد را "نقشه راه" خوانده اید. چه فرق می کند که اسم آنرا استراتژی بگذاریم یا "نقشه راه"؟ مشکل، نام گذاری نیست. مهم تلاشی است با همین خواست که رژیم به آن تن نمی دهد. رژیم برای باقی ماندن در قدرت انحصاری از توان مالی، تکنیکی، تبلیغاتی، نظامی و امنیتی کامل استفاده می کند که نگذارد جنبش های اجتماعی شکل بگیرد. آنها از تشکل و سازماندهی مردم واهمه دارند. آزادی خواهان باید این اصل مهم تجربی و نظری را به کار بگیرند که پاد زهر دیکتاتوری جنبش های اجتماعی است. بدون ترس از قدرت سازمان یافته مردم، یعنی جنبش های اجتماعی، هیچ دیکتاتوری تسلیم اراده آنها نمی شود. تجارب انقلاب 57 ایران، اروپای شرقی، آمریکایی لاتین و خاورمیانه را نگاه کنید مگر جز این بوده است؟

پاسخ بابک: تذکر درستی است. آنچه من گفته ام، در واقع، بیان اعتقاد من به شیوه مبارزه و مشی سیاسی مورد نظر من بوده است. قصدم احتمالاً این بوده است که بگویم: «نقشه راه» رami باید بر مبنای چنین اعتقادی ترسیم کرد. این بی دقتی ها تاحدی ناشی از خستگی و بی حالی من است، ببخشید.

امید من به توفیق این راه، در تفاوت مهم رژیم کنونی با رژیم شاه، از جمله در این است که حاکمیت کنونی یکپارچه نیست. ثانیاً و این مهم تر از اولی است؛ وجود نیروی واسطه تنومندی میان دولت و ملت است که خواهان تغییر و تحول در راستای تامین «حاکمیت ملت» می باشد. ولی دیکتاتوری آنها را هم تحمل نمی کند. دوست عزیزم، شما تجربه تمام جهان و سی و سه ساله خود ایران را رها کرده اید و به این امید بسته اید که در ایران امروز برخلاف دوره شاه یک "نیروی واسطه تنومندی" به نام اصلاح طلبان وجود دارد، ولی نمی گوئید دیکتاتوری تا زمانی که آنها اجازه حیات سیاسی می داد و می دهد که تابع اراده استبداد حاکم باشند. اگر آنها هم مانند شما آزادی خواه باشند، سرکوب خواهند شد، که شده اند. به نظر من امید واری را باید بر بستر واقعیت ها ساخت، نه آرزوها و آرمان های برباد رفته و شکست خورده. نیروی اجتماعی مهمی که

متأسفانه در زمان شاه وجود نداشت. جنبش سبز و اصلاح طلبان درون و بیرون حاکمیت و نیروهای سیاسی از تبار نهضت آزادی و ملی- مذهبی ها، دفتر تحکیم و سندیکاهای مستقل و نظایر آنها، در شمار این نیروهای واسطه اند. اگر رژیم همه این نیروهایی که شما نام برده اید را عامل بیگانه می خواند و شدیداً سرکوب می کند. حشمت الله طبرزدی، یکی از پایه گزاران تحکیم وحدت سالیان درازی است که در زندان استبداد است. عبدالله مومنی نیز همینطور. زیرا آنها هم مانند شما خواهان انتخابات آزاد اند. در این شرایط چه باید کرد؟ پاسخ من تکیه بر جنبش های اجتماعی مردم است. تمام نیرو باید صرف گسترش این اهرم اصلی حذف دیکتاتورها بشود. گفتگو و ائتلاف ها و اتحاد ها هم باید به همین منظور، یعنی گسترده کردن جنبش های اجتماعی و خواست برقراری دموکراسی و تامین اراده مردم شکل بگیرد.}

پاسخ بابک: کاظم جان بحث های تکراری است. نظرم را پیشتر گفته ام.

3. آیا شما معتقد به جدایی دین از دولت، پایان یافتن، حکومت مادام العمری ولایت فقیه برای برقراری حاکمیت مردم هستید؟ اگر پاسخ مثبت است این خواست ها در کجای پیکار شما قرار می گیرد و در چه مرحله ای باید طرح شود؟

توضیح بابک: گمان کنم در جریان توضیحات پیشین به اندازه کافی مواضع من در این راستا روشن شده باشد. تنها اضافه کنم که جای مرحله ای آن در پایان نقشه راه، و فرجام این مبارزه طولانی مرحله به مرحله است. فعلاً ما در آغاز این پیکار هستیم که همان دستیابی به آزادی های اولیه است. بابک جانم، من از شما تعجب می کنم که علت اصلی وضعیت استبداد دینی کنونی را نمی بینی و حذف آنرا به مراحل نهایی حواله می دهی. در حالیکه همه مشکلات از ادغام دین و دولت، ولایت مطلقه فقیه و مقام مادام العمری او ناشی شده است. این مقام تمام افراد فاسد را دور خود جمع می کند و جنایتکاران و دزدان را زیر چتر پوشش خود می گیرد. شخصیتی مانند دکتر کدیور، یک مجتهد و معتقد به اسلام، بر اصل ضرورت جدایی دین از دولت اصرار ورزیده است و حتی به کشورهای عربی هشدار داده است که از تجربه ایران بیاموزند و مبدا به این دام بیفتند. ولی شما واهمه دارید که این خواست اساسی و تعیین کننده را طرح کنید و آنرا به روز مبدا حواله می دهید. حتی دست یابی به آزادی های اولیه مورد نظر شما، که گاهی با آزادی انتخابات همراه می کنید و گاهی آنها را از انتخابات آزاد جدا می کنید، بدون جدایی دین از دولت، حذف ولایت مطلقه فقیه، حکومت مادام العمری ولی فقیه که در رأس همه اموزار نیروی نظامی، قضایی، رادیو و تلویزیون، شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام و غیره قرار دارد ممکن نیست. چنین وضعیتی است که تمام افراد فاسد را دور او جمع کرده است. دیکتاتوری و فساد شاه هم ناشی از مقام مادام العمری و قدرت مطلق او بود. اگر قدرت مشروط باشد، و مقامات دوره ای و انتخابی کسی جرات اینهمه فساد و سرکوب و حق کشی را نخواهد داشت. همه از آنجا ناشی می شود که رهبر مقام خود را تا آخر عمر می داند و د